شماره ۱۰

گزارشی از نشست نقد و بررسی
کتاب «گونه‌شناسی فکری سیاسی حوزه‌ی علمیه‌ی قم»
نوشته دکتر عبدالوهاب فراتی

نسخه مکتوب

مباحثات

سایت فکری، تحلیلی حوزه و روحانیت

پرونده‌ای به مناسبت چهلمین روز درگذشت مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی

با آثار و گفتارهایی از:

- آیت‌الله محمد یزدی
- آیت‌الله سید جعفر کریمی
- آیت الله علوی بروجردی
- استاد مهدوی راد
- حجت الاسلام باقرزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

مباحثات
بهمن ۱۳۹۵

تدبیر و سیاست

گزارشی از جلسه نقد کتاب «گونه‌شناسی فکری سیاسی حوزه علمیه قم»، نوشته دکتر عبدالوهاب فراتی ۵
انقلابی‌گری عالمانه؛ افراطی‌گری جاهلانه ۱۴
آینده‌پژوهی فرهنگ و توجه انقلاب اسلامی به لایه‌های آن ۱۶
حقوق متقابل انقلاب و حوزه ۲۰
افول قدرت و جایگاه اجتماعی مرجعیت؛ پروسه یا پروژه؟ ۲۷
مواجهه مراجع نسل پس از آیت الله بروجردی با انقلاب اسلامی ۲۹
جریان‌های سیاسی حوزه علمیه و انقلاب ۵۷ ایران ۳۳

تشکیلات حوزوی

بایدها و نبایدهای طلبه زیستن ۳۶
از چراغ هشدار خودروها تا تفاخر آزاردهنده ۳۹

پرونده‌ای به مناسبت
چهلمین روز درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

گفت‌وگو با آیت الله یزدی ---------- ۴۱

گفت‌وگو با آیت الله سید جعفر کریمی ---------- ۴۶

گفت‌وگو با حجت الاسلام و المسلمین مهدوی راد ---------- ۵۰

گزیده‌ای از سخنان صریح آیت‌الله هاشمی در دیدار با برخی اعضای جامعه‌ی مدرسین ---------- ۵۵

علم و اجتهاد

گزارشی از کمیسیون اول پیش‌کنگره آیت الله العظمی بروجردی ---------- ۶۲

گزارشی از مراسم بزرگداشت سید جلال الدین آشتیانی ---------- ۶۷

مدیر مسئول:
احمد نجمی

سردبیر:
مرتضی معراجی

مدیر اجرایی:
حامد آقاجانی

طراحی و صفحه‌آرایی:
زهرا موسوی

اعضای تحریریه:
سید مرتضی ابطحی
حسن اجرایی
رضا تاران
سید هادی طباطبائی
علی اشرف فتحی
سید علیرضا موسوی
سید جواد میرخلیلی

آدرس: خیابان معلم، کوچه ۱۲، پلاک ۹۶، طبقه پایین؛ تلفن: ۳۷۸۳۷۸۱۴-۰۲۵
کد پستی: ۳۷۱۵۶۱۵۴۷۸

عکس روی جلد: khamenei.ir

تدبیر و سیاست

- گزارشی از جلسه نقد کتاب «گونه‌شناسی فکری سیاسی حوزه علمیه قم»، نوشته دکتر عبدالوهاب فراتی
- انقلابی‌گری عالمانه؛ افراطی‌گری جاهلانه
- آینده‌پژوهی فرهنگ و توجه انقلاب اسلامی به لایه‌های آن
- حقوق متقابل انقلاب و حوزه
- افول قدرت و جایگاه اجتماعی مرجعیت؛ پروسه یا پروژه؟
- مواجهه مراجع نسل پس از آیت الله بروجردی با انقلاب اسلامی
- جریان‌های سیاسی حوزه علمیه و انقلاب ۵۷ ایران

نزاع مضر میان دو قطبی هاشمی-مصباح در حوزه انقلابی

گزارشی از جلسه نقد و بررسی کتاب «گونه‌شناسی فکری سیاسی حوزه علمیه قم» نوشته دکتر عبدالوهاب فراتی

جلسه نقد کتاب «گونه‌شناسی فکری سیاسی حوزه علمیه قم» با حضور مؤلف ارجمند جناب آقای دکتر عبدالوهاب فراتی در تاریخ بیستم دی‌ماه ۱۳۹۵ در دفتر سایت مباحثات برگزار شد. در این جلسه آقایان سیدجواد میرخلیلی، رضا تاران، احمد نجمی، حامد آقاجانی، حسن اجرایی و مرتضی معراجی حضور داشتند. پس از ارائه‌ی توضیح مختصر دکتر فراتی درباره‌ی کتاب، شرکت کنندگان در جلسه پرسش هایی را در قالب نقد کتاب مطرح کردند.

اگر می‌شود برای آشنایی با ساختار کتاب یک مقدمه‌ای را بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحیم. ابتدا باید عرض کنم که شاید روحانیت تنها نهادی باشد که تن به مطالعات درجه دوم نمی‌دهد؛ به این معنا که یکی از خارج یا داخل حوزه، مسائل داخلی روحانیت را تجزیه و تحلیل کند؛ به‌تعبیر دیگر علاقه ندارد که ابژه شود و مورد مطالعه قرار گیرد. شاید به این دلیل که تصور می‌کند قداستش شکسته می‌شود و پیامدهای منفی دارد. البته الحمد لله به دلیل کارهایی که از چند سال قبل شروع شد، روحانیت در حال عادت کردن به این‌گونه کارها؛ نظیر کاری که امروز شما در «مباحثات» انجام می‌دهید. از طرف دیگر هرچه ما بیش‌تر به مقوله‌ای به‌نام حوزه ورود پیدا می‌کنیم، احساس می‌کنیم این نهاد، نهادی پیچیده است و آن‌قدر بطون دارد که شناخت آن نیاز به یک مؤسسه‌ی تحقیقاتی گسترده دارد و شاید امکان شناخت آن به‌صورت فردی وجود نداشته باشد.

من در راستای این نوع نگاه به روحانیت، کارهای مختلفی انجام دادم؛ فکر می‌کردم اگر در بحث گونه‌شناسی فکر سیاسی روحانیت، نگرش‌های روحانیت در قبال نظم سیاسی در دوره‌ی غیبت یا سال‌های قبل از ظهور را مورد مطالعه قرار دهم، بتوانم با یک جمع‌بندی، بخشی از مناقشاتی که در ایرانِ پس از انقلاب وجود دارد را توضیح دهم. طبق این مبنا تصور بنده این بود که در حوزه ما دو خط متقاطع داریم؛ یکی از آن‌ها از جریان سنتی شروع شده و به جریان غیرسنتی متمایل می‌شود و یک پیکانی که از سلب به سمت ایجاب متمایل می‌شود. به عبارت دیگر کانون تفکر در فضاهای حوزوی در قبال نظم سیاسی، سنتی است. از سمت دیگر کانون تفکر اولیه در فضاهای حوزوی نسبت به نظم سیاسی، سلبی است؛ یعنی آن‌ها اساساً نگاه مثبتی به تشکیل دولت در سال‌های قبل از ظهور ندارند و یا حداقل خود را متولی چنین مسئولیت بزرگی نمی‌دانند. ما هرچه که از سمت سنت به سمت جریان‌های غیرسنتی تمایل پیدا می‌کنیم، اهمیت دولت و حکومت در اندیشه‌ی حوزه برجسته‌تر می‌شود و هرچه از سمت سلب به سمت ایجاب حرکت کردیم، قدرت سیاسی بیش‌تر در کانون تأملات قرار گرفته است. با ضرب این‌ها، چهار جریان بزرگ را می‌توانیم از یکدیگر تفکیک کنیم؛ «سنتیِ سلبی»، «سنتیِ ایجابی»، «غیرسنتیِ سلبی» و «غیر سنتیِ ایجابی». این چهار گروه‌اند که نوع نگاهشان به نظم سیاسی در سال‌های پیش از ظهور برجسته می‌شود.

بنده طبق این مبنا یا چارچوب، بررسی افکار سیاسی در حوزه را شروع کردم. سپس متوجه شدم که جریانی در حوزه وجود دارد که اساساً خیلی در این چارچوب قرار نمی‌گیرد: کسانی که اساساً به نظم سیاسی توجه نمی‌کنند. سپس یک تقسیم متقدم‌تری را ارائه کردم بدین شیوه: توجه یا عدم توجه به امر سیاسی در عصر غیبت؛ توجه به امر سیاسی یا سنتی است و یا غیرسنتی؛ هرکدام از این دو رویکرد سنتی یا غیر سنتی نیز یا سلبی هستند یا ایجابی. سپس در بخش افرادی که توجه به امر سیاسی ندارند جریانی را در حوزه پیدا کردم که به تعبیر افلاطون اساساً التفات سیاسی (political attention) ندارند؛ یعنی حتی هنگامی هم که در مورد نوع حکومت یا اصل دولت با آن‌ها بحث می‌کنید، اساساً نگاهی به این موضوع ندارند. جریان آقای وحید یا برخی از اخباریون در قم را در این دسته قرار دادم؛ چون آن‌ها در گفت‌وگوهایشان توجه تئوریکی به این بحث نکردند؛ بدین معنا که در گفت‌وگوهای خودشان وقتی به این بحث رسیده‌اند، گفت‌وگوهای نظریشان را قطع کرده‌اند و اگر هم سخنی در باب دولت داشته‌اند، بیش‌تر آن را در عصر حضور مطرح کرده‌اند و گفته‌اند شما زمانی می‌توانید به نظم سیاسی یا نظم دینی اطمینان داشته باشید که یک اراده‌ی معصومانه‌ای بر این نظم حضور داشته باشد؛ شما در کوفه می‌توانید اطمینان پیدا کنید که کسی گرسنه نمی‌خوابد و خلخالی از پای زنی کنده نمی‌شود؛ در عصری که امام حضور ندارد در واقع زندگی مؤمنانه هم شکل نمی‌گیرد. به‌تعبیر دیگر، هیچ تأمل فقهی، اجتهادی و تئوریکی در باب نظم دینی یا سیاسی در عصر غیبت نداشته‌اند؛ چون بر این باورند که در غیاب امام زندگی مؤمنانه به مخاطره می‌افتد. آن‌هایی که این‌گونه فکر می‌کنند بالاخره در درون یک دولت زندگی می‌کنند؛ حالا یا در زمان شاه و یا در زمان جمهوری اسلامی؛ در این حالت اگر هم تعاملی با این نوع دولت‌ها دارند، از باب شناسایی‌های دوفکتو است؛ به این معنا که به‌طور عملی با این دولت‌ها زندگی می‌کنند؛ اما آن‌ها را به‌صورت دوژور و نظری تأیید نمی‌کنند. مثلاً شما معتقد هستید که در ایران نظام بانکداری ربوی است؛ اما به‌ناچار اگر بخواهید در این نظام وجهی را انتقال دهید، عملاً مجبور هستید از طریق همین سیستم انجام دهید؛ هرچند نظراً نمی‌پذیرید. درمجموع باید توجه کنیم که بخشی کاملاً این‌گونه هستند و به اصطلاح التفات سیاسی ندارند.

> **روحانیت تن به مطالعات درجه دوم نمی‌دهد؛ به این معنا که یکی از خارج یا داخل حوزه، مسائل داخلی روحانیت را تجزیه و تحلیل کند؛ به‌تعبیر دیگر علاقه ندارد ابژه شود و مورد مطالعه قرار گیرد.**

اما جریان دوم، یعنی کسانی که به امر سیاسی توجه دارند، گاهی اوقات توجهشان در بافت سنتی دولت است و گاهی به دولت در بافت جدید دولت توجه می‌کنند. بافت سنتی دولت به این معنا نیست که این دولت در سنت اسلامی ریشه دارد؛ بلکه سنت ایرانی یا سنت فرهنگی است. فرض کنید عده‌ای در فضاهای سنتی ذیل نظم سلطانی در حوزه داریم. نظم سلطانی یک نوع بافت دولت است که در سنت ما وجود دارد. به تعبیر آیت‌الله منتظری آن‌ها ساختار قدرت را به‌صورت مخروط می‌بینند و تصویرشان در واقع از دولت، ذیل نظم سلطانی قابل فهم است. اگر به آن‌ها بگویید شکل دولت را بکشید، یک مثلث می‌کشند و حاکم را به شما نشان می‌دهند و می‌گویند نظم باید به این شکل باشد؛ حالا چه امام باشد، چه شاه، چه رئیس جمهور، چه خلیفه و چه فقیه.

> **چهار جریان بزرگ را می‌توانیم از یکدیگر تفکیک کنیم؛ «سنتیِ سلبی»، «سنتیِ ایجابی»، «غیرسنتیِ سلبی» و «غیر سنتیِ ایجابی».**

مباحثات: یعنی نوعی نگاه پاتریمونیالیستی دارند؟

من به‌صورت عمد این ادبیات را به‌کار نبردم تا بتوانم این را بر اساس سنت خودمان توضیح بدهم؛ سنتی که وقتی شما آن را به انگلیسی ترجمه می‌کنید اصلاً مشخص نمی‌شود. مثلاً تعریفی که من از نظم سلطانی در این کتاب کردم، با این که یک صفحه است، اما شاید سه ماه وقتم را گرفت؛ بدون آن‌که به چیزی مستند کنم. در آن‌جا توضیح دادم که به رغم تصویری که ما در ادبیات فارسی داریم، نظم سلطانی با سلطنت مترادف نیست؛ نظم سلطانی به نظمی می‌گویند که

در آن حاکم، معیار است؛ نه عامل. البته نظم سلطانی می‌تواند عادلانه یا ظالمانه باشد؛ حاکم ظالم یا عادل. عادل یا ظالم‌بودن، از اوصاف مفارق این نظم است؛ نه از اوصاف ملزمه یا لوازم ذاتی آن. طبیعتاً افرادی که از درون این نظم به تحلیل دولت در عصر غیبت می‌پردازند، یا به سلب این دولت می‌رسند ـ مانند انجمن حجتیه ـ و می‌گویند چون امام در رأس مخروط نیست، پس این دولت نیز نباید باشد. بنده اخیراً مشغول کاری هستم با عنوان «روحانیت شیعه و دولت مدرن». در آن‌جا، این‌ها را ذیل نظریات تعطیل بحث کردم. نظریه‌ی تعطیل دو مضافٌ الیه دارد؛ یکی تعطیلی حکم و دیگری تعطیلی دولت. به این معنا که مثلاً افرادی مانند مرحوم آسید احمد خوانساری می‌گویند به این دلیل که اجرا و اقامه‌ی برخی احکام ـ مانند حدود و جهاد ـ منوط به حضور مبارک امام(ع) است، هنگامی که امام نیست این احکام نیز اجرا نمی‌شود؛ بنابراین دولت نیست؛ در نتیجه از طریق تعطیلی حکم به تعطیلی دولت می‌رسند. از این‌ها می‌شود به طرفداران نظریه‌ی تعطیل که رویکردی محافظه‌کارانه دارند تعبیر کرد. اما انجمن حجتیه علاوه بر نظر امثال مرحوم سید احمد خوانساری، می‌گوید که «حتماً هم نباید باشد»؛ یعنی عدم دلیل را نشانه‌ی دلیل عدم می‌گیرد. این را می‌توانیم نظریه‌ی تعطیل رادیکال بنامیم.

آقایان سید کاظم حائری، مؤمن و مصباح از درون نظم سلطانی به تحلیل دولت فقیه می‌رسند و به همین دلیل است که دولت در نظر آن‌ها اقتدارگراتر شده و عنصر غیردموکراتیک آن کاهش یا تقلیل پیدا کرده است.

من در این بخش توضیح دادم که در رویکرد سنتی سلبی که از شیخ انصاری شروع می‌شود، شیخ دو گزاره‌ی مهم در مکاسب دارد که گزاره‌ی اول آن نفی تصرف استقلالی فقیه در امور نوعیه است که می‌گوید آن‌هایی که تصور کردند این ادّله مثبت این نظم یا تصرّف است، اشتباه کرده‌اند و منظور شیخ، ملاّ احمد نراقی است. اما شیخ گزاره‌ی دومی دارد و آن این که حالا که خود فقیه حق تصرف بالاستقلال ندارد یا به تعبیر کدیور ـ که آخرین نظریه‌ی او در باب ولایت است که به نظریه‌ی شیخ برگشته است ـ حق تصرف بالمباشره ندارد، تصرف دیگران نباید از نظارت فقیه خارج شود. رهبران مشروطه که پای درس شیخ نشسته بودند، به استادشان اصرار می‌کنند که نظرش را راجع به ولایت فقیه بگوید و به این دلیل که شیخ بر افکار آن‌ها هژمونی داشته، آن‌ها گزاره‌ی دوم شیخ را تبدیل به نظریه‌ی مشروطه کردند؛ یعنی مشروطه تجلی بیرونی گزاره‌ی دوم شیخ در مکاسب است. اما جریاناتی مانند انجمن حجتیه که به‌دنبال تعطیلی کل دولت در عصر غیبت هستند، بدون توجه به گزاره‌ی دوم شیخ، به گزاره‌ی اول او تمسّک کردند و سپس آن را اضافه کرده‌اند به بحث «عَلَم‌های برافراشته در عصر غیبت».

اما چرا آن‌ها به شیخ پناه بردند؟ به این دلیل که شیخ هم بسیار قوی است و در صدر این دوره قرار دارد و هم این‌که تنها کوریدوری که در فقه راه را به سمت دولت باز کرده یا باز می‌کند ادله‌ی ولایت است؛ اگر شما بتوانید پایه‌ی ادله‌ی ولایت را بزنید، راحت‌تر می‌توانید به سلب دولت در عصر غیبت برسید.

در سنتی‌های ایجابی نیز بنده افکار آقایان سید کاظم حائری، مؤمن و مصباح را توضیح دادم و این که آن‌ها از درون نظم سلطانی به تحلیل دولت فقیه می‌رسند و به همین دلیل است که دولت در نظر آن‌ها اقتدارگراتر شده و عنصر غیردموکراتیک آن کاهش یا تقلیل پیدا کرده است.

در غیرسنتی‌های ایجابی نیز کسانی مانند میرزای نائینی و امام(ره) را بررسی کرده‌ام؛ کسانی که تصویرشان از دولت تغییر پیدا کرده و علاقه ندارند که دولت فقیه را در بافت سنتی دولت یا نظم سلطانی تحلیل کنند.

اما جریان غیرسنتی سلبی اگرچه تصویرشان از دولت کاملاً مدرن است؛ اما معتقدند که شریعت نباید متولی دولت شود؛ درواقع صحبت این‌ها با انجمن حجتیه یکی می‌شود؛ اما از دو پایگاه مختلف؛ آن‌ها از پایگاه بافت سنتی دولت به تعطیل رسیدند و این‌ها از پایگاه دولت مدرن.

بررسی این پنج جریان، در قالب مناقشات کانونی صورت گرفت. کانونی به این معنا که ما یک جریان‌هایی داریم که این‌ها به صورت برش‌های طولی یا ساختارشکنانه به حاشیه رفته‌اند و در حال شروع دعواهایی در خارج از کانون هستند. این‌ها کسانی هستند که به هنجارها و ارزش‌های کانون معترض هستند؛ مانند قرآن‌گرایان که می‌گویند شما در کانون هر زمان که برای تحلیل دولت یا نظم دینی قبل از ظهور به سراغ روایات رفتید، زندگی مؤمنان را پیچیده‌تر و سخت‌تر کردید؛ اگر شما همین نظم دینی را از قرآن استنباط کنید، دولت متساهل‌تر، کوچک‌تر و زندگی با آن راحت‌تر خواهد بود. سپس در این جا جریان تجددگرایی اسلامی را بررسی کرده‌ام. از نظر بنده مثلاً جریان فکری دانشگاه مفید، جزو افکار کانونی حوزه نیست. کسانی که از منظر دولت مدرن به پیدا کردن گزاره‌ها می‌رسند، تجددگرایان اسلامی هستند خارج از کانون حوزه. یا جریان‌های انتقادی مانند مصطفی ملکیان یا مرحوم عین صاد. این‌که می‌گویم انتقادی چون این‌ها نسبت به همه چیز در متن انتقاد دارند؛ فارغ از این‌که دولتشان سکولار می‌شود یا غیرسکولار. علت این نام‌گذاری (انتقادی) هم این بود که مثلاً ما نمی‌توانیم بگوییم مرحوم عین صاد تجددگراست یا قرآن‌گرا؛ صرفاً یک نامی گذاشتم که بشود در پناه آن، چند مورد را تحلیل کرد. این خلاصه‌ای بود از مباحث من در این کتاب.

> **جریان غیرسنتی سلبی اگرچه تصویرشان از دولت کاملاً مدرن است؛ اما معتقدند که شریعت نباید متولی دولت شود؛ درواقع صحبت این‌ها با انجمن حجتیه یکی می‌شود.**

مباحثات: با تشکر از حضرتعالی؛ به نظر می‌رسد که این تقسیم‌بندی‌ای که الآن فرمودید خیلی در متن کتاب واضح نیست؛ شاید به این دلیل که قراردادن تقسیم‌بندی‌های فوق‌العاده ریز درون یک نظم خاص کار مشکلی است. مثلاً همین تقسیم‌بندی سلبی و ایجابی، احساس می‌شود در متن کتاب خیلی روشن نیست. آیا شما صرفاً از این چارچوب استفاده کردید؟

بله، چارچوب همین است؛ هرچند می‌خواستم در چاپ دوم، آن را شفاف‌تر کنم. عیناً همین حرف‌هایی که عرض شد در صفحات مکتوب شده است. شاید چون چارچوبی بدیع بوده است، قدری مشکل به‌نظر می‌رسد. به نظر بنده این چارچوب به فهم نظریه‌ها کمک می‌کند؛ مثلاً شما اگر از منظر بافت سنتی دولت، کتاب «الولایة الالهیه» یا «حکومت اسلامی» آقای مؤمن را نخوانید، اصلاً متوجه نمی‌شوید که چرا ایشان دولت فقیه را این‌گونه تحلیل می‌کنند. هرچند می‌توانید بگویید کلاً چارچوب اشتباه یا ناقص است.

مباحثات: البته یک نکته‌ی بدیع درباره کتاب این است که جعل عنوان‌های بسیار مختلفی در آن ذکر شده؛ به این معنا که شما برای هر جریانی یک نامی انتخاب کردید و بسیاری از این‌ها شاید برای اولین بار ابداع شده‌اند. آیا برای این جعل عناوین معیار خاصی داشتید یا یک حالت ذوقی بوده است؟

ذوقی بوده است؛ به‌هرصورت نویسنده باید در جاهایی خودش را نشان دهد که چه کاری انجام داده است. بنده هنگامی که یک مطلبی می‌نویسم در خلال آن برایش کارگاه برگزار می‌کنم یا درباره‌ی آن در جاهای مختلف سخنرانی می‌کنم تا بازخورد مخاطب را ببینم. این کتاب نتیجه‌ی نهایی آن بازخوردهاست. درباره‌ی این کتاب بنده به شمال، مشهد، تبریز، اصفهان و... رفته‌ام و آن را بحث کرده‌ام تا

متوجه بشوم تیپ دانشگاهی و حوزوی آن را چطور متوجه می‌شوند.

مباحثات: اما در هرحال خواننده با انبوهی از اصطلاحات برای اولین بار مواجه می‌شود؛ به‌گونه‌ای که به‌سختی می‌توان در نگاه اول آن‌ها را فهم کرد. یعنی ادبیات آن جدید است؛ اکثر واژگان و تعابیر وضعیتی این‌گونه دارند.

بله خب؛ شما اگر اطلاعات حوزوی و فقهی و یا آشنایی با برخی اصطلاحات علوم سیاسی نداشته باشید، بسیاری از قسمت‌ها را متوجه نخواهید شد.

مباحثات: به نظر خودتان در این تقسیم‌بندی، اولاً وزن کدام جریان در حوزه از نظر جمعیتی بیش‌تر است؟ ثانیاً تحولی در این‌باره در دوره‌ی پس از انقلاب می‌بینید یا نه؟

من فکر می‌کنم اکنون مناقشه‌ی اصلی در جمهوری اسلامی ـ و به لحاظ فکری در فضاهای حوزوی ـ بین جریان سنتی ایجابی و غیرسنتی ایجابی است؛ یعنی تفسیر مرحوم هاشمی رفسنجانی و تفسیر آقای مصباح؛ اولی غیرسنتی به دولت نگاه می‌کند و دومی نگاه سنتی به آن دارد. البته به نظر بنده آن جریان بی‌توجه ـ مانند آقای وحید ـ و جریان سنتی سلبی به علاوه‌ی غیرسنتی سلبی به شدت در حال یارگیری است؛ به‌صورت یک جریان غیرعلنی.

مباحثات: یعنی همان‌هایی که در این چند سال گذشته با شعار «استقلال حوزه» بیش‌تر نمود پیدا کرده‌اند؟

خیر؛ منظور من این نیست. منظور این است که اکنون بسیاری از طلبه‌ها یا به‌صورت برهان إنّی یا لمّی قانع می‌شوند که اساساً دین نباید متولی دولت شود. این برآیند آن سه جریان فوق‌الذکر (بی‌توجه، سنتی سلبی و غیرسنتی سلبی) است. ببینید؛ این‌که بنده جریان حجتیه را در حوزه کار کردم، منظورم این نبوده که اکنون در حوزه دستگاه‌هایی به نام انجمن حجتیه وجود دارد. تعبیر من این بوده که جریان حجتیه‌ای در قم در حال هم‌افق شدن با بسیاری است. یعنی به رغم این‌که ما تصور می‌کنیم نیروهای انقلاب ذیل دو جریان مصباح و هاشمی در حال جلو بردن مناقشات هستند، اما درگیرشدن این دو جریان با برخی مباحث بی‌خاصیت، باعث تقویت آن سه جریان و یارگیریشان در حوزه شده و اکنون تعداد کسانی که به نتیجه‌ی مورد نظر انجمن حجتیه می‌رسند، رو به افزایش است. نکته‌ی دیگر این است که از نظر بنده (همان‌طور که در کتاب هم مطرح کرده‌ام) هنوز کسی نظریه‌ی سیاسی امام(ره) که من از آن به «نظریه‌ی کلاسیک نصب» تعبیر کرده‌ام را متوجه نشده است.

> **اکنون مناقشه‌ی اصلی در جمهوری اسلامی ـ و به لحاظ فکری در فضاهای حوزوی ـ بین جریان سنتی ایجابی و غیرسنتی ایجابی است؛ یعنی تفسیر مرحوم هاشمی رفسنجانی و تفسیر آقای مصباح.**

مباحثات: این نظریه در کدام بخش از تقسیم‌بندی شما قرار می‌گیرد؟

غیرسنتی ایجابی. در این‌باره توضیح داده‌ام که خطاها (در عدم فهم نظریه سیاسی امام) در کجا بوده است. مثلاً بحث مشروعیت و مقبولیت که جواد لاریجانی در اواخر دهه‌ی ۶۰ تا اوایل دهه‌ی ۷۰ انجام داده است، اساساً یک انحرافی در بحث حکومتی در ایران به وجود آورده است. شما اگر همه‌ی ادبیات امام(ره) را جست‌وجو کنید، یک بار واژه‌ی مقبولیت را پیدا نمی‌کنید. این خطای جواد لاریجانی در بحث مشروعیت و مقبولیت، توجیهی از حکومت دینی درست کرده است که اصل نظریه مولد آن نیست.

من این مطلب را به آسیدحسن خمینی هم گفتم؛ ایشان هم می‌گفت به نظر بنده اگر کسی از این زاویه امام(ره) را تحلیل کند، به واقعیت نزدیک‌تر است. چون ما دو نظریه‌ی نصب داریم؛ یکی نصب کلاسیک که من برخی مختصات آن را در این‌جا گفتم؛ دیگری نظریه‌ی نصب رادیکال. پس از تصویب قانون اساسی در سال ۵۸، نظریه‌ی نصب، رادیکال شده است. مطالبی که امثال آقایان مصباح و مؤمن می‌گویند، نظریه‌های پس از قانون اساسی است که رادیکال شده است و اساساً تفسیرهای درستی از امام(ره) نیستند. این‌ها در نظم سلطانی دولت را تحلیل می‌کنند؛ در حالی که تفسیر امام(ره) از دولت دینی این نبوده است. البته عده‌ای ممکن است با خواندن برخی مطالب کتاب ـ مانند همین بحث ـ آن را ضدانقلابی تصور کنند!

مباحثات: در ساحت مسائل علمی، مباحثی مثل ضدانقلاب و انقلابی مطرح نمی‌شود.

بله؛ مثلاً مباحثی که درباره‌ی انجمن حجتیه پس از انقلاب نوشته شده، عمدتاً غیرمستند و حتی مغرضانه بوده است؛ اما این کتاب برای اولین یک داوری علمی نسبت به آن ارائه کرده است؛ طوری که حتی خود آقای افتخارزاده وقتی آن را خواندند، تماس گرفتند و گفتند اولین داوری مؤمنانه‌ای که پس از انقلاب راجع به انجمن حجتیه شده، نوشته‌ی شما بوده است.

> **اکنون تعداد کسانی که به نتیجه‌ی مورد نظر انجمن حجتیه می‌رسند، رو به افزایش است.**

مباحثات: مستند شما در مباحث مربوط به انجمن حجتیه چه بوده است؟

من ده ساعت با آقای افتخارزاده گفت‌وگو گفت‌وگو کردم. من معمولاً تا می‌توانم مشورت و گفت‌وگو می‌کنم (مثلاً برای این کتاب نزد کسانی مانند سید حسن خمینی، رسول جعفریان و... رفتم) و نظر آنان را درباره‌ی مباحث جویا می‌شوم؛ آن‌ها هم یا تصحیح می‌کنند یا می‌گویند اگر این‌طور باشد خوب است. مثلاً این بحثی که من راجع به آقای وحید دارم را به شاگردان ایشان دادم که بخوانند و ببینند آیا همین‌طور است؟ آن‌ها می‌گفتند: بله؛ استنباط فوق العاده درستی است. ما آقای وحید را ضد انقلاب یا ضد حکومت معرفی نکردیم؛ اما توضیح دادیم که ایشان در عصر غیبت التفات به نظم سیاسی (political attention) ندارد.

مباحثات: به‌کار بردن اصطلاحاتی مانند «آخوندهای درباری»، «ولایتی‌ها» و «خشک‌مقدس‌ها»، به‌ویژه در فهرست کتاب، در نگاه اول ممکن است قضاوت خاصی را به خواننده القا کند؛ آیا امکان نداشت که از عناوین واصطلاحات دیگری که حالت علمی داشته باشند استفاده کنید؟

این عبارات در جملات امام(ره) هم هست.

مباحثات: بله؛ اما در هر صورت با کار علمی پژوهشی همخوانی ندارد؛ با دیگر تقسیم‌بندی‌های کتاب هم متناسب نیست.

پیشنهاد شما برای جایگزینی آن چیست؟

مباحثات: مثلاً «روحانیت همراه با حکومت»؛ یعنی یک عنوان وصفی خالی از بار ارزشی.

البته در این قسمت بنده چنین دغدغه‌ای نداشتم و می‌خواستم روحانیت پیش از انقلاب را در ادبیات همان دوره معرفی کنم. اما این هم نکته‌ی خوبی است.

مباحثات: یک مشکل ساختاری دیگری هم که به‌نظر می‌رسد این است که خواننده با خواندن کتاب، دچار یک نوع پراکندگی ذهنی می‌شود. این مطالبی که شما در ابتدای جلسه به‌عنوان گزارشی از کتاب فرمودید، بسیار واضح و روشن بود؛ اما خواننده با خواندن کتاب به چنین برداشت واضح و روشنی نمی‌رسد. همچنین بیان گزارشی نظرات دیگران در کتاب، بسیار فربه‌تر از نگاه‌محوری و بیان خود شماست. توضیح و تبیین بیش‌ترِ نگاه خودتان ـ مخصوصاً آن تقسیم‌بندی ویژه‌ای که ارائه کرده‌اید ـ می‌توانست به فهم بهتر مطالب کتاب کمک کند. مثلاً درباره‌ی مفهوم نظم سلطانی در حد ۷ ـ ۶ خط صحبت کرده‌اید.

اما نکته‌ی دیگری که مایلیم درباره‌ی آن توضیح بفرمایید این است که به‌نظر می‌رسد

بخش مربوط به مرحوم علی صفایی (عین صاد) قدری ارادتمندانه است؛ مثلاً تعداد صفحاتی که به ایشان پرداخته‌اید به نسبت دیگران بیش‌تر است؛ یا به‌کاربردن عبارتی مثل «راه سوم» درباره‌ی نظر ایشان که در خود این عبارت، نوعی تمجید وجود دارد؛ یا این که گفته‌اید شخصیت ایشان لایه‌های نامکشوفی دارد که باید کشف شود؛ این هم بوی تمجید می‌دهد. چنین رویکردی با کار علمی پژوهشی جور درنمی‌آید.

البته من این‌گونه نگفتم؛ گفته‌ام که این‌طور به‌نظر می‌رسد؛ و برخی گفته‌اند. ضمن این‌که به‌نظر بنده حوزه هنوز صفایی حائری را خوب نمی‌شناسد. هنگامی که حائری می‌گوید ما ابتدا باید نیرو تربیت کنیم و سپس به سمت نظام‌سازی برسیم، در واقع عکس مسیر امام(ره) بود. ما تصور می‌کردیم که اگر نهادها را بسازیم و چند نفر به ظاهر متدیّن را بفرستیم، تمامی ساختار درست می‌شود؛ اما حائری می‌گفت این‌هایی که می‌فرستید، تربیت‌شده نیستند و نمی‌توانند زیر بار انقلاب دوام بیاورند و در نتیجه آلوده می‌شوند و هنگامی که آلوده شدند یا دچار فساد و یا دچار اختلاس می‌شوند. ایشان به سمت کادرسازی رفت و روحانیون با او درگیر شدند. نکته‌ی دیگر درباره‌ی ایشان این است که آقای حائری می‌گفت شما در حال بدارائه‌کردن مسیر برای ترویج مجموعه‌ی دین هستید؛ چون ایجاد تقدّم و تأخر در مجموعه‌ی دین، باعث تخریبش می‌شود.

بهداشت گویا شما تلاش کرده‌اید برخی اتهامات را از آقای صفایی بردارید؛ مثلاً این‌که ایشان با انقلاب و نظام اسلامی بود؛ اما تلاش می‌کرد که مانع انحرافات شود.

بله همین‌طور بوده است.

بهداشت اما به‌نظر می‌رسد حتی از مطالب خود کتاب هم چنین برمی‌آید که اختلافاتی بین ایشان و امام(ره) بوده است. مثلاً این‌که آقای صفایی معتقد به همسانی اختیارات ولی فقیه با معصوم نبوده است؛ در حالی که ما می‌دانیم نظر امام(ره) این است که ولی فقیه به اندازه‌ی پیغمبر اختیارات دارد.

خیر، نظر امام(ره) این نیست. این‌طور برداشت شده است. ایشان صرفاً در حوزه‌ی حکومت اختیاراتشان را یکسان می‌دانند؛ سایر اختیارات را یکسان نمی‌دانند. ضمن این‌که من به دنبال این نبودم که ثابت کنم صفایی مانند امام(ره) فکر می‌کند؛ اساساً تفسیر صفایی از ولایت فقیه با تفسیر معهود تفاوت داشت.

> **اساساً نمی‌شود اشخاص حوزوی را به‌راحتی داخل یک جریان قرار داد؛ همیشه ضریب خطا وجود دارد. علت آن هم این است که به نظرم افراد در حوزه افکار تعریف شده‌ای ندارند.**

بهداشت به‌نظر می‌آید در میان کتاب‌هایی که مربوط به جریان‌شناسی در حوزه است، یکی از امتیازات مهم این کتاب، جرأتی است که در ورود به مصادیق و حتی نام بردن از اشخاص ورود داشته است؛ اتفاق مهمی است؛ چون تا پیش از این کتاب، اغلب جریان‌های حوزوی به‌صورت کلی بیان می‌شدند؛ اما در این جا خیلی دقیق و کاملاً مصداقی و بدون هیچ نگرانی خاصی مطالب بیان شده است. این اتفاق خوبی است؛ اما نکته‌ای که در این زمینه به ذهن می‌رسد این است که در مقام تئوری و نظر، ممکن است که بتوان چنین تقسیم‌بندی‌هایی را انجام و افراد را درون آن قرار داد؛ اما فردی که مثلاً ۱۵ ـ ۱۰ سال است در کف حوزه حضور دارد، متوجه می‌شود که تقسیم‌بندی‌هایی از این دست ـ و صرفاً در وادی نظر ـ کامل و گویای همه‌ی جریانات و افراد در حوزه نیست؛ چون در حوزه هر شخصی برای خودش یک جریان است. مثلاً شاید بتوان مجمع محققین و مدرسین را در مقام تئوری در یک صفحه به‌صورت کلی تبیین کرد و گفت که باورهایشان این‌گونه است و در این بخش قرار می‌گیرند. اما هنگامی که به تک‌تک اعضای این مجمع مراجعه می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که اگر ۱۵ عضو اصلی دارد، به اندازه ۱۵ سلیقه وجود دارد که شاید حدود ۴۰ ـ ۳۰ درصد با هم اشتراک دارند. در حالی که مثلاً اگر نهضت آزادی را تعریف کنیم، شاید ۹۰ درصد اعضای اصلی نهضت آزادی را شامل شود.

فرمایش شما درست است؛ یک مشکلی در حوزه درباره‌ی جریان‌شناسی وجود دارد و آن این‌که اساساً نمی‌شود اشخاص را به‌راحتی و فیکس داخل یک جریان قرار داد؛ همیشه ضریب خطا وجود دارد. علت آن هم این است که به نظرم افراد در حوزه افکار تعریف شده‌ای ندارند؛ مثلاً کسی با شما رفت و آمد می‌کند؛

یک نظری را از شما می‌گیرد؛ با دیگری رفت و آمد می‌کند و نظری را از او می‌گیرد و.... یعنی حوزوی‌ها بین جریان x و y شناور هستند و قرار دادن آن‌ها به‌صورت صد در صد ذیل یک جریان، بسیار مشکل است. ما تنها می‌توانیم

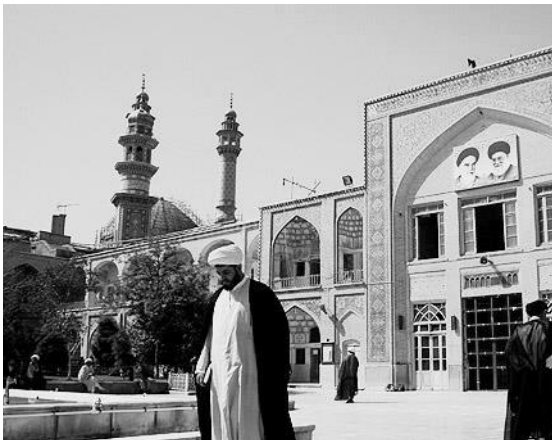

بگوییم اگر کسی می‌خواهد مناقشات روحانیت را ذیل حکومت دینی بررسی کند، اجمالاً این تقسیم‌بندی‌ها وجود دارد؛ یعنی به جای این‌که من بگویم درگیری در حوزه بر سر انتصابی و انتخابی است، گفته‌ام که روحانیت در بافت دولت، پنج مناقشه‌ی متنی و سه مناقشه‌ی بیرونی دارد و این‌ها هست که تصویرهای مختلفی از حکومت دینی را به بیرون پرتاب می‌کند. در آنجا هم گفته‌ام که به‌دنبال بررسی نهادها یا سازمان‌ها در حوزه نیستم. هرچند اخیراً دارم کاری انجام می‌دهم با هدف بررسی خرده‌جریان‌ها در حوزه.

مباحثات: به‌نظر می‌رسد تقسیم‌بندی جریان‌های حوزوی به «خرده‌جریان» و «کلان‌جریان» بسیار جالب و کاربردی باشد...

بله؛ در مجموع من می‌خواهم بگویم چه فقهی نماینده‌ی تفکر اصیل شیعه است و چه تفکراتی دچار انحراف شده و افزودنی‌هایی به آن‌ها اضافه شده است. مثلاً اکنون در حال بررسی جریانی با عنوان «هیچ‌انگاران گزارش‌های تاریخی» هستم؛ این جریان تمامی مستندات تاریخی را رها کرده و به عقاید شیعه چیزهایی اضافه می‌کند که اصلاً گزارشی در سنت ما ندارد و یا حتی علیه آن گزارش وجود دارد؛ اینان در واقع بدعت‌گران شیعی هستند. امام موسی صدر درباره‌ی حدیث فرقه ناجیه می‌گوید: «خاطرتان آسوده باشد که شیعه و اهل سنتی که اکنون حضور دارند، هیچ‌کدام فرقه‌ی ناجیه نیستند؛ چون افزودنی‌هایی به آن‌ها اضافه شده است!».

همچنین بررسی جریان‌های عرفان‌های سکولار در قم را نیز در دستور کارم قرار داده‌ام؛ کتاب‌های آسید محسن طباطبائی که اسرار ملکوت را نوشته است، جریان کمیلیه، انجمنی‌ها، ولایتی‌های ریز و درشت، جریان احمد الحسن در قم و... فکر می‌کنم ده خرده‌جریان پیدا کردم که طلبه‌ها آن‌ها را نمی‌شناسند. هرچند کار مشکلی است؛ مخصوصاً که من عادت دارم با آن‌ها گفت‌وگو کنم.

مباحثات: یک نکته هم در راستای این بحث وجود دارد و آن این‌که اگر ما بخواهیم صرفاً اندیشه‌ای کار کنیم، فایده‌ای نخواهد داشت؛ چون خیلی از روحانیون خلاف فکرشان عمل می‌کنند. از نظر شما برای این مسأله چه راهی وجود دارد تا بتوانیم به مرحله‌ای برسیم که نوشتن یک کتاب به فهم واقیت در حال وقوع کمک کند؟

یک مشکلی که ما راجع به حوزه داریم نبود یک مؤسسه روحانیت‌پژوهی است؛ مخصوصاً درباره‌ی آمار و اطلاعات. الآن یک نویسنده‌ی خارجی کتابی راجع به ابوبکر البغدادی چاپ کرده است؛ برای نوشتن آن به بغداد رفته و با پدر و مادر البغدادی، هم‌کلاسی‌هایش، استاد راهنمایش، هم‌زندانی‌هایش و نیز برخی بعثی‌هایی که او را می‌شناختند صحبت کرده است؛ یعنی یک تحقیق میدانی انجام داده و به نتایج فوق‌العاده‌ای رسیده است. اما اگر من بخواهم جریان‌شناسی حوزه‌ی نجف را انجام بدهم، هیچ‌کس کمک نمی‌کند که من یک بار به نجف بروم.

مباحثات: اگر هم بروید، کسی صحبت نمی‌کند.

بله صحبت نمی‌کنند؛ اعتماد نمی‌کنند؛ یا می‌گویند اطلاعاتی هستی و می‌خواهی برایمان پرونده درستی کنی. مگر آن‌که کسی تماس بگیرد و بگوید این آقا این‌طور است و به او اعتماد کنید.

مباحثات: آیا امکان دارد که در بررسی اندیشه‌ی سیاسی حوزویان بتوانیم از رفتار و عمل سیاسی آن‌ها به اندیشه‌شان برسیم؟

چون ممکن است مثلاً فقیهی در حوزه‌ی اندیشه سیاسی مشخصاً بحث منسجمی نداشته باشد (به دلایل مختلف) اما بتوان از عمل و رفتار سیاسی‌اش، اندیشه‌اش را برداشت کرد.

ببینید ما شاهد یک نوع رودربایستی در نسبت میان علما و مراجع از یک‌سو و حکومت و ولایت فقیه از سوی دیگر هستیم. به نظر بنده رابطه‌ی حوزه با ولایت فقیه بیش‌تر براساس رودربایستی است؛ نه همکاری؛ به تعبیر دیگر، ما رودربایستی را به همکاری ترجمه می‌کنیم.

یعنی صداقتشان زیر سؤال می‌رود؟

نه؛ بحث عدم صداقت نیست؛ من می‌گویم آن‌ها یا بی‌تفاوت هستند و هیچ رابطه‌ای ندارند؛ یا مخالف هستند و یا رودربایستی دارند؛ ما اصلاً چیزی به نام «همکاری» بین این دو نهاد نداریم. حالا چرا رودربایستی می‌کنند؟ چون یک هنجارهایی حاکم بر ذهن و بیتشان دارند که بر اساس آن هنجارها رفتار می‌کنند؛ هنجارهایی که نوع رابطه‌شان را با ولی فقیه زمان و یا حتی نظام سیاسی تنظیم می‌کند. اتفاقاً چند شب پیش با آقای خسروپناه همین بحث را داشتیم؛ یعنی نسبت مرجعیت دینی با ولی فقیه. ایشان گفت: این کار مشکلی نیست؛ ولی فقیه می‌گوید که نظام اسلامی من این مشکلات را دارد؛ علما بیایند آستین بالا بزنند و در درس خارج، این‌ها را کنکاش کنند و بگویند. گفتم: آقای خسروپناه؛ شما شاید اساساً حوزه را نمی‌شناسید! گفت: به‌نظر بنده قابل انجام است. گفتم این‌که آقای x و آقای y به آقای خامنه‌ای احترام می‌گذارند همکاری نیست؛ به‌نظر بنده شما دچار خطای باصره در حوزه شده‌اید و در حال دیدن چیزی هستید که وجود ندارد.

در تأیید فرمایش جنابعالی مثلاً فلان مرجع تقلید به همایش حوزه‌ی انقلابی دعوت می‌شود برای سخنرانی درباره‌ی حوزه‌ی انقلابی؛ به همایش می‌رود؛ اما در سخنرانی‌اش ایده‌ها و نظرات شخصی خودش را در قالب بحث حوزه‌ی انقلابی مطرح می‌کند؛ نظراتی که حتی ممکن است موافق معیارهای حوزه‌ی انقلابی هم نباشد.

بله و دقیقاً به همین دلیل است که به‌نظر بنده کسانی که از بیرون نگاه می‌کنند و در فضای حوزه بزرگ نشده‌اند، در مطالعه‌ی حوزه دچار اشتباه در تحلیل می‌شوند. حتی کسانی که در حوزه هستند هم اگر این پیچ و خم‌های رفتاری را نشناسد، باز نمی‌توانند تجزیه و تحلیل صحیحی داشته باشند. شما در حوزه نه می‌توانید راحت صحبت کنید و نه آزادانه انتقاد. یکی از نقاط مثبت این کتاب این است بسیار مؤدبانه نوشته شده است؛ مخصوصاً درباره‌ی القاب و عناوین؛ والا ممکن بود با بنده برخورد کنند.

> **ما شاهد یک نوع رودربایستی در نسبت میان علما و مراجع از یک‌سو و حکومت و ولایت فقیه از سوی دیگر هستیم.**

به‌عنوان پرسش آخر بفرمایید که آیا نهاد مرجعیت را از نهاد حوزه جدا می‌دانید؟ به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی که ما شاهد شکل‌گیری حوزه‌ی سیستمی بوده‌ایم.

نهاد مرجعیت جدا از نهاد حوزه نیست؛ هنوز هم کامل‌ترین مرجع اقتدار در حوزه، مرجعیت است. اما مشکلی که اکنون به وجود آمده این است که حوزه متولی ندارد. خاطرم هست پس از جریانات ۸۸، تجمعی در مدرسه‌ی فیضیه به راه افتاده بود و به آقای هاشمی رفسنجانی ناسزا می‌گفتند. آقای سید احمد خاتمی هم سخنرانی می‌کرد. یکی از آقایون روحانی در کناری نشسته و در حال چرت‌زدن بود و هرازچندگاهی با فریادهای آقای خاتمی از خواب بلند می‌شد! به او گفتم: حاج‌آقا نظرتان راجع به این تجمع چیست؟ گفت: «گذشته از این‌که ما را از خواب بیدار می‌کنند، یک مسأله‌ای هم هست و آن این‌که الآن قدر و منزلت آقای بروجردی بیش‌تر مشخص می‌شود! زمانی که آقای بروجردی زنده بود هیچ طلبه‌ای جرأت نمی‌کرد که در صحن فیضیه چنین کارهایی انجام دهد. خاطرم هست که وقتی نیروهای نواب صفوی در این‌جا شلوغ می‌کردند؛ همین‌جا جلوی درِ فیضیه آن‌ها را کتک می‌زدند! اکنون حوزه سرپرست، رئیس و زعیم ندارد». سپس گفت: «شما خجالت نمی‌کشید که به هاشمی که آخوند شماست ناسزا می‌گویید و به دختر و همسر او ناسزاهای بسیار بدی می‌دهید؟». این صحبت برایم بسیار ارزشمند بود؛ چون به‌واقع درک کردم و دیدم که حوزه پس از آقای بروجردی و آقای گلپایگانی، دیگر متولی نداشته است.

انقلابی گری عالمانه، افراطی گری جاهلانه

گفتاری کوتاه در تفاوت‌های تئوریک انقلابی گری و افراطی گری

نوشتار حاضر، گفتاری از حجت‌الاسلام والمسلمین محمدرضا باقرزاده در نقد تفکر افراطی و تبیین معنای انقلابی گری است که این روزها به یکی از مباحث پربسامد در فضای سیاسی کشور تبدیل شده‌است. حجت‌الاسلام باقرزاده مدرس و پژوهشگر حوزه و دانشگاه و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) است.

امروزه به قول مقام معظم رهبری، عده‌ای به اتهام افراطی گری، انقلابیون را طرد می کنند؛ مثلاً اگر دانشجویی در یک جلسه سخنرانی به اقتضای روحیه‌ی انقلابی گری‌اش انتقاد کند، او را از جلسه بیرون و یا از دانشگاه طردش می‌کنند؛ به این جرم که تو افراطی هستی. این یک خطر است و امکان دارد تمام افراد انقلابی به اسم افراطی گری از جامعه کنار گذاشته شوند.

همچنین حضرت آقا فرمودند برخی انقلابی گری را طوری تعریف می کنند که صرفاً مطلوب خودشان است و فقط خودشان و تعداد دیگری از سالخوردگان هم‌سن خودشان ذیل آن قرار می‌گیرند. پس تکلیف جوان‌هایی که می‌خواهند انقلابی باشند چیست؟ هر جوانی که می‌خواهد به مقتضای فرهنگ امام(ره) و فرهنگ انقلاب یک کاری بکند، شما انگ افراطی به او می‌زنید. می‌گوییم انقلابی کیست؟ می‌گوید منِ توّاب! یعنی همان کسی که در ابتدای انقلاب به‌خاطر انقلابی گری‌اش از دیوار سفارت بالا رفته و مورد تحسین حضرت امام(ره) قرار گرفته است؛ الآن می‌گوید که «توبه کردم و پشیمانم!» و حاضر است فرش قرمز بیاندازد برای آمریکایی‌ها؛ این را صریحاً می‌گویند. آیا این اعتدال است؟ این افراط است؛ چون می‌گوید که ملاک من هستم؛ آن روز دلم خواست آن کار را بکنم؛ امروز دلم می‌خواهد فرش قرمز زیر پای آمریکایی‌ها بیاندازم. واقعیت آن است که این افراد هیچ‌وقت انقلابی نبوده‌اند؛ کسانی بوده‌اند که در آن زمان جوگیر شده و آن کارها را کرده‌اند و نظر الآن‌شان خلاف اعمالی است که در دوران انقلاب انجام داده‌اند.

برای مرزگذاری بین انقلابی گری و افراطی گری به لحاظ تئوریک می‌توان معیارهایی را ذکر کرد:

- انقلابی گری عالمانه است و افراطی گری جاهلانه؛ علما، نخبگان و فرهیختگان اگر در یک فضای کاملاً سالم سیاسی ـ یعنی فضای فارغ از حب و بغض‌های حزبی، گروهی و جناحی ـ بر سر میز گفت‌وگو بنشینند، استدلال علمی یک شخص انقلابی که متهم به افراطی گری است را قبول و او را تصدیق می‌کنند. البته به‌شرطی که طرف مقابل هم خودش تمایلات حزبی و جناحی نداشته باشد و با رویکرد کاملاً علمی به قضیه نگاه کند؛ در این صورت می‌بینند که حرف طرف مقابل درست است. هرچند در این بین هستند کسانی که با ژست علمی، انقلابیون را محکوم می‌کنند که شما علمی نیستید؛ چون علم سیاست یا روابط بین‌الملل یا دیپلماسی را نمی‌دانید؛ در حالی که از قضا انقلابی گری علمی است و اتفاقاً بعضی از تئوری‌هایی که

در دنیای امروز به‌عنوان تئوری‌های علمی جا افتاده‌اند توهمی بیش نیستند و اصلاً علمی نیستند؛ فرضیاتی هستند که آن‌ها را به حد علمیت رسانده‌اند برای قبضه‌کردن دنیا.

همچنین ممکن است یک چیزی را آدم بفهمد که درست است؛ اما خلافش عمل کند؛ مثل این‌که شما حرف یک پزشکی را درباره‌ی خوردن یا نخوردن یک ماده‌ی غذایی بپذیرید، اما سر سفره نتوانید به حرف پزشک عمل کنید؛ می‌گوید نمک برایتان خوب نیست؛ اما شما باز هم می‌خورید؛ با این حال می‌فهمید که این نمک مریضی‌تان را تشدید می‌کند. پس در بحث انقلابی‌گری استدلال و برهان آدم انقلابی، عالمانه است؛ اما حرف‌های آدم افراطی طوری است که تمام عقلا می‌فهمند آن حرف‌ها جامعه را به عقب می‌برد. مثلاً استکبارستیزی خوب است؛ این انقلابی‌گری است و استدلال هم دارد. اما در این وسط شما می‌بینید که یک عده به اسم انقلابی‌گری و استکبارستیزی از دیوار یک سفارتی بالا می‌روند. خب جامعه می‌گوید شما که این کار را کردید، اگر انقلابی هم بودید، این‌جا جاهلانه عمل کردید؛ یعنی دو قدم آن‌طرف‌تر کار خودتان را ندیدید. مثل یک شطرنج‌باز عاقلی که در بازی شطرنج، چند حرکت بعد حریفش را می‌تواند پیش‌بینی کند. بنابراین بعضی‌ها به اسم انقلابی‌گری ممکن است افراط کنند.

افراط یک عمل جاهلانه است. جاهلانه‌بودنش را عقلا و نخبگان جامعه می‌فهمند. رهبری گاهی به بعضی کارهای انقلابیون تشر زده‌اند و گفته‌اند که این کار غلط بود. مثلاً فرمودند که ممکن است جایی یک شخصی، سخنانی ضد انقلاب یا اسلام بیان کند؛ شما باید بنشینید ببینید اگر چه کار بکنید نتیجه‌ی مطلوب را می‌گیرید. آدم افراطی به عواقب کار فکر نمی‌کند و مثلاً ممکن است برود جلسه را به هم بزند. نتیجه این می‌شود که آن سخنران مظلوم‌نمایی می‌کند و اشک می‌ریزد و نتیجه‌ی مطلوب برایش حاصل می‌شود. پس فرق بین انقلابی‌گری و افراطی‌گری عالمانه و جاهلانه بودن آن است. در روایت هم داریم که «الجاهل إما مفرِط أو مفرّط»؛ جاهِل کسی است که یا از این طرف بام می‌افتد یا از آن طرف بام؛ یا کند می‌رود یا تند. در زیارات ائمه(ع) هم وارد شده که «المتقدم لکم مارق و المتأخر عنکم زاهق واللازم لکم لاحق».

> **در این بین هستند کسانی که با ژست علمی، انقلابیون را محکوم می‌کنند که شما علمی نیستید؛ چون علم سیاست یا روابط بین‌الملل یا دیپلماسی را نمی‌دانید.**

- افراطی‌گری جامعه را از هدف دور می‌کند. هرجا دیدید یک حرکتی دارد جامعه را به طرف هدف نزدیک‌تر می‌کند، آن حرکت انقلابی است؛ و بالعکس، اگر دیدیم حرکتی جامعه را از هدف دورتر می‌کند، آن حرکت افراطی‌گری است؛ ولو به اسم اعتدال و عقلانیت انجام شود. اگر دیدیم از اهداف بلند انقلاب اسلامی دور می‌شویم یا دچار افراط شده‌ایم یا تفریط.

در انقلابی‌گری هدف وسیله را توجیه نمی‌کند: در افراطی‌گری می‌توان از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف استفاده کرد؛ اما در انقلابی‌گری نه. مصداق این مسأله هم زیاد است؛ مثلاً اگر کسی از ما امان خواسته، آن شخص در امان من است و من نمی‌توانم برای رسیدن به هیچ هدفی به او خیانت و او را از امان خارج کنم. در جهان اهل تسنن ما داعشی‌ها را افراطی می‌دانیم؛ چون این‌ها برای رسیدن به هدفشان در نابودی شیعیان (به جرم مشرک بودن به زعم آنان) دست به هرکاری می‌زنند؛ سر می‌برند، تکه‌تکه می‌کنند، می‌سوزانند، فیلم‌های مشمئزکننده پخش می‌کنند و چهره‌ی اسلام را کریه نشان می‌دهند برای این‌که به هدفشان برسند. از آن‌ها می‌پرسیم شما که ادعای مسلمانی دارید، این کارها در کجای سیره‌ی پیامبر(ص) بوده است؟ اسلامی که می‌گوید درخت را حق ندارید بی‌دلیل قطع کنید؛ یا اجازه نمی‌دهد در جنگ، محیط زیست را خراب کنید؛ چنین دینی چطور اجازه می‌دهد که چنین جنایاتی صورت پذیرد؟ جهاد در اسلام آمده است برای گسترش اسلام عقلانی؛ در حالی‌که داعشی‌ها جهاد را علیه اسلام به‌کار می‌برند؛ درون جهان اسلام جهاد چه معنی می‌دهد؟ جهاد مقوله‌ای است برای مقابله با معاندان؛ شما آن را ابزاری قرار داده‌اید برای نابودی خود مسلمان‌ها! در زمان جنگ هشت‌ساله، هواپیماهای ما اگر قرار بود جایی را از عراق بزنند، دقت می‌کرد تا به غیرنظامیان آسیبی وارد نشود؛ یا در زدن شهرها قبل از این‌که جایی را هدف قرار بدهند قبلش اعلام می‌کردند که مثلاً فردا قرار است فلان‌بانک را بزنیم تا اطرافش را تخلیه کنند. بنابراین هدف وسیله را توجیه نمی‌کند و این یکی از مرزهای تفاوت افراطی‌گری و انقلابی‌گری است.

آینده‌پژوهی فرهنگ و توجه انقلاب اسلامی به لایه‌های آن

نگاهی به لزوم توجه حوزه علمیه و انقلاب اسلامی به آینده فرهنگ

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر رحیم کارگر

تا چند مدت پیش، تغییرات و دگرگونی‌های گسترده در حوزه فرهنگ و علوم و فنّاوری‌ها و برخی از فرآیندهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، تصویری مثبت و امیدوارانه از آینده ترسیم می‌کرد؛ اما اینک با وجود شدت یافتن تحولات جهانی و تداوم رشد و گسترش فنّاورانه و علمی، چشم‌انداز آینده فرهنگ و زندگی، با خوش‌بینی همراه نیست.

آینده فرهنگ به جهت کارکردهای عدیده و مهم آن، همیشه باید در مرکز یت سیاستگذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها قرار گیرد و انقلاب اسلامی ایران، در این زمینه باید الگوی فرهنگ متعالی و انسان‌ساز خود را پیگیری و به عنوان خط اصلی حرکت و پیشرفت کشور، حاکم بر همه امور کند.

اجتماعی کردن افراد، آموزش و پرورش، ارزش‌های درست و غلط، نظارت اجتماعی، هنجارها، آداب و رسوم، اعتقادات و باورها، نظام زندگی خانوادگی و... کارکردهای مختلف فرهنگ است که باید بر اساس برنامه‌های نظام‌مند و آینده‌نگر، مورد توجه جدی قرار گیرد! اما باید توجه کرد که در آینده‌پژوهی، برنامه‌ریزی رو به درون است؛ یعنی با انتخاب یک یا چند هدف یا موقعیت خاص در زمان آینده، برنامه‌ریزی شروع می‌شود.

پس از تعیین نقطه شروع در آینده، با رویکرد برنامه‌ریزی سنتی، از آینده به سوی امروز برنامه‌ریزی شروع می‌شود. از این روست که این رویکرد را «اکتشافی» می‌نامند؛ یعنی برنامه‌ریزان، ابتدا به افق آینده می‌روند و با حضور در افق آینده و دیده‌بانی حال و گذشته، مسیرهای مشخص را برای معماری توسعه از آینده به حال تعیین و مشخص می‌سازند. این امر مستلزم برخورد فعالانه، پیش‌دستانه و آگاهانه با آینده است. در آینده‌پژوهی، افزون بر شناسایی روندها و چالش‌های آینده، معمولا سه حالت متفاوت برای آینده بلندمدت در نظر می‌گیرند: آینده ممکن، آینده محتمل، و آینده مطلوب. و آن‌گاه برای رسیدن به یک آینده (آینده مطلوب) برنامه‌ریزی می‌کنند. در آینده‌پژوهی، با استفاده از اطلاعات موجود و قدرت خلاقیت، موقعیت آینده تصویر می‌شود، تا بر اساس آن، نوع حرکت و برنامه تدوین شود. به بیان دیگر، در آینده‌پژوهی، شمایی از آینده را تصویر می‌کنند تا برنامه‌ریزان بتوانند راه رسیدن به آن را طراحی نمایند.

حال بر اساس این نگاه به مقوله فرهنگ، انقلاب اسلامی باید چه برنامه و رویکردی نسبت به فرهنگ اتخاذ کند؟ به عبارت روشن‌تر چه نوع تحول آینده‌نگر و در چه ساحت‌هایی

می‌تواند ما را از این وضعیت فعلی خارج کرده و در برابر چالش‌های فراروی، مقاوم ساخته و فرهنگ مطلوب را نهادینه سازد؟ در واقع آینده مطلوب فرهنگی در پرتو انقلاب اسلامی ایرانی چیست و چگونه می‌توان به آن دست یازید؟ گفتنی است آینده‌های مطلوب همان آینده‌هایی هستند که ما بر پایه ارزش‌ها و هدف‌گذاری‌ها، خواستار شکل‌گیری و تحقق آنها هستیم. به همین اعتبار می‌توان آینده‌های مطلوب را از جنس آینده‌های برانگیزاننده دانست که برآیند قضاوت‌های ارزشی ما است. آینده‌های مطلوب به دلیل وابستگی شدید به قضاوت‌های ارزشی در نگاه افراد، تفاوت‌هایی دارد. این نوع از آینده، مولود یک پرسش کلیدی است: «خواستار تحقق چه آینده‌ای هستیم؟»

تحقق آینده مطلوب در گرو بسترسازی، هنجارگرایی و آماده‌سازی شرایط شکل‌گیری آینده است. بر این اساس باید به روشنی بفهمیم که ما خواستار تحقق چه فرهنگی هستیم و چشم‌انداز مطلوب ما در این زمینه چیست. به باور ما، فرهنگ «نظام‌واره‌ای است از باورها و مفروضات اساسی، ارزش‌ها، آداب و الگوهای رفتاری ریشه‌دار و دیرپا و نمادها و مصنوعات که ادراکات، رفتار و مناسبات جامعه را جهت و شکل می‌دهد و هویت آن را می‌سازد». با توجه به این تعریف، اگر بخواهیم راه‌حلی برای تحول فرهنگی و تحقق فرهنگ مطلوب در آینده ارائه کنیم، ابتدا باید لایه‌ها و سطوح فرهنگ را شناسایی کنیم.

> **آینده‌های مطلوب همان آینده‌هایی هستند که ما بر پایه ارزش‌ها و هدف‌گذاری‌ها، خواستار شکل‌گیری و تحقق آنها هستیم.**

«شاین»، فرهنگ را شامل سه لایه می‌داند: لایه‌اول، یک‌سری مفروضات کلی و باورهای بنیادین است، مانند اعتقادات یک فرد مذهبی که وقتی به وجود آمدند، به دشواری قابل تغییر هستند و اینها زیربنای فرهنگ‌اند که اندیشه‌ها و باورهای بنیادی هستند. روی این لایه و این سطح، لایه دیگری به نام سطح ارزش‌ها بنا می‌شود که بر اساس آن اعتقاد، باور و پذیرش بنیادی، یک‌سری ارزش‌ها پدید می‌آید که سطح آن بسیار انتزاعی یا بسیار درونی است. سومین لایه، سطحی قابل ملاحظه با ظاهر فرهنگ است که شامل نمادها، سمبل‌ها و الگوهای رفتاری است که ما در فرهنگ، نشانه‌های آن را می‌بینیم. در یک تقسیم‌بندی دیگر، فرهنگ دارای دو لایه مادی (عینی، ملموس) و ذهنی (شناختی) است. لایه شناختی یا ذهنی فرهنگ، دلالت بر عناصر و اجزای ذهنی و معنوی دارد، و لایه عینی یا مادی فرهنگ، دربرگیرنده امور بیشتر ملموس و عینیت یافته فرهنگ است.

> **اگر این لایه‌ها را جدا از هم ولی در یک منظومه مرتبط ببینیم، انقلاب اسلامی باید برای همه این لایه‌ها برنامه‌های تکاملی و سازنده داشته باشد.**

اگر این لایه‌ها را جدا از هم ولی در یک منظومه مرتبط ببینیم، انقلاب اسلامی باید برای همه این لایه‌ها برنامه‌های تکاملی و سازنده داشته باشد:

● لایه نخست: باورها؛ به معنای نظام جهان‌بینی و اعتقادات و نگرش به خدا، انسان و جهان

فرهنگ مطلوب در این لایه، باور به خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او، وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین، معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا، عدل خدا در خلقت و تشریع، امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی، کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا.

این لایه اصلی فرهنگ در انقلاب اسلامی است که زیربنای تمامی ارزش‌ها، هنجارها و کنش‌ها قرار می‌گیرد و هر کجا ناهنجاری و کژتابی‌ای دیده می‌شود، ناشی از انحراف از این لایه بنیادین است. چشم‌انداز اصلی در این لایه، همان تشکیل جامعه توحیدی و کمال‌گراست؛ اما روندهای جاری فرهنگ، نشان از خطرات هشداردهنده در این ساحت است. به نظر می‌رسد مهمترین روند تغییر در این لایه، تحریف معنایی و ارایه چهره سکولار از توحیدباوری و معادباوری و تقویت الحادگرایی جهانی در پرتو باورهای ساختگی و تضعیف دینداری واقعی و درهم‌ریختن نظام دینی جهان به کمک فضای مجازی است. برای نجات از این وضع، باید حوزه‌های علمیه در کنار نظام آموزش و پرورش رسمی-به‌خصوص از همان

اوان تحصیل - بر تقویت بینش دینی و تحکیم پایه‌های اعتقادی و محافظت از اصالت باورهای اسلامی پای بفشرند. آینده مطلوب جامعه دینی ما در گرو این است که نظام فکری و معرفتی ما از گزند انحرافات، بدعت‌ها، تساهل‌ها، تضعیف‌ها و تحریف‌ها در امان بماند.

● لایه دوم: ارزش‌ها؛ به معنای بایدها و نبایدها

ارزش‌های اصلی جامعه عبارت است از: تعقل (عقلانیت دینی، حکمت سیاسی، بصیرت اجتماعی، تدبیر معیشت و ...)، ایمان (توحیدمحوری، ولایت‌مداری، مهرورزی، عدالت و ...)، اخلاق (تقوا، عزت و مدارا، کرامت، انفاق و ایثار و ...)، علم (معرفت دینی، معرفت هویتی، دانش‌های تخصصی و مهارت حرفه‌ای)، و عمل (امر به معروف و نهی از منکر، مردمسالاری، انضباط اجتماعی، کار و تلاش و ...). در این لایه، ارزش‌های اخلاقی جامعه تحت تأثیر عوامل مختلفی چون جریان مدرنیته، تغییر نظام زندگی، مسخ انسانیت و شکل‌گیری هویت‌های جدید غیراخلاقی، نظام لیبرالی حاکم بر جهان و رشد فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی (شبکه‌های ماهواره‌ای و اجتماعی و ...)، در معرض آسیب‌های فراوانی قرار دارد و دنیا دچار هرج و مرج ارزشی و شهوترانی لجام‌گسیخته شده است.

> **برای نجات از این وضع، باید حوزه‌های علمیه در کنار نظام آموزش و پرورش رسمی - به‌خصوص از همان اوان تحصیل - بر تقویت بینش دینی و تحکیم پایه‌های اعتقادی و محافظت از اصالت باورهای اسلامی پای بفشرند.**

شاخص‌های مختلفی برای تغییر نظام ارزش‌ها وجود دارد که در آینده‌پژوهی فرهنگ باید همه این شاخص‌ها در نظر گرفته شود. اگر خواهان تقویت بعد ارزشی جامعه هستیم، باید برای تک‌تک این موارد برنامه مناسب فرهنگی داشته باشیم و لازم است که آینده‌پژوهی، به هر کدام از گزینه‌های زیر ورود داشته باشد:

۱- ارزش‌های انسانی، عاطفی و رفتاری متقابل بین آحاد و اعضای جامعه

۲- ارزش‌های اخلاقی و رفتاری شخصی و فردی در جامعه

۳- ارزش‌های خاص دینی و عبادی

۴- ارزش‌های تربیتی و فرهنگی و میزان اهتمام اعضای جامعه به این امور

۵- همگرایی سیاسی جامعه و میزان پیوند دولت با مردم

۶- احساس آزادی سیاسی و اجتماعی و میزان تحقق آن

۷- مشارکت اجتماعی و سیاسی و اهتمام اعضای جامعه به آن

۸- حس اعتماد به نفس و اقتدار و استقلال ملی

> **شاخص‌های مختلفی برای تغییر نظام ارزش‌ها وجود دارد که در آینده‌پژوهی فرهنگ باید همه این شاخص‌ها در نظر گرفته شود.**

● لایه سوم: شامل نمادها، سمبل‌ها و الگوهای رفتاری و فناوری‌ها، مهارت‌ها و نوآوری‌ها

در اینجا همه ظواهر و پوسته فرهنگی، قابل رصد و ارزیابی آینده‌پژوهانه است؛ مثل سرود، پرچم، مشاهیر و شخصیت‌های علمی و فرهنگی یک کشور، و نیز آیین‌ها و آداب و رسوم و محیط و فضای نوینی که فرهنگ عمومی در بستر آن شکل می‌گیرد.

در این زمینه، واتسون و همکارانش، نقشه آینده جهان در افق ۲۰۵۰ را ترسیم کرده‌اند. در این نقشه، تلاش شده مهمترین تحولات مرتبط با فرهنگ و علم و فناوری در افق زمانی درازمدت یعنی تا سال ۲۰۵۰ میلادی، رصد و نمایش داده شود. نتایج به دست آمده از این رصد می‌تواند بستر مناسبی به منظور دستیابی به اشراف اطلاعاتی در حوزه‌های مرتبط فراهم کند. این نقشه، روندها، رویدادهای احتمالی و تاثیرگذار جهان را در یک چشم‌انداز ۴۰ ساله و در قالب خطوط و گره‌های متمایز به شکل زیبایی به تصویر می‌کشد. در این نقشه به ۱۶ حوزه (مگاترند) مهم و تاثیرگذار جهانی، از جمله جامعه و فرهنگ، ژئوپلتیک، انرژی و مواد خام، پزشکی و سلامت، اوقات فراغت و خرید، اقتصاد، خدمات مالی، محیط زیست و آب و هوا، غذا و نوشیدنی، علم و فناوری، حمل و نقل، مسافرت و گردشگری، خانه و خانواده، فناوری اطلاعات و ارتباطات، اخبار و رسانه، و کار و تجارت پرداخته شده است. مطالب این نقشه در قالب کلان‌روندها، روندها، پیش‌بینی‌ها، حوادث مخاطره‌آمیز، حوزه‌های مبهم، تاثیرگذاری سریع، و معضلات خرد ارائه شده است. جهانی

شدن، شهری شدن، جابجایی قدرت از غرب به شرق، تغییرات زیست‌محیطی و سالخوردگی، از کلان‌روندهای این نقشه است. ظهور گروه ۱۱ (ایران، کره، ترکیه، مکزیک و ...) به عنوان ۱۱ اقتصاد بزرگ آینده، فروپاشی نظام مالی جهان، تجزیه اتحادیه اروپا، اینترنت کاملا حسی، ظهور بمب‌های زیستی، اصلاح DNA، تجهیز کودکان به GPS، تعبیه پول دیجیتال در بدن انسان و میانگین سن بیش از ۱۰۰ سال، از پیش‌بینی‌های این نقشه است. همچنین از تبدیل شدن ایران، ترکیه و مکزیک به قدرت‌های کلیدی جهان در سال ۲۰۳۵ اشاره شده است.

فناوری‌های دیجیتال، فضای وب و شبکه‌های اجتماعی، مهمترین دغدغه فرهنگی خواهد بود که منجر به دگرگونی در عرصه‌های فرهنگی و رفتاری خواهد شد. به عنوان نمونه «ارتباطات سه‌بعدی بی‌درنگ با دوستان در ۵ سال آینده» یکی از فناوری‌های نوینی است که تحولات زیادی در روابط افراد ایجاد می‌کند. تعاملات سه‌بعدی، به شخص اجازه خواهد داد تا با هولوگرام‌های سه‌بعدی، با دوستانش بی‌درنگ تعامل داشته باشد. در حال حاضر فیلم‌های تلویزیونی و سینمایی به سوی استفاده از این فناوری پیش رفته و با پیچیده‌تر و کوچک‌تر شدن دوربین‌های هولوگرافی سه‌بعدی برای قرار گرفتن در گوشی تلفن همراه، می‌توان با تصاویر ارتباط برقرار کرده، به جستجو در اینترنت پرداخت و به شیوه‌های جدید با دوستان گفتگو کرد. دانشمندان در حال کار برای تبدیل گفتگوهای ویدئویی به حضور از راه دور سه‌بعدی هستند.

فناوری‌های دیجیتال، فضای وب و شبکه‌های اجتماعی، مهمترین دغدغه فرهنگی خواهد بود که منجر به دگرگونی در عرصه‌های فرهنگی و رفتاری خواهد شد.

آینده مبهم فرهنگ و وظایف دشوار ما

تا چند مدت پیش، تغییرات و دگرگونی‌های گسترده در حوزه فرهنگ و علوم و فنّاوری‌ها و برخی از فرآیندهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، تصویری مثبت و امیدوارانه از آینده ترسیم می‌کرد؛ اما اینک با وجود شدت یافتن تحولات جهانی و تداوم رشد و گسترش فنّاورانه و علمی، چشم‌انداز آینده فرهنگ و زندگی، با خوش‌بینی همراه نیست.

افزایش تنش‌ها و نزاع‌های پیوسته در مناطق مختلف جهان و جنگ‌های پی‌درپی در سال‌های اخیر، باعث پیدایش پرسش‌هایی اساسی درباره آینده فرهنگ (عمومی و توده‌ای و فرهنگ مادی و معنوی) شده است. به هم ریختن نظام متعادل طبیعت، بروز چالش‌ها و بحران‌های اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی و ...، عواملی هستند که به تدریج نحوه نگاه‌ها و رویکردها را نسبت به آینده تغییر داده‌اند.

انسان، بیش از هر زمان دیگر، خود و زندگی‌اش را در معرض خطر و تحولات آسیب‌زا می‌بیند و به آینده با واهمه و ترس فراوان نگاه می‌کند. در چنین وضعی، مساله «آینده فرهنگ» باید به جدی‌ترین موضوع و مساله علمی، پژوهشی و سیاست‌گذاری تبدیل شود. هیچ برنامه فرهنگی، آموزشی و تربیتی نمی‌تواند بدون داشتن تصویری روشن از آینده (و یا آینده‌ها) طراحی گردد یا به اجرا درآید. اگر دیر بجنبیم، آینده چیز دیگری - غیر از آنچه مورد نظر ماست - خواهد بود. اگر تغییرات و دگرگونی‌های آینده را مدیریت و طراحی کنیم، وضعیت فعلی ما نیز بهبود قابل توجهی خواهد یافت. اسلام، چشم‌انداز روشنی از آینده مطلوب فرهنگی در اختیار ما نهاده است؛ این چشم‌انداز باید چراغ راهنمای ما به سمت آینده روشن باشد.

به بهانه سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی

حقوق متقابل انقلاب و حوزه

حوزه و حکومت دو نهادند که یکدیگر را کامل می‌سازند: حوزه به عنوان دستگاه متفکر و اندیشه گر، و حکومت، دستگاه اجرا و عامل. حوزه بدون ابزار حکومت نمی‌تواند تعهد علمی و عملی خود را به درستی انجام دهد و حکومت اسلامی نیز جز در زیر سایه حوزه و پشتیبانی فکری آن نمی‌تواند به اهداف خود نائل آید. این نوشتار به بازخوانی حقوق متقابل حوزه و نظام اسلامی می‌پردازد.

قرن‌ها بود جوامع اسلامی راهی یکسان و یک‌نواخت را درمی‌نوردید؛ از این جهت که حکومت‌ها فارغ از جهت‌گیری‌های جزئی‌شان دارای ایده و نظرگاه خاصی شبیه به هم بودند و لااقل در دخالت ندادن احکام دین در قانون‌گذاری و اداره امور دنیوی وجه اشتراک داشتند. اگرچه ریشه انقلاب اسلامی سال ۵۷ را می‌توان در قرن هشتم هجری یا نهایتاً در سال ۹۰۷ هجری با روی کار آمدن شاه اسماعیل جست‌وجو کرد اما هیچ‌گاه نمی‌توان این ورودها در عرصه سیاسی و اجتماعی را برابر دانست.

اما به هر تقدیر انقلاب اسلامی در ایران رخ داد تا ظهور امید مکنون شیعه را که نه، بلکه تمامی انبیاء و اولیای الهی از آدم تا کنون را شاهد باشیم. لیکن در قدم نخست بایستی ابهت و عظمت این نفحه ربوبی را دریافت تا نوبت به مراحل دیگر رسد. رهبر معظم در این‌باره به روشنی می‌فرمایند:

«من گاهی این شک در ذهنم به وجود می‌آید که بعضی از ما معممان، عمق عظمت تشکیل حکومتی بر اساس اسلام، یعنی حکومت قرآن و احکام اسلامی و فقه آل محمد (ص) را درست متوجه نشویم. تشکیل این حکومت، چیز بسیار عظیمی است. انسان وقتی وسط ماجرایی است عظمت آن را حس و درک نمی‌کند» (۷۲/۵/۵)

اما به هر حال تا کسی این مهم را درنیافته، گو اینکه با سنگی سخن می‌گویی، فلذا اگرچه این سخنان از سر صداقت و خلوص از قلبی آکنده از درد اسلام خارج شود باز هم در متحجرین حوزوی کارگر نخواهد افتاد. ایشان برای تبیین این مسئله ادامه می‌دهند:

«بعد از سال ۴۱ هـ یعنی سال صلح امام مجتبی(ع) تا دوران تشکیل نظام جمهوری اسلامی، یک روز حکومتی بر پایه قرآن که شخص عادلی هم در راس آن حکومت باشد تشکیل نشده بود. این شوخی است؟» (همان)

در این مقال جای صحبت از این مهم نیست، اگرچه برای کسی که مشتاق پژوهش است منابع درخوری وجود دارد. در گام دیگر بایستی خدمات متقابل حوزه و انقلاب را بررسی نمود؛ گرچه متأسفانه امروز در بین طلاب کثیری این اتوبان دو طرفه خدمات، به یک خیابان یک‌سویه تبدیل شده و فقط انقلاب را وامدار تلاش‌های خود می‌دانند و گاهی طبل سهم‌خواهی را با زبان‌های مختلف می‌زنند اما قرار نبود این‌طور شود.

«روحانیون متعهد کشور ما باید خودشان را برای فداکاری‌های بیشتر آماده کنند و در مواقع لزوم و ضرورت از آبرو و اعتبار خود

برای حفظ آبروی اسلام و خدمت به محرومان و پابرهنگان استفاده کنند.» (صحیفه امام ج ۲۱، ص ۹۷)

اما این خط انحرافی از همان سال‌های نخستین انقلاب شروع شده و تا کنون نیز ادامه داشته است.

حوزه و حکومت دو نهادند که یکدیگر را کامل می‌سازند: حوزه به عنوان دستگاه متفکر و اندیشه‌گر، و حکومت، دستگاه اجرا و عامل. حوزه بدون ابزار حکومت نمی‌تواند تعهد علمی و عملی خود را به درستی انجام دهد و حکومت اسلامی نیز جز در زیر سایه حوزه و پشتیبانی فکری آن نمی‌تواند به اهداف خود نائل آید. حکومت آن‌گاه هویت اسلامی می‌یابد که در اجرا و عملکرد از قلمرو شریعت پا بیرون نگذارد و سر پیچی نکند، و حوزه نیز وقتی می‌تواند چیستی و هویت خود را بیابد که همسو با همه تلاش‌ها و کاوش‌هایش در عرصه تفکر دینی، به منظور پیاده شدن هدف‌ها و احکام اجتماعی دین نیازهای نظام اسلامی را برآورد و پاسخ گوید.

و همان‌طور که رهبر معظم فرمودند: «ارتباط حوزه علمیه با نظام اسلامی، در تدوین اصول اساسی و پایه‌های مقررات اسلامی خلاصه نمی‌شود. بلکه ربط این دو، در همه ابعاد، ربط منطقی و مبتنی بر تعاون است. نظام اسلامی، حوزه علمیه را همچون پشتوانه معنوی خود، عزیز می‌دارد و حوزه علمیه، نظام اسلامی را مانند فضای مناسبی برای رشد و تکامل خود، مغتنم می‌شمرد. هر یک، کمك و پشتیبان آن دیگری است؛ و این درک و احساس دو جانبه، باید روز به‌روز قوی‌تر و واقعی‌تر گردد.» (۷۱/۸/۲۴)

از این روی انقلاب و نظام حقی بس بزرگ بر حوزه دارد و آن اینکه این نهضت جز با رهبری روحانیت انقلابی هرگز بدین مرحله از استقلال دست نمی‌یافت؛ همان‌گونه که امام فرمودند: «من با یقین شهادت می‌دهم که اگر افرادی غیر از روحانیت جلودار حرکت انقلاب و تصمیمات بودند امروز جز ننگ و ذلت و عار در برابر آمریکا و جهان‌خواران و جز عدول از همه معتقدات اسلامی و انقلابی چیزی برایمان نمانده بود» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۸)

متأسفانه امروز در بین طلاب کثیری این اتوبان دو طرفه خدمات، به یک خیابان یک‌سویه تبدیل شده و فقط انقلاب را وامدار تلاش‌های خود می‌دانند.

اما سال‌ها بود حوزه و روحانیت از موج تحول‌یابی و نوگرایی که در دنیا و به تبع در سرزمین‌های اسلامی ایجاد شده بود و می‌رفت که همه سرمایه‌ها و اندوخته‌های قرون رنج و طاقت‌فرسا را برباید، غریب بود و سرگردان و حیران به این سو و آن سو نظر می‌کرد و برنامه‌ای که ناظر به این نیازها باشد نداشت و برخوردهای سلبی آن به مراتب بیشتر از برخوردهای ایجابی بود، او دیگر به سختی می‌توانست زبان روز را بفهمد و بدان تکلم کند. و این حق بسیار بزرگ تا ابد بر دوش حوزه سنگینی خواهد کرد که این انقلاب بود که حوزه را از خمودگی و رخوت و سستی و دور باطلی که گرفتارش بودند نجات داد و به کالبدِ لت و پار شده آن روحی حماسی دمید و این خلأها را پر نمود. «طلبه‌ای که تا دیروز با کوچک‌ترین نسیمی عبای محافظه‌کاری و ترس را به صورت سیلی خورده ایام می‌کشید، امروزِ انقلاب، باید راست‌قامت، در برابر طوفان عواصف به متحجرین و مغالطه‌کاران درونی و شیاطین خارجی خط و نشان کشد.

انقلاب، روحانیون را به میدان زندگی و آشنایی آورد. چطور ممکن است شما مدافع قلعه‌ای باشید. اسمتان این است که مدافع و پاسبان این قلعه‌اید، اما به اتاقی رفته باشید و در را هم روی خودتان بسته باشید و ندانید که پشت دیوار قلعه و پای خندق‌ها و در یک کیلومتری آن، تا چه رسد در پنج فرسخی آن چه می‌گذرد! مگر می‌شود شما مدافع این قلعه باشید؟ وضع ما این طوری بود...

امروز نسبت به گذشته از این جهت خیلی خوب شده است. این، تأثیر انقلاب بوده است. یک تأثیر انقلاب این بود که ما را وارد مسائل سیاسی و مسائل زندگی کرد و روحانیت را به صورت مجموعه، وارد صحنه‌های گوناگون نمود» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۲/۲/۱۸)

ارتباط حوزه علمیه با نظام اسلامی، در تدوین اصول اساسی و پایه‌های مقررات اسلامی خلاصه نمی‌شود. بلکه ربط این دو، در همه ابعاد، ربط منطقی و مبتنی بر تعاون است.

انقلاب اسلامی به آمال تاریخی علمای شیعه عینیت داد و در گستره‌ای بسیار وسیع و ژرف‌تر و باور

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

ناکردنی و غیر قابل پیش‌بینی و محال جلوه به انطباق مقوله شریعت و حکومت پرداخت.
اگر آرزوی دیرینه علمای عصر مشروطه این بود که فقهای منتخب، اجازه نظارت بر قوانین مصوب مجلس شورای ملی را داشته باشند که آن هم با هزاران مشکل و نقص جز در مجلس دوم محقق نشد، اما در انقلاب اسلامی علاوه بر تحقق این آرمان در قالب شورای نگهبان قانون اساسی، شرایط به گونه‌ای رقم خورد که فقیهی عادل و جامع الشرایط در رأس امور قرار گرفت تا به مسیر حرکت کلیه دستگاه‌های قانون‌گذاری و اجرایی و قضایی نظارت کامل داشته باشد تا از اصول اساسی اسلام حراست کند. با این بیان کوتاه در باب خدمات متقابل، می‌پردازیم به:

◆ حق حوزه بر انقلاب

در این باره متأسفانه آن اندازه که باید، سخن به میان نیامده و به نظر حقیر بسیاری از خلط‌ها و مغالطه‌هایی که عده‌ای از طلاب فرصت‌طلب و سوءاستفاده‌گر می‌کنند (و انقلاب را حق انحصاری خود دانسته و همچو زمینی می‌دانند که از سلف خود به ارث رسیده و در آن می‌چرند و پروار می‌شوند) این است که هنوز تعریف درستی از این حق صورت نگرفته و آن‌گونه که شایسته است مورد توجه واقع نشده، حدود و ثغورش بررسی نگردیده و مبهم مانده است.
آیا اصلا از برای حوزه حقی بر انقلاب است یا نیست؟ اگر هست دایره این حقوق چه چیزهایی را شامل می‌شود و گستره آن تا کجاست؟ آیا این حقی مادی است یا معنوی یا هر دو؟ آیا انقلاب متکفل قدر و منزلت روحانیت در جامعه است یا خیر؟ آیا انقلاب مسئول آینده کاری حوزه است یا خیر؟ آیا انقلاب باید بستر اجرای خروجی‌ها و کشف‌های علمی حوزه را آماده کند یا اینکه حوزه باید اقبال و پذیرش انقلاب را به این سمت سوق دهد، و یا این حرکتی است دوسویه؟ و سؤالاتی از این قبیل که هم بسیارند و هم از توان علمی و فکری نویسنده خارج است تا از عهده آن برآید، این عرصه جولانگه عقاب‌های تیز پرواز آسمان علم است! به همین سبب این مبحث را در همین جا پایان می‌دهیم.

◆ حق انقلاب بر حوزه

این سخنان که بر زبان‌ها و قلم‌ها جاری شده و می‌شود همه از سر دلسوزی است و اگر بیش از این در ارائه راهکارها و عمل بدان تأخیر و تسویف صورت بگیرد همه ما و شما بیش از این صدای خرد شدن استخوان‌های حوزه را خواهیم شنید و درک خواهیم کرد که حوزه با این وضعیت در بهترین حالت «اگر زنده بماند منزوی خواهد شد» (رهبری ۱۳۸۶/۹/۸) در شرایط فعلی کشور، جامعه دانشگاهی‌مان ده‌ها سال از قافله جهانی عقب است و حوزه علمیه‌مان نیز ده‌ها سال از دانشگاه‌هایمان!
همان‌طور که گفتیم رسالتی که اکنون از سوی نظام اسلامی بر دوش حوزه و روحانیت قرار گرفته در هیچ زمانی از تاریخ نبوده است. در روزگاران پیشین حوزه با نیازهای دینیِ بسته و محدود مردمان مسلمان روبه‌رو بود. روشن نبود که کاوشها و تلاش‌های حوزویان و عالمان آگاه در چه سطح و گستره‌ای در زندگی عملی مردمان

اثر می‌گذارد، ولی امروز درس و تحقیق و تبلیغ حوزویان می‌تواند در سرنوشت یک جامعه و ملت، کارگر افتد. امروز اگر دستاورد علمی و فقهی و پژوهشیِ مدرسان، مبلغان، محققان، نویسندگان و متفکران سازوارِ این زمان و برآورده کننده نیازهای جامعه باشد، به یقین می‌داند که بازتابی روشن در پیکره نظام می‌یابد. می‌داند که اگر لحظه لحظه‌های عمر خود را در استنباط و فهم دین به کار بندد به لحظه‌های عمر هزاران انسان رونق خواهد داد و به برکت آن باورها و ایمان‌ها شادابی خواهند یافت. امروز فرصت‌ها برای حوزه و روحانیت زرین و بی‌مانندند.

امام با حرکت و جنبش اسلامی خود این بیداری و بینش را به متفکران جهان داد که تا زمانی که حاکمیت و مدیریت جامعه میان (معنویت) و (مادیت) موازنه برقرار نکند، مردمان همچنان در آتش هواها، پستی‌ها، نفس‌پرستی‌ها و شهوت‌ها خواهند سوخت. اگر بخواهد این نفس‌پرستی‌ها و هواها و هوس‌های جمعی و اجتماعی به خِردگرایی انسانی و ارزش و مدنیت تکاملی و متعالی بدل شود، راهی جز این نیست که حکومت با دین آشتی کند و در مقام اجرا و عمل نسبت به فضیلت‌ها و ارزش‌های وحیانی تعهد نشان دهد. حکومت وقتی می‌تواند چنین تعهدی را پذیرا شود که ساختار ایدئولوژیک داشته باشد، بر پایگاه تفکر دینی قرار یابد و فلسفه عملی آرمان‌های دین و نشان‌دهنده آیین‌ها و قانون‌های وحی باشد.

پیدایی چنین حکومتی که بتواند این بینش و اندیشه بلند را برتابد به پیش‌انگاره‌های فکری و نظریه‌ها و طرح‌های تخصصی و کارشناسی‌شده دین نیازمند است. دامنه این نیاز تنها به دایره فکر و نظر محدود نمی‌شود بلکه در عمل حضور واقعی آگاهان دینی را نیز در بدنه نظام می‌طلبد که ذیلا بدان می‌پردازیم.

> **روحانیون متعهد کشور ما باید خودشان را برای فداکاری‌های بیشتر آماده کنند و در مواقع لزوم و ضرورت از آبرو و اعتبار خود برای حفظ آبروی اسلام و خدمت به محرومان و پابرهنگان استفاده کنند.**

۱. طراحی هندسه معرفت دینی

حضرت امام (ره) ساختارهایی را که تا به آن روز، به غلط جزو باورهای اسلامی شده بود شکست و باور داشت که احکام اسلامی تنها ناظر به رفتارهای فردی- عبادی نیست، بلکه اهداف اسلام بسیار والاتر از این سطوح است:

«اسلام یك مکتبی است که برای انسان‌سازی آمده و ما باید ببینیم که این انسان، که به قول بعضی ماهیتِ ناشناخته است، این انسان چه ابعاد و احتیاجاتی دارد؟ و اسلام که برای انسان‌سازی آمده است، آیا جهت حیوانی این را فقط می‌خواهد بسازد، یا جهت معنوی او را می‌خواهد بسازد، یا انسان می‌خواهد بسازد؟ انسان مثل سایر موجودات نیست. ... یعنی یك انسان می‌تواند سیر بکند از عالم طبیعت تا ماورای طبیعت، و از ماورای طبیعت تا مرتبه الوهیّت سیر بکند تا برسد به اینکه آنجا را ادراك بکند. اسلام برای این انسانی که همه چیز است... تز دارد، برنامه دارد. اسلام می‌خواهد انسان را یك انسانی بسازد جامع؛ یعنی رشد به آن طور که هست بدهد. حظّ طبیعت دارد، رشد طبیعی به او بدهد؛ حظّ برزخیت دارد، رشد برزخیت به او بدهد؛ حظّ روحانیت دارد، رشد روحانیت به او بدهد؛ حظّ عقلانیت دارد، رشد عقلانیت به او بدهد؛ حظّ الهیت دارد، رشد الهیت به او بدهد. همه حظوظی که انسان دارد و به طور نقص است، الآن نرسیده است؛ ادیان آمده‌اند که این میوه نارس را رسیده‌اش کنند؛ این میوه ناقص را کامل کنند.» (صحیفه امام، ج ۴، ص: ۸)

هم ایشان در منشور مغفول روحانیت چنین می‌فرمایند: «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه، در تمامی زوایای زندگی بشریت است» و این نظریه مبنای تشکیل حکومت اسلامی است. فلذا از حوزه انتظار می‌رود خلأ تئوریک نظام را از این جهت پر نماید.

۲. تدوین قوانین دینی

«تشکیل نظام اسلامی که داعیه‌دار تحقق مقررات اسلامی در همهٔ صحنه‌های زندگی است، وظیفه‌ای استثنایی و بی‌سابقه بر دوش حوزهٔ علمیه نهاده است؛ و آن تحقیق و تنقیح همهٔ مباحث فقهی‌ای است که تدوین مقررات اسلامی برای ادارهٔ هر یک از بدنه‌های نظام اسلامی بدان نیازمند است. فقه اسلام، آن‌گاه

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

که ادارهٔ زندگی فرد و جامعه را با آن گستردگی و پیچیدگی و تنوع مطمح نظر می‌سازد، مباحثی تازه و کیفیتی ویژه می‌یابد. و این همان‌طور که نظام اسلامی را از نظر مقررات و جهتگیری‌های مورد نیازش غنی می‌سازد، حوزهٔ فقاهت را نیز جامعیت و غنا می‌بخشد. روی آوردن به «فقه حکومتی» و استخراج احکام الهی در همه شئون یك حکومت، و نظر به همه احکام فقهی با نگرش حکومتی - یعنی ملاحظه تأثیر هر حکمی از احکام، در تشکیل جامعه نمونه و حیات طیبه اسلامی - امروز یکی از واجبات اساسی در حوزه فقه اسلامی است؛ که نظم علمی حوزه، امید برآمدن آن را زنده می‌دارد.» (۱۳۷۱/۸/۲۴)

گرچه تدوین و اجرای صحیح قوانین دینی بر عهده عده‌ای از کارگزاران نظام اسلامی است لیکن بخش عمده‌ای از آن منوط است به تعهد متفکران اسلامی، تا با همت بلند و دقت بالا نیازسنجی نموده و بر طبق آن از منابع اسلامی قوانین مربوطه را استخراج کنند، تا مبادا رهبری انقلاب هشدار دهند:

«امروز خیلی از مسائل وجود دارد که فقه باید تکلیف اینها را معلوم کند ولی معلوم نکرده است... بسیاری از مباحث حکومتی حل فقهی نشده و تکلیفش معلوم نگردیده است» (مجله حوزه، ش ۷۲)

«ما امروز در باب اداره کشور به مسائلی برخورد می‌کنیم که مشکلات و معضلات دینی و فقهی ماست؛ ما پاسخ اینها را می‌خواهیم، اما کسی جوابگو نیست. باید خودمان بنشینیم، یا آقایی را ببینیم و از او بخواهیم، یا فرضاً بگوییم در کتاب‌ها بگردند و جواب این مسئله را پیدا کنند.» (۷۰/۶/۳۱)

> **رسالتی که اکنون از سوی نظام اسلامی بر دوش حوزه و روحانیت قرار گرفته در هیچ زمانی از تاریخ نبوده است.**

۳. تامین کادر حوزوی نظام

در نظام جمهوری اسلامی علاوه بر مناصبی که در آنها فقاهت و اجتهاد و درایت دینی و سیاسی شرط شده است (رهبری نظام، شورای نگهبان، خبرگان رهبری، رئیس مجمع مصلحت نظام، رئیس قوه قضائیه، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل، وزیر دادگستری، و وزیر اطلاعات) مناصبی نیز مانند مجلس و صدا و سیما و ریاست جمهوری وجود دارد که بعضا نیاز زمان طالبِ طلاب فاضلی است که تعهد و کارآیی مناسبی برای انجام آنها داشته باشد.

«باید طلاب را برای نیازهای جامعه تربیت کنند... باید جایی در حوزه باشد که طلاب را برای حضور در دستگاه‌های گوناگون اداری کشور - مثل سازمان‌های عقیدتی، سیاسی و ادارات مختلفی که احتیاج دارند - سوق دهد. جایی باشد که اشخاص و جمعی را به سمت پیدا کردن مسائل مهم - که نظام به آنها نیاز دارد - سوق دهد.» (۷۰/۶/۳۱)

> **وظیفه حوزه، تحقیق و تنقیح همه‌ی مباحث فقهی‌ای است که تدوین مقررات اسلامی برای اداره هریک از بدنه‌های نظام اسلامی بدان نیازمند است.**

امام امت نیز درباره اهمیت این مقوله می‌فرمایند: «روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد نمی‌تواند درك کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست.» (صحیفه نور ج ۲۱، ص ۱۰۰)

«همه می‌دانیم که اگر خدای نخواسته حوزه‌ها از عهده تربیت فقها و علما و خطباء موجه و مورد علاقه مردم بر نیاید و به طور هرج و مرج و بدون برنامه صحیح و ضابطه اسلامی عقلایی حوزه‌ها اداره نشوند باید همه منتظر فاجعه شکست جمهوری اسلامی و اسلام بزرگ باشیم و اگر اکنون با همت همگان از سرچشمه فساد جلوگیری نشود فردا و فرداها دیر است و بسا باشد که به جایی رسد که از قدرت همه خارج شود. مقایسه امروز حوزه‌ها با قبل از انقلاب که روحانیون از سیاست و نظر در امور کشور به واسطه تبلیغات و فشارها و کج‌فهمیها منعزل و برکنار بودند بسیار نابجا و غلط است. گرچه ممکن است بعضی کج‌فهمی‌ها با این امر حیاتی مخالف باشند و با تز (نظم در بی‌نظمی است) با توهمات شیطانی دست‌به‌گریبان باشند لیکن اینان در اقلیت هستند و قشرهای عظیم روحانیون متفکر و متوجه به مسائل و پیش‌آمدها در این فکر هستند.» (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۴۶)

اهمیت این مبحث زمانی بیشتر جلوه می‌نماید که بدانیم یکی از اصلی‌ترین حربه‌های دشمنان انقلاب نفوذ کردن در رده‌های مدیریتی نظام اسلامی است؛ خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم. این است که امام بارها و بارها این مطلب را گوشزد نمودند و در پیام منشور روحانیت به طلاب فرمودند: «من به طلاب عزیز هشدار می‌دهم که علاوه بر اینکه باید مواظب القائات روحانی‌نماها و مقدس‌مآب‌ها باشند، از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی‌نماها و به ظاهر عقلای قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکرده‌اند عبرت بگیرند که مبادا گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش و دلسوزی‌های بی‌مورد و ساده‌اندیشی‌ها سبب مراجعت آنان به پست‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز نظام شود».

● ۴. فرهنگ‌سازی بر اساس ارزش‌های دینی

بی‌تردید حکومتی که با مبانی اسلامی و ارزش‌های دینی روی کار آمده، بدون فرهنگی مطابق با آن مبانی هرگز نمی‌تواند به حیات حقیقی خود ادامه دهد و اگر در همان آغاز شکل‌گیری و یا در طول رشد و تثبیتش نتواند ارزش‌هایش را حاکم کند و نبض جامعه را با آنها تنظیم نماید قطعا یا به شکست در ارکان حکومتی دچار خواهد شد و یا اینکه از آن مبانی اسلامی تنها اسمی خواهد ماند و نظام اسلامی مسیر واقعی‌اش را کج کرده و به بیراهه و قهقرا خواهد رفت. بنیانگذار این نهضت آینده کشور و نظام را منوط به طراحی فرهنگ مستقل اسلامی و تربیت انسان‌ها بر اساس آن دانسته و می‌فرمایند: «تربیت یک ملت به این است که فرهنگ آن ملت فرهنگ صحیح باشد. شما کوشش کنید که فرهنگ را فرهنگ مستقل اسلامی درست کنید. جوان‌هایی که در این فرهنگ تربیت می‌شوند همان‌هایی هستند که مقدرات کشور در دست آنهاست. اگر اینها درست بار بیایند همه خدمتگزار به مردم، امین به بیت المال، و همه اینها در تحت رهبری اسلام تحقق پیدا می‌کند، اگر یك ملتی فرهنگش این طور تربیت شود این فرهنگ فرهنگ غنی اسلامی است و مملکت یك مملکت آرام مترقی خواهد بود.» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۸۹)

> **اهمیت این مبحث زمانی بیشتر جلوه می‌نماید که بدانیم یکی از اصلی‌ترین حربه‌های دشمنان انقلاب نفوذ کردن در رده‌های مدیریتی نظام اسلامی است.**

● ۵. پاسخگویی به شبهات فکری دنیا

یکی از حقوق انقلاب بحث پاسخگویی حوزه به سؤالات و شبهات علمی و فکری اعضای نظام از جمله نهادهای قانون‌گذاری و قضایی و اجرایی و دانشگاه‌ها است و تا زمانی که حوزه چشم از این واقعیت بسته باشد و عبای ترس بر تن پوشیده باشد و از ورود به این عرصه‌ها ابا کند، این نهادها نیز منتظر استخاره حضرات نخواهند ماند و رو به ترجمه غرب خواهند آورد و انصافاً نمی‌توان آنان را به سبب این جهت‌گیری ملامت کرد. و جالب اینجاست که بعضا افرادی بین حوزویان دیده می‌شود که آنها نیز نهایتا مثل مردم مذهبی از نظام بانک‌های ربوی و فضاهای آلوده سیاسی و خروجی‌های غربی دانشگاه‌ها فقط گله می‌کنند، در حالی که فلش این همه کم‌کاری در درجه اول به سمت خود این آقایان است، و اگر خواستی نقدی بر ایشان کنی، به گونه‌ای پاسخ خود را دریافت می‌نمایی که دیگر هیچ‌گاه هوس سؤال کردن به سرت خطور نکند، و تو نیک می‌دانی که با این برخوردها هیچ‌گاه راه برای مناظره‌های علمی حتی در بین خود حوزویان باز نخواهد شد! و تمامی همّ حوزه صرف هتک‌ها و برخوردهای سلبی خواهد شد.

«در چنین فضایی، جامعه به جلو نخواهد رفت و دعواها تکراری و ثابت و سطحی و نازل می‌گردد، هیچ فکری تولید و حرف

تازه‌ای گفته نمی‌شود، عده‌ای مدام خود را تکرار می‌کنند و عده‌ای دیگر تنها غرب را ترجمه می‌کنند و جامعه و حکومت نیز که تابع نخبگان خویش‌اند، دچار انفعال و عقبگرد می‌شوند.» (۱۳۸۱/۱۱/۱۶)

البته مقام معظم رهبری چاره این مشکل را چنین عنوان می‌فرمایند:

«برای علاج بیماری‌ها و هتاکی‌ها و مهار هرج و مرج فرهنگی نیز بهترین راه، همین است که آزادی بیان در چارچوب قانون و تولید نظریه در چارچوب اسلام، حمایت و نهادینه شود. به نظر می‌رسد هر سه روش پیشنهادی شما (فضلای حوزه و دانشگاه) یعنی تشکیل ۱) «کرسی‌های نظریه‌پردازی» ۲) «کرسی‌های پاسخ به سؤالات و شبهات» و ۳) «کرسی‌های نقد و مناظره»، روش‌هایی عملی و معقول باشند و خوب است که حمایت و مدیریت شوند به نحوی که هر چه بیشتر، مجال علم، گسترش یافته و فضا بر دکان‌داران و فریب‌کاران و راهزنان راه علم و دین، تنگ‌تر شود.» (همان)

و صد البته باید دانست که «فرهنگ اسلامی و تمدن اسلامی همواره در مصاف با معضلات جدید و نیز در چالش با مکاتب و تمدن‌های دیگر، شکفته است و پاسخ به شبهه نیز بدون شناخت شبهه، ناممکن است. اما متأسفانه... ما هنوز در گام قبلتر از آن نیز کم آورده‌ایم، یعنی در قبول این مطلب که فضاهای علمی غوطه‌ور در شبهه‌اند. بگذاریم و بگذریم و ذائقه‌ها را بیش از این تلخ نکنیم...

این همه که عنوان شد تنها گوشه‌ای از این حقوق متقابل است و جا دارد که اساتید فن و فضلای حوزه و دانشگاه به این مهم پرداخته و نقاط کور و مبهم آن را روشن سازند تا بلکه حوزه و نظام بیشتر و بیشتر با وظایف و تکالیف خویش آشنا گردند. و این را نیز باید اضافه کنیم که «نه جبر تاریخ و نه دَوَرانی بودن سیر تاریخ، هیچ یك ملتی را به مرگ نمی‌کشد. آنچه یك تمدن را می‌میراند این است که حاکمان و رهبران در برابر سؤالات و مشکلات نوین، همان پاسخ‌های کهن را تکرار کنند.» (نهضت بیدارگری در جهان اسلام، ص ۱۸۱)

> **سیل جریانات و تغییرات اجتماعی هرگز منتظر قیام ما نخواهد ماند و چه بسا زمانی از خواب غفلت بیدار شویم که زیر این سیل عظیم دست و پا می‌زنیم و تقدیری جز غرق شدن نخواهیم داشت.**

و امید ما در حوزه جز طلاب انقلابی نیست، همانان که زندگی و آبروی خود را در طشت بلا نهاده و فارغ از «إن قلت»های شیطانی عده‌ای متحجرِ مقدس‌مآب به وظیفه اسلامی خود عمل کرده و جور عده‌ای مفت‌خور که فرعون‌وار بر سر خوان نعمت امام زمان (عج) نشسته و از سهم امام و سهم سادات می‌خورند و دل‌خوش‌اند به سواد لا ینفعی که بر پشت خود حمل می‌کنند را می‌کشند و این به هیچ عنوان از روحانیت انقلابی قابل قبول نیست که روزهای آوارگی دین‌خواهان غیرتمند، شب‌های سرد و سنگ‌های سردتر سلول‌های زندان، پراکندگی قوای مذهب، بی‌مهری و نگاه ناآشنای مردم، طعنه و تحقیر آشنا و ناآشنا، و کینه و نفرت دستگاه حاکمه را نسبت به خویش، در طول سال‌های حاکمیت‌های پیشین به یاد آورند و در گرمای مطبوع چاشتگاه آفتاب انقلاب به خواب قیلوله بپردازند و اندکی فکر بیرون کردن خستگی‌های پیشین را کنار نگذارند، چرا که هنوز به ساحل نرسیده‌ایم و سوزش آفتاب نیم‌روز اگر هشیار باشیم به ناچار بیدارمان خواهد کرد، ولی افسوس که آن بیداری سودی نخواهد داشت. همان‌سان که بیداریِ جان در آستانه مرگ، غفلت‌زدگانِ دنیا را ثمر نمی‌بخشد و فریاد «رب ارجعونِ لعلي أعمل صالحا فيما تركت» از آنان شنوده نمی‌آید و پاسخی جز «كلا إنها كلمة هو قائلها» ندارد.

در پایان باید تأکید کنیم که سیل جریانات و تغییرات اجتماعی هرگز منتظر قیام ما نخواهد ماند و چه بسا زمانی از خواب غفلت بیدار شویم که زیر این سیل عظیم دست و پا می‌زنیم و تقدیری جز غرق شدن نخواهیم داشت. «ليس بأمانيكم و لا أمانيّ أهل الكتاب من يعمل سوء يجز به...» (سوره نساء آیه ۱۲۳) یعنی: نه بر وفق مراد شماست و نه بر وفق مراد اهل کتاب، هر کس بد عمل کند جزایش را ببیند.

دعا می‌کنیم که جز شیعیانی نباشیم که امیر المؤمنین (روحی فداه) با درد در وصفشان می‌فرماید: «بكم أداوي و أنتم دائي»، من در پی آنم که دردهای جامعه را به وسیله شما درمان کنم در حالی که شما خود درد من هستید!

یادداشتی به‌مناسبت سالروز صدور فتوای تحریم تنباکو

افول قدرت و جایگاه اجتماعی مرجعیت؛ پروسه یا پروژه؟

مرتضی معراجی

زمانی یک مرجع تقلید آن هم خارج از مملکت، فتوایی نیم‌سطری صادر می‌کند و باعث زیرورو شدن معادلات اقتصادی قدرت‌های استعماری در منطقه می‌شود؛ اما اکنون شاهد آن جایگاه، قدرت و تأثیرگذاری درباره‌ی این نهاد دینی حتی در سطح داخل کشور هم نیستیم. چرا و چگونه به چنین وضعیتی رسیدیم؟

شانزدهم جمادی‌الاول برابر است با سالروز لغو قرارداد رژی (انحصار امتیاز توتون و تنباکو برای دولت انگلیس) در اثر فتوای تاریخی تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی؛ همان نصفِ‌سطر معروفی که از نظر امام خمینی(ره) مملکت ما را از حلقوم خارجی‌ها بیرون کشید. شاید تا قبل از صدور فتوای تحریم تنباکو توسط میرزا، کمیت و کیفیت قدرت نهاد مرجعیت برای صاحبان قدرت مشخص نبود. موضوع به‌قدری مهم بود که کسی چون احمد کسروی نیز با تمام بغضش نسبت به روحانیت، بر اهمیت آن اذعان می‌کند: «این را می‌توان نخستین تکان در توده ایران شمرد و این اگر چه با دست علما بود و... خود پیشامد ارجداری به‌شمار است و باید در تاریخ یاد آن بماند». [۱]

فارغ از حواشی و تحلیل‌های پیرامون این رویداد نکته‌ای که این یادداشت می‌کوشد آن را برجسته سازد، طرح مسأله و دغدغه‌ای درباره‌ی چرایی افول قدرت و جایگاه اجتماعی نهاد مرجعیت در زمان حال است. به زبانی ساده، زمانی یک مرجع تقلید آن هم خارج از مملکت، فتوایی نیم‌سطری صادر می‌کند و باعث زیرورو شدن معادلات اقتصادی قدرت‌های استعماری در منطقه می‌شود؛ اما اکنون شاهد آن جایگاه، قدرت و تأثیرگذاری درباره‌ی این نهاد دینی حتی در سطح داخل کشور هم نیستیم. بنابراین مفروض نگارنده در این یادداشت این است که مرجعیت جایگاه و قدرت گذشته‌اش را از دست داده است؛ به‌ویژه پس از آیت‌الله بروجردی قدرت و جایگاه نهاد مرجعیت، با سرعت بیش‌تری رو به افول نهاد. به تعبیر دیگر شاید آیت‌الله بروجردی را بتوان آخرین مرجع از نسل مراجعی برشمرد که با این‌که جایگاهی در ساختار رسمی قدرت نداشتند، اما رأی و نظرشان در روند تصمیم‌گیری‌های سیاسی حاکمان تأثیرگذار بوده است. پرسش این‌جاست که چرا و چگونه به چنین وضعیتی رسیدیم؟

به‌نظر می‌رسد در دو سطح می‌توان به پرسش ذکرشده پاسخ داد؛ سطح یک که حالت رو بنایی دارد، سطح احصا و تبیین عوامل رسیدن به وضعیت موجود است؛ که تبیین این عوامل نیز از منظرها و رویکردهای گوناگون (سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناختی و...) خواهد بود. مثلاً ممکن است با رویکرد جامعه‌شناختی این فرضیه مطرح شود که افول قدرت و جایگاه مرجعیت به‌دلیل فاصله‌گرفتن روحانیت و به‌ویژه مرجعیت از مردم

بوده است؛ فربه‌شدن نهاد مرجعیت و به‌وجودآمدن تشکیلات عریض و طویل در اطراف بیوت مراجع نیز می‌تواند از عوامل دورشدن مردم از این نهاد باشد. یا با رویکرد سیاسی می‌توان این‌گونه تبیین کرد که دلیل افول قدرت و جایگاه مرجعیت، حضور فعال برخی مراجع در عرصه‌ی سیاست و حتی تلاش برای حضور مستقیم در رأس نظام سیاسی بوده است.

اما سطح دیگر که به‌نوعی حالت زیربنایی (نسبت به سطح پیشین) دارد، این است که ببینیم آیا این روند (یعنی افول قدرت و جایگاه مرجعیت) را «پروسه» می‌بینیم یا «پروژه». به تعبیر دیگر آیا یک سیر طبیعی متأثر از منطق رویدادهای اجتماعی در بعد منطقه‌ای و جهانی باعث شکل‌گیری وضع کنونی درباره‌ی جایگاه مرجعیت شده؛ یا این‌که اراده یا اراده‌هایی به‌صورت هدفمند و با برنامه، پروژه‌ای را با هدف رسیدن به این وضعیت طراحی کرده‌اند؟ در حالت نخست (پروسه‌بودن روند مذکور) با طیف وسیعی از عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، جامعه‌شناختی و حتی روان‌شناختی مواجهیم. اما در حالت دوم (پروژه‌بودن روند مذکور) نقش عامل سیاسی بسیار پررنگ است؛ زیرا صدور فتوای تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی، قدرت‌نمایی یک نهاد مذهبی خارج از ساختار سیاسی بود در مواجهه و مقابله با یک تصمیم اتخاذشده توسط یک نظام سیاسی؛ مواجهه‌ای که به تحقیر اراده و اقتدار سیاسی حکومت وقت انجامید. به همین دلیل طبیعی است که قدرت سیاسی حاکم، در راستای مقابله و تضعیف این نهاد (مرجعیت)، برنامه‌ریزی کند.

> **شاید آیت‌الله بروجردی را بتوان آخرین مرجع از نسل مراجعی برشمرد که با این‌که جایگاهی در ساختار رسمی قدرت نداشتند، اما رأی و نظرشان در روند تصمیم‌گیری‌های سیاسی حاکمان تأثیرگذار بوده است.**

از نگاه نگارنده در هر پژوهشی برای پاسخ‌گویی به پرسش مطرح‌شده در این یادداشت، پژوهش‌گر ابتدا باید مشخص کند که کدام‌یک از دوحالت پروسه‌بودن یا پروژه‌بودن را مفروض گرفته است؛ اتخاذ هرکدام از این دو حالت به‌عنوان مفروض، رویکرد پژوهش را از نگاه روشی، منظم و جهت‌دار می‌کند. مثلاً اگر پژوهشگری قائل به رویکرد پروژه‌ای در این زمینه باشد، در سطح تبیین روبنایی نیز نقش مهم عامل سیاسی را همیشه درنظر می‌گیرد؛ زیرا همان‌طور که اشاره شد در این حالت، عامل سیاسی نقش اصلی را دارد و بر عوامل دیگر به‌طور مستقیم اثرگذاری می‌کند. مثلاً ممکن است پژوهشگری از نگاه جامعه‌شناختی به این نتیجه برسد که فاصله‌گرفتن نهاد مرجعیت از مردم علت اصلی افول قدرت و جایگاه این نهاد بوده است؛ این پژوهشگر اگر به پروژه‌ای بودن روند مذکور قائل باشد، باید در پژوهش خود تأثیر عوامل سیاسی (اعم از نهاد رسمی قدرت در یک کشور، نهادهای قدرت خُرد در سطح جامعه، عمال نفوذی قدرت‌های خارجی و...) را نیز بر شکل‌گیری عامل جامعه‌شناختیِ ذکرشده نشان دهد.

اما خود این موضوع که روند افول قدرت مرجعیت، پروسه بوده یا پروژه، نیازمند پژوهشی مستقل است و نباید صرفاً به‌صورت ذهنی و بدون استدلال، به‌عنوان مفروض مطرح شود. هرچند به‌نظر می‌رسد اگر از دریچه‌ی نگاه خود مرحوم میرزا بنگریم، اراده‌ای با برنامه و هدفمند در رسیدن به شرایط موجود مؤثر بوده است. آیت‌الله سید رضی شیرازی نواده مرحوم میرزا در مصاحبه‌ای در این‌باره می‌گوید: «عده‌ای به میرزا برای پیروزی نهضت تنباکو تبریک می‌گویند و میرزا به گریه می‌افتد که از حالا به بعد استکبار و استعمار نقطه قوت اصلی را که روحانیت است شناخته‌اند و به جان آن می‌افتند». برخی نیز به همین دلیل در تحلیل جریان نهضت تنباکو، ورود میرزا به عرصه‌ی سیاست (با صدور فتوای تحریم تنباکو) را آسیب‌زا ارزیابی می‌کنند. یحیی دولت‌آبادی از رجال عصر مشروطه دراین‌باره می‌نویسد: «دخالت میرزای شیرازی در امر سیاست گرچه برای حفظ استقلال مملکت و نگاهداری از تجاوزات بیگانگان سودمند بود ولیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشید که معلوم نیست چه حاصلی برویاند و چه نتیجه‌ای در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشد و کدام دست قوی بتواند این خلط و مزج را بر هم زده و هر یک از سیاسیون و روحانیون را به ادای وظیفه خود وادارد». [۲]

پانوشت‌ها

۱. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران
۲. دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، ص۱۳۷.

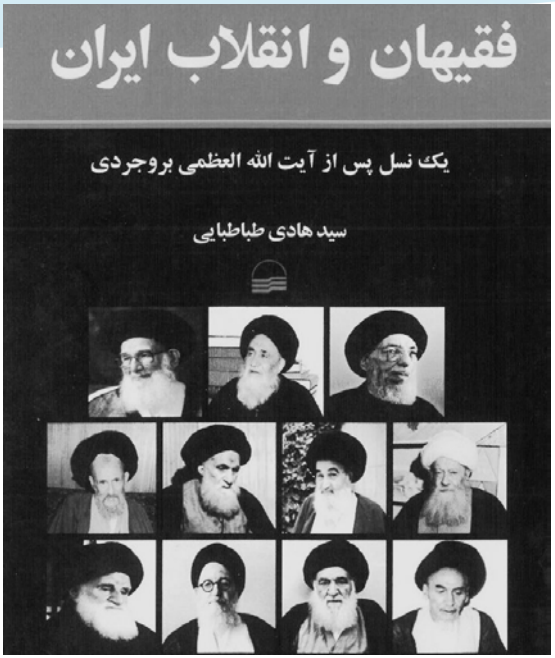

مواجهه مراجع نسل بعد از آیت‌الله بروجردی با انقلاب اسلامی ایران

گزارشی از کتاب «فقیهان و انقلاب ایران»؛
به قلم مؤلف

«فقیهان و انقلاب ایران» نام یکی از کتاب‌های جدیدی است که انتشارات کویر منتشر کرده؛ کتابی که در آن مواجهه مراجع عظام تقلید با انقلاب اسلامی ایران به تصویر کشیده شده است. سید هادی طباطبایی مؤلف کتاب و از اعضای تحریریه «مباحثات» در این یادداشت به معرفی کتاب خود پرداخته است.

«روی متحده»* گفته است که تاریخ ایران، تاریخ علمای ایران است. سخن او پربی‌راه نیست. نقش علما و روحانیون در صحنه‌صحنه‌ی تاریخ ایران قابل رؤیت است. این نقش‌آفرینی در ماجرای انقلاب اسلامی نمود بیش‌تری یافت. بررسی رفتارهای علما، شاید فهم تاریخ ایران را نیز میسّرتر کند.

کتاب «فقیهان و انقلاب ایران» به مطالعه‌ی رفتارها و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی یازده تن از فقهای برجسته‌ای می‌پردازد که پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی تا هنگامه‌ی انقلاب اسلامی، در مقام مرجعیت بوده‌اند؛ یعنی فاصله‌ی زمانی سال‌های ۴۰ تا ۵۷ شمسی. کتاب از یازده فصل تشکیل شده که هر فصل به یکی از مراجع بزرگوار تقلید اختصاص دارد.

در این‌جا به اختصار، فصول کتاب را معرفی می‌کنیم:

۱. سید محسن حکیم: سیاست حکیمانه

در این فصل نشان داده شده که آیت‌الله حکیم بیش‌تر از درِ مدارا و مسالمت با حاکمیت پهلوی مواجه می‌شده است. آیت‌الله انتقاداتی به حکومت پهلوی داشته، اما گفته بود که «ما نمی‌خواهیم شاه ایران را تقدیس کنیم؛ اما می‌گوییم وی بودنش برای پاسداری از شرّ کمونیسم بهتر است و شاه نباید تضعیف گردد».

همین رویکرد آیت‌الله حکیم باعث مخالفت‌هایی از جانب طلاب انقلابی شده و بارها به اعتراض علیه مرحوم حکیم پرداختند. در این فصل از کتاب همچنین رابطه آیت‌الله حکیم و امام خمینی نیز بیان شده و نشان داده شده است که به چه دلیل روابط میان این دو بزرگوار به سردی گرایید.

۲. سید احمد خوانساری: سیاست محتاطانه فقیه پایتخت

آیت‌الله خوانساری از فقهایی بود که بسیار محتاطانه در امور وارد می‌شد. وی در سیاست نیز چنین رویّه‌ای داشت. حکومت پهلوی مقام سید احمد خوانساری را حُرمت می‌گذاشته و امر او را مورد توجه قرار می‌داده است. آیت‌الله نیز بارها از این موقعیت استفاده کرده و آزادی زندانیان سیاسی را از حکومت پهلوی طلب کرده است. مرحوم خوانساری اگرچه تا سال ۴۲ برخی بیانیه‌ها علیه حاکمیت را امضاء می‌کرده، اما پس از واقعه ۱۵ خرداد، به لاک سکوت رفته و کم‌تر حمایتی از انقلابیون کرده است. طلاب انقلابی نیز ساکت ننشسته و به انتشار اعلامیه‌ای علیه وی پرداختند. امام خمینی هم اگر چه مقام فقهی ایشان را پاس می‌داشته، اما رویکرد سیاسی مرحوم خوانساری را بر نمی‌تابیده و بارها به وی اعتراض کرده است.

۳. سید عبدالله شیرازی: مشی مبارزاتی از نجف تا مشهد

این عنوانِ سومین فصل کتاب است. مرحوم شیرازی از جمله مراجعی بود که در نجف حضور داشت و از آن‌جا علیه حکومت پهلوی اعتراض‌هایی می‌کرد. عمده اعتراض‌های او بر روی عدم احترام به قوانین شرعی از جانب حکومت بود. مرحوم شیرازی در سال ۱۳۵۴ به ایران باز می‌گردد و در مشهد ساکن می‌شود. با حضور وی در ایران، برخی از طلاب انقلابی که حضور وی را مضرّ به حال فعالیت‌های انقلابی می‌دانستند، بر آن شدند تا اعلامیه‌هایی علیه وی منتشر کنند. آیت‌الله شیرازی از مخالفان حکومت پهلوی بود. وی اگرچه برخی حرکت‌های تندروانه انقلابیون را نمی‌پذیرفت، اما در حمایت از انقلاب فعالیت‌های بسیاری انجام داده بود.

> **کتاب «فقیهان و انقلاب ایران» به مطالعه‌ی رفتارها و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی یازده تن از فقهای برجسته می‌پردازد.**

۴. سید محمدهادی میلانی: از جسارت‌های انقلابی تا دلسردی سیاسی

تحلیل‌ها در خصوص رفتار سیاسی مرحوم میلانی مختلف است. برخی او را از حامیان انقلابیون می‌دانند و برخی وی را پای پس کشیده از انقلاب و مخالف با آن می‌خوانند. مرحوم میلانی اعتراض‌هایی به حاکمیت پهلوی داشته و عنوان کرده بود در راه نجات ملت هر گونه اقدامی انجام خواهد داد. وی دیدارهایی را با سران کشور نیز انجام می‌داد و آن‌ها را از تندروی علیه مردم منع می‌کرد. مرحوم میلانی اما پس از سال‌های ۴۱ و ۴۲ از مبارزه جدی و اعلام موضع صریح علیه حاکمیت پهلوی پروا کرد و سخن چندانی نگفت. همین رویکرد وی سبب اعتراض بسیاری از شاگردانش و نیز طلاب انقلابی علیه وی شد؛ تا جایی که در محضرش بر او تندی کردند.

> **مرحوم میلانی اما پس از سال‌های ۴۱ و ۴۲ از مبارزه جدی و اعلام موضع صریح علیه حاکمیت پهلوی پروا کرد و سخن چندانی نگفت.**

ترور حسنعلی منصور موضع دیگری است که پای مرحوم میلانی به آن کشیده شد. در این کتاب، انتساب فتوای ترور منصور به مرحوم میلانی نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

۵. سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی: تلاش برای حفظ شریعت و انضباط کشور

مرحوم مرعشی نیز به اعتراض‌هایی علیه حکومت پهلوی پرداخته بود. برخی حتی اعلام کرده‌اند که آیت‌الله مرعشی یک استثنا در میان مراجع بود و به هر نحو ممکن حمایت خود را از انقلاب انجام می‌داد. وی اما در برخی مواقع نرمش‌هایی را در مواجهه با حاکمیت پهلوی انجام می‌داده است. آیت‌الله مرعشی در آستانه انقلاب، طلاب انقلابی را تحذیر داده بود تا در اقدامات خود بهانه‌ای برای کشتار به دست حاکمیت ندهند.

۶. سید محمدرضا گلپایگانی: قعود اعتراضی یک مرجع

مرحوم گلپایگانی در ابتدای شکل‌گیری نهضت، همراهی‌های محدودی با انقلابیون داشت. وی بعد از حوادث ۱۵ خرداد ۴۲ اما کمتر در امور سیاسی وارد شد. گفته شده که مرحوم

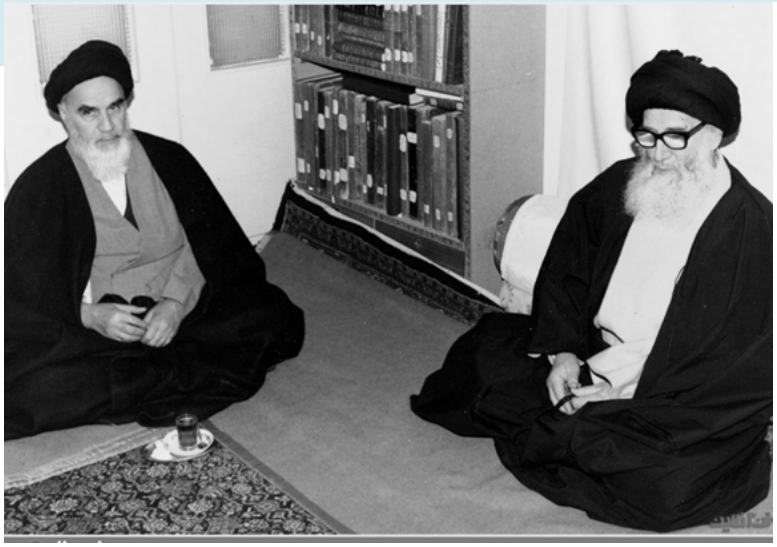

گلپایگانی اساساً عالِمی محتاط بود و کم‌تر وارد مسائل سیاسی می‌شد و مردم نیز او را به عنوان عالِمی سیاسی نمی‌شناختند؛ لذا ورود ابتدایی‌اش به مباحث سیاسی و اعتراض به حاکمیت پهلوی نیز خلاف رویّه و منش حقیقی وی بوده است. همین موضع سبب شده بود تا طلاب انقلابی بارها به اعتراض علیه آیت‌الله گلپایگانی بپردازند. حتی گروهی به‌نام «ضربت» با هدف فعالیت علیه این مرجع تقلید، در میان طلاب شکل می‌گیرد.

ماجرای عدم مهاجرت آیت‌الله گلپایگانی به تهران در حمایت از امام خمینی نیز مورد اعتراض طلاب انقلابی بوده است. همچنین عدم تأیید امام به عنوان مرجع نیز طلاب را علیه آیت‌الله گلپایگانی برمی‌انگیخته است. اولویت مرحوم گلپایگانی، حفظ حوزه بوده و چندان در سیاست دخالتی نمی‌کرده است.

۷. میرزا هاشم آملی: وارسته‌ای در حاشیه سیاست

مرحوم آملی غالباً پای اعلامیه‌ها علیه حکومت پهلوی را امضا می‌کرد. وی دلبسته‌ی امام خمینی بود و با این‌که خود مرجع تقلید بود، اما گفته بود که فرزندان من همه مقلد امام خمینی هستند. وی می‌کوشید تا در حرکت‌های سیاسی نیز همسو با امام قدم بردارد. آیت‌الله آملی با حرکت‌هایی که آرامش را از کشور سلب کند مخالف بود و به همین دلیل هم بعضاً مورد انتقاد طلاب انقلابی واقع می‌شد. وی شهریه برخی از انقلابیون را نیز به همین خاطر قطع کرده بود. با این وجود اما، او تا هنگامه‌ی انقلاب همراهی‌هایی را با انقلاب انجام داد.

> **ماجرای عدم مهاجرت آیت‌الله گلپایگانی به تهران در حمایت از امام خمینی نیز مورد اعتراض طلاب انقلابی بوده است.**

۸. سید ابوالقاسم خویی: از بیانیه‌های آتشین تا فروکش‌کردن اقدامات انقلابی

این فصل از کتاب به رویکرد بحث برانگیز مرحوم خویی اختصاص دارد. همان‌گونه که از عنوان این فصل نیز مشخص است، آیت‌الله خویی مخالفت‌هایی با حکومت پهلوی داشته و به اعتراض‌های تند و تیزی نیز می‌پرداخته است؛ اما رفته رفته از این اقدام پای پس می‌کشد و به سردی می‌گراید. روابط آیت‌الله خویی و امام خمینی نیز اگر چه حسنه بوده، اما امام خمینی در چند مورد به اعتراض علیه آیت‌الله خویی پرداخته بود. برخی از اختلافات به تنش‌هایی میان حامیان این دو نیز منجر شده بود. ساواک نیز از این موقعیت استفاده کرده و اختلافات را برجسته کرده بود.

ماجرای دیدار آیت‌الله خویی با فرح پهلوی نیز یکی از مباحثی است که در این کتاب به تصویر کشیده شده و نشان داده که انقلابیون چگونه علیه آیت‌الله اعلام مخالفت می‌کرده‌اند. در پایان این فصل به عللی پرداخته شده که آیت‌الله به واسطه‌ی آن، از سیاست پای پس کشیده بود.

۹. سید محمدکاظم شریعتمداری: در سودای تحقق قانون

در این فصل، مواضع مرحوم شریعتمداری نشان داده شده است. آیت‌الله شریعتمداری یکی از مراجع بحث‌برانگیز

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

ای‌ن دوره بود. وی ابتدا همراهی‌هایی با

انقلابیون داشته و علیه حاکمیت پهلوی اعتراض‌هایی را انجام می‌داده است. اما پس از سال ۴۲، وی از مبارزه پای پس می‌کشد. مرحوم شریعتمداری دو روز بعد از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ به روحانیون طرفدار خود توصیه کرده بود که «مردم را به آرامش دعوت کنید و از تظاهرات جداً خودداری کنید؛ چون از تظاهرات نتیجه‌ای گرفته نخواهد شد». همین رویکرد آیت‌الله شریعتمداری کافی بود تا طلاب انقلابی بارها علیه وی واکنش نشان دهند. گزارش‌های بسیاری شد که طلاب انقلابی به محفل شریعتمداری رفته و او را مورد عتاب قرار داده‌اند.

مواجهه امام خمینی و مرحوم شریعتمداری نیز اگرچه در ابتدا بسیار حسنه بود، اما رفته‌رفته تنش‌هایی به‌وجود آمد. امام خمینی مرام سیاسی شریعتمداری را برنمی‌تابید و شریعتمداری هم روی خوشی به انقلابیون نشان نمی‌داد. اوج تنش میان حامیان امام خمینی و آیت‌الله شریعتمداری در ماجرای «لیلة الضرب» بود که نزاع فیزیکی هم میان طرفین درگرفت. با تأسیس مؤسسه دارالتبلیغ توسط مرحوم شریعتمداری نیز اختلاف‌هایی ایجاد شد. آیت‌الله شریعتمداری به اجرای تام و تمام قانون می‌اندیشید و با انقلاب موافقتی نداشت.

● ۱۰. سید حسن طباطبایی قمی: سیاست تأسی از سلف صالح

آیت‌الله طباطبایی قمی در مشهد ساکن بود و از مخالفان جدی حاکمیت پهلوی محسوب می‌شد. وی بارها تبعید شد؛ اما در تبعید نیز نامه می‌نوشت و علیه حکومت اعتراض می‌کرد. وی به اعتصاب علیه حکومت پهلوی تشویق می‌کرد و این راهکار را در تضعیف حکومت مؤثر می‌دانست. حکومت پهلوی نیز بارها علیه وی به ترویج شایعاتی پرداخته بود. روابط وی با امام خمینی اگر چه حسنه بود، اما ردپایی از اختلاف این دو مرجع نیز در این کتاب نشان داده شده است.

● ۱۱. سید محمد روحانی: آن‌که با امام و انقلاب بر سر مهر نبود

مرحوم روحانی از همان ابتدا با حرکت‌های انقلابی موافق نبود. وی اگر چه واکنش محدودی علیه حاکمیت پهلوی داشت، اما از مخالفان جدی امام خمینی در نجف بود. گزارش‌ها از نجف نشان می‌داد که آیت‌الله خمینی اگرچه ممکن بود کدروت‌هایی با دیگر مراجع داشته باشد، اما می‌کوشید تا در عرصه عمومی چندان بدان دامن نزند.

سید محمد روحانی اما به نحو آشکار با آیت‌الله خمینی مخالفت می‌کرد و از ابراز آن ابایی نداشت. همین کافی بود تا حامیان امام خمینی به تندترین شیوه علیه وی اقدام کنند. در راستای تخریب وی حتی به شایعه‌پراکنی نیز اقدام کردند.

یکی از نزدیکان امام خمینی که از این‌گونه رفتارها علیه آیت‌الله روحانی گلایه داشته، واسطه‌ای به نزد مرحوم روحانی می‌فرستد تا از نسبت‌های ناروا علیه ایشان عذر خواهی کند. آیت‌الله روحانی اما خیلی ناراحت شده و گریه می‌کند و می‌گوید جز در محکمه عدل الهی این مسأله قابل رسیدگی نیست.

تاریخ روحانیت شیعه، شایسته‌ی مطالعه و بازخوانی‌های مکرّر است. کتاب فقیهان و انقلاب ایران، گوشه‌ای از این تاریخ را روایت کرده است.

پی‌نوشت:

* روی پرویز متحده (Roy Parviz Mottahedeh): استاد دانشگاه هاروارد در زمینه تاریخ اجتماعی و فکری خاورمیانه اسلامی پیش از دوران مدرن، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی.

گونه‌شناسی آبراهامیان و رسول جعفریان از

جریان‌های سیاسی حوزه علمیه و انقلاب ۵۷ ایران

رضا تاران

تاریخ یکی از منابع هویت هر جامعه است. بازخوانی یکسویه تاریخ معاصر ایران در دهه‌های اخیر باعث شده است مردم و خصوصاً جوانان اعتماد کم‌تری به خوانش های رسمی داشته باشند؛ به دیگرسخن، به یکی از منابع اصلی هویتی خود کم‌علاقه شده و کم‌تر به آن مراجعه می کنند. خوانش رسمی جمهوری اسلامی از روحانیت و حوزه‌های علمیه در تاریخ معاصر ایران، دوگونه روحانی را معرفی می کند؛ اکثریت روحانیت که حامی انقلاب هستند و اقلیت روحانیت که درباری و روحانیت غیراصیل هستند؛ اما با رجوع به برخی منابع تاریخی می‌توان اندیشه‌های متکثری از روحانیت در نسبت به مبارزه با شاه یافت که از لابه‌لای این نظریات، به دو گونه‌شناسی اشاره می‌شود.

یرواند آبراهامیان

از نظر یرواند آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» در سال‌های پس از قیام خرداد ۱۳۴۲، سه جریان متغیر و متداخل ولی قابل تشخیص، در بین روحانیت وجود داشت.

جریان نخست: این جریان - که شاید بزرگ‌ترین جریان بود - از علما و روحانیون محتاط غیرسیاسی تشکیل می‌شد. اعضای این جریان با رهبری آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی، آیت‌الله سید احمد خوانساری و آیت‌الله سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی اعتقاد داشتند که روحانیت باید از کار سیاسی دوری گزیند و به مسائل معنوی، تبلیغ کلام خداوند، تحصیل در حوزه‌ها و آموزش علمای نسل آینده بپردازد. با این همه، اینان با وجود برکنار بودن از سیاست، از بی‌میلی مقامات دولتی در جلوگیری از آن‌چه انحطاط فزاینده اخلاق عمومی قلمداد می‌کردند، ناراحت بودند و به همین دلیل در سال ۱۳۵۶ به نهضت اسلامی پیوستند. البته این طیف از علما در سال‌های بعد از انقلاب در زمینه قانون اساسی و نحوه اداره کشور دیدگاه‌های متفاوتی نیز داشتند.

جریان دوم: این جریان که می‌توان آن را روحانیون مخالف میانه‌رو نامید، توسط آیت‌الله سید محمدرضا گلپایگانی، آیت‌الله محمدهادی میلانی (در مشهد) و مهم‌تر از همه آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری رهبری می‌شد. مهم‌ترین ویژگی میانه‌روها این بود که آن‌ها خواستار سرنگونی سلطنت نبودند؛ بلکه خواهان اجرای کامل قانون اساسی مشروطه بودند. برخی از این روحانیان سرشناس در سال‌های بعد از انقلاب نیز با روحانیت انقلابی اختلاف نظر پیدا کردند.

جریان سوم: جریان سوم، روحانیون مخالفت تندرو بودند که پس از تبعید آیت‌الله سید روح‌الله خمینی به عراق، شبکه‌ای مخفی و غیررسمی در ایران به راه انداختند. اعضای این جریان برخلاف اعضای جریان دوم، هیچ‌گونه ارتباطی با حکومت نداشتند. رهبر این جریان یعنی آیت‌الله خمینی، آشکارا از رژیم پهلوی انتقاد می‌کرد و مؤمنان را به سرنگونی آن فرا می‌خواند. برخلاف جریان دوم، هدف آیت‌الله خمینی، نه برقراری دوباره سلطنت مشروطه، بلکه ایجاد شکل جدید حکومت اسلامی

بود که آن را رسماً در سال ۱۳۴۸ در مسجد شیخ مرتضی انصاری (نجف) طی ۱۳ جلسه درس فقه بیان کرد. او در همین مسجد برای نخستین بار از «انقلاب سیاسی» نام برد و برخلاف جریان دوم آن‌چه می‌خواست نه اصلاحات، بلکه براندازی سلطنت از طریق یک انقلاب مردمی بود. باز هم به گفته‌ی آبراهامیان برخلاف جریان دوم، آیت‌الله خمینی، خواهان حکومتی آرمانی بود که در آن علما و مراجع بر آن نظارت عالیه داشته باشند؛ در حالی که آیت‌الله شریعتمداری وظیفه‌ی علما را حفظ شریعت و امت در برابر دولت بالذات فاسد می‌دانست.

۲. رسول جعفریان

رسول جعفریان نیز در کتاب «جریان‌ها و سازمانهای مذهبی- سیاسی ایران» سه گرایش سیاسی را برای روحانیون پس از دهه چهل برمی‌شمارد:

گرایش نخست: گرایشی که از دخالت در سیاست پرهیز داشت و تنها در پاره‌ای از اوقات و بنا به دلایلی برای پادرمیانی یا چیزی شبیه به آن ممکن بود به نوعی حرکت سیاسی دست بزند. نمونه معمول آن در این دوره آیت‌الله سید احمد خوانساری بود که همانند آیت‌الله بروجردی از تکرار تجربه تلخ مشروطه نگران بود. آیت‌الله منتظری در خاطرات خود می‌گوید که وی ولایت فقیه را قبول نداشت و به همین دلیل معتقد بود که باید دستگاه را نصیحت کرد؛ ولی نباید با آن درگیر شد. خوانساری همانند محمدتقی فلسفی و برخی دیگر از موجهین علما در برخی ادوار، روابطشان با حکومت خوب بود و نقش واسطه را میان زندانیان سیاسی روحانی با حکومت ایفا می‌کردند. از آن سو، رژیم پهلوی هم تلاش می‌کند تا روابط خود را با این افراد حفظ کند و از طریق آن‌ها بر نیروهای تندرو روحانی کنترل داشته باشند. از نظر جعفریان، رهبران انجمن حجتیه نیز به لحاظ فکری یا از روی تقیه، همین‌گونه می‌اندیشیدند و بر این باور بودند که حکومت را اساساً نمی‌توان به غیر معصوم سپرد. رویکرد تاریخی مرجعیت در روزگار پس از مشروطیت نیز چنین اقتضایی داشت.

> **جریان سوم، روحانیون مخالفت تندرو بودند که پس از تبعید آیت‌الله سید روح‌الله خمینی به عراق، شبکه‌ای مخفی و غیررسمی در ایران به راه انداختند.**

گرایش دوم: روحانیون میانه‌رو بود که در عین مخالفت با پهلوی و مظاهر فساد آن، حاضر به ورود به یک مبارزه قهرآمیز و تند نبودند. آیات عظام سید محمدرضا گلپایگانی، محمدکاظم شریعتمداری و شهاب‌الدین نجفی مرعشی از این جمله بودند. آیت‌الله شریعتمداری حتی تا تیرماه ۱۳۵۷ درخواستش از رژیم پهلوی، چیزی بیش‌تر از برگزاری انتخابات آزاد نبود و حتی علاقه‌مند بود که آیت‌الله خمینی را از گفتن «شاه باید برود» منصرف کند. این در حالی بود که آیت‌الله گلپایگانی، مواضع مثبت زیادی در سال‌های تبعید امام خمینی، نسبت به نهضت اسلامی داشت؛ وی پس از دستگیری امام در سال ۱۳۴۲، بیانیه‌ی تندی علیه دولت صادر کرد و در سال‌های تبعید امام نیز مخالفت‌های وی کمابیش ادامه داشت؛ فعالیت‌های او را می‌توان در کتاب «زندگی‌نامه آیت‌الله گلپایگانی» مشاهده کرد. قطعاً بنا به همین اختلاف در رویه بود که رژیم پهلوی تلاش کرد آیت‌الله شریعتمداری را بر آیت‌الله گلپایگانی ترجیح دهد. این امر علاوه بر ایجاد اختلاف میان مراجع، به‌نوعی ترجیح یک روش بر روش دیگر بود.

> **آیت‌الله سید احمد خوانساری همانند آیت‌الله بروجردی از تکرار تجربه تلخ مشروطه نگران بود.**

گرایش سوم: این گرایش شامل آیت‌الله خمینی و یاران او بود. گرچه وی در بدو مخالفت‌های خود با دولت، خواستار اجرای قانون اساسی مشروطه می‌شد - و فراتر از آن دعوی دیگر نداشت - اما با تدریس درس‌های مربوط به ولایت فقیه در اواخر سال ۱۳۴۸ در عراق، عملاً به‌دنبال سرنگونی رژیم سلطنت پهلوی و برپایی دولتی اسلامی در ایران بود. علی‌رغم نفوذ دو گرایش نخست، این گرایش سوم بود که در اواسط دهه پنجاه بر حوزه علمیه قم سیطره یافت و توانست کلیه حوزه - به‌ویژه گرایش دوم - را تحت هدایت خود قرار دهد.

به‌نظر می‌رسد برای فهم دقیق تاریخ معاصر ایران و خصوصاً اندیشه‌های مربوط به روحانیت، باید به منابع متنوع و غیرهمفکر مراجعه کرد تا به دیدگاهی نزدیک به واقعیت دست یافت.

- بایدها و نبایدهای طلبه زیستن
- از چراغ هشدار خودروها تا تفاخر آزاردهنده

بایدها و نبایدهای طلبه‌زیستن

گزارشی از یک گعده آنلاین با موضوع «زی طلبگی»

سید مرتضی ابطحی

تعریف و حدود زی طلبگی چیست؟ این مسأله و برخی دیگر از مسائل در این زمینه، مدتی است که به صورت خاص در گروهی تلگرامی با عنوان «زی طلبگی» پی گیری می‌شود. اعضای این گروه از میان طلاب، استادان حوزه و دانشگاه و کسانی که به نوعی درگیر مباحث حوزوی هستند انتخاب شده‌اند. گزارشی از این گفت‌وگوها را در ادامه می‌خوانید.

زی طلبگی یا سبک زندگی طلبگی از ابتدایی‌ترین مفاهیمی است که طلاب را به صورت چالشی با خود درگیر می‌کند. زی طلبگی به‌طور کلی شامل نحوه برخورد طلبه با تمام مسائل زندگی روزمره می‌شود. بر خلاف حدود احکام الهی که به صورت کاملاً مشخص در توضیح المسائل توضیح داده شده است، زی طلبگی تعریف دقیقی ندارد. معمولاً این استادان و پیش‌کسوتان حوزه هستند که حدود مفهوم «زی» را برای طلاب مشخص می‌کنند. این کار در سخنرانی‌های هفتگی یا همان «درس اخلاق» و یا صحبت‌های استادان در جمع‌های دوستانه انجام می‌شود. نمی‌توان نقش تأثیرگذار سبک زندگی بزرگان حوزوی و خصوصاً مراجع تقلید را در تعیین استانداردهای طلبه‌زیستن منکر شد؛ اما در عین حال بعضی از مسائل زی طلبگی بسته به عرف مناطق و حتی جمع‌هایی که طلاب با آن سر و کار دارند متفاوت است.

تفاوت تعاریف در باب زی طلبگی گاهی طلاب را با سردرگمی‌هایی مواجه می‌کند. به راستی چه چیزهایی با مفهوم طلبگی همخوانی دارد و چه چیزهایی مناسب با شأن زندگی طلبگی نیست؟ این سؤالات حیطه وسیعی را شامل می‌شوند؛ از پوشش، خوراک و حتی ساعت خواب و بیداری تا نوع وسیله نقلیه، شکل داخلی دکوراسیون محل زندگی (حجره یا خانه) و حتی انتخاب همسر و نوع پوشش و منش تک‌تک اعضای خانواده. در هر صورت این سردرگمی‌ها باعث می‌شود تا هر طلبه مجبور به گزینش تیپ ایده‌آل مورد نظر خود برای آینده زندگی‌اش باشد.

دغدغه فهم حدود «زی طلبگی»

اما به راستی تعریف و حدود زی طلبگی چیست؟ این مسأله و برخی دیگر از مسائل در این زمینه، مدتی است که به صورت خاص در گروهی تلگرامی با عنوان «زی طلبگی» پی‌گیری می‌شود. اعضای این گروه از میان طلاب، استادان حوزه و دانشگاه و کسانی که به نوعی درگیر مباحث حوزوی هستند انتخاب شده‌اند.

کلیدی‌ترین و اولین بحثی که در این گروه مطرح شد، مسأله ماهیت «زی طلبگی» بود.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که پاسخ‌دهندگان به این پرسش، دو طیف کلی را تشکیل می‌دهند. گروهی معتقدند اساس و محور در ماهیت زی طلبگی، همان حدودشرعی است و زیست طلبگی یعنی زندگی در حدود و قواعد شرعی. ولی گروهی دیگر معتقدند زی طلبگی مفهومی است که حیطه بزرگ‌تری از مفاهیم فقهی را به‌کار می‌گیرد. ازاین‌منظر، در طلبه زیستن اگر چه انجام واجبات و ترک محرمات هم مطرح است، اما این تمام داستان زندگی طلبگی نیست و ریشه‌های طلبه‌بودن در مسائل دیگر زندگی همچون میزان توجه به مادیات، توجه به مستحبات و ترک مکروهات و... نیز ریشه دوانده است.

برای نمونه آقای دکتر محمدهادی مفتح با تکیه بر مفهوم رهبری روحانیت، محدوده زی طلبگی را ضیق‌تر از عمل به واجبات و ترک محرمات می‌داند و معتقد است نمی‌توان حدود زی طلبگی را بر حدود مباحات الهی منطبق نمود. نمی‌توان گفت هر عملی که برای همه مسلمانان جایز است برای طلاب نیز (با حفظ عنوان طلبگی) مجاز است. از این جهت آقای مفتح نیز حدودی ضیق‌تر از قواعد شرعی را برای زندگی طلبگی تعریف می‌کند.

حجت‌الاسلام والمسلمین کاظم قاضی‌زاده نیز زی طلبگی را مفهومی مرتبط با اختصاصات شرعی، عقلی و عرفی طلبگی می‌داند. این مفهوم از نگاه ایشان، ضوابطی بیش از دینداری عرفی دارد.

> **گروهی معتقدند اساس و محور در ماهیت زی طلبگی، همان حدود شرعی است و زیست طلبگی یعنی زندگی در حدود و قواعد شرعی.**

برخی دیگر از استادان همچون حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمدکاظم شمس، توجه به تاریخچه روحانیت را در پذیرش این محدودیت کلیدی می‌داند. آقای شمس بر این باور است که اساس روحانیت در دوره پس از غیبت کبری و باهدف پرکردن خلأ جایگاه امام(ع) شکل گرفته و تبلیغ دین از وظایف خاص روحانیت تلقی شده است. بر این اساس عملکرد و روش زندگی روحانی بهترین روش تبلیغ دین است. با توجه به این مقدمات، حداقل لوازم این شکل زندگی، عمل به واجبات و ترک محرمات است و توجه به مستحبات و مکروهات از باب تأثیرگذاری بیش‌تر، مورد توصیه بوده است و آقای شمس نیز این مسأله را لازم می‌داند.

حجت‌الاسلام والمسلمین محمد جواد واعظی نیز زی طلبگی را مسیر و صراطی می‌داند که طلبه را در رسیدن به هدف اصلی طلبگی راهنمایی می‌کند. از جمله حدود این زیست‌روش، بودن در صراط توحید، عمل به دانسته‌ها، مردمی بودن، زندگی در حد متوسط مردم، توجه به زیردست و التزام به اصول طلبگی همچون تحصیل و تحقیق و تهذیب و تدریس و تبلیغ است.

حجت‌الاسلام والمسلمین مهدوی‌زادگان هم تعریف زی طلبگی را مفهومی سلبی ـ ایجابی می‌داند که بر اساس آن، طلبه در عین این‌که خود را در جامعه تعریف می‌کند، در عین حال خلوت‌نشینی خود را فراموش نمی‌کند. وی همچنین اشاره می‌کند که دو تعریف و دو باور دیگر نیز برای زی طلبگی وجود دارد؛ تعریف سلبی که طلبه بسیاری از مسائل جامعه را موضوعاً کنار می‌گذارد و صرفاً به گوشه‌نشینی رو می‌آورد؛ تعریف ایجابی که خود را صرفاً در متن جامعه می‌بیند و زندگی عرفی را حتی در حد اشرافی‌گری برای خود مباح می‌شمارد. این دوتعریف اگرچه غیردقیق و ناقص‌اند، اما مصادیق هر دو در جامعه وجود داشته و دارد.

برخی از صاحب‌نظران نیز زی طلبگی را با پیچیدگی‌های مسائل روز گره می‌زنند و معتقدند برای بحث دقیق از حدود زی طلبگی نباید صرفاً از این مفهوم در محدوده رعایت حدودشرعی سخن گفت. برای نمونه حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمدعلی ایازی بر این باور است که با توجه به این‌که بحث زی طلبگی فراتر از بحث «زی» است، باید در اخلاق

> **برای نمونه آقای دکتر محمدهادی مفتح با تکیه بر مفهوم رهبری روحانیت، محدوده زی طلبگی را ضیق‌تر از عمل به واجبات و ترک محرمات می‌داند و معتقد است نمی‌توان حدود زی طلبگی را بر حدود مباحات الهی منطبق نمود.**

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

صنفی روحانیت سخن گفته شود و این اخلاق باید با توجه به آسیب‌هایی که امروز این صنف در اتصال به قدرت دارد، مورد توجه قرار گیرد.

در مقابل این طرز فکر که زی طلبگی را محدودتر از حدود شرعی می‌داند، برخی دیگر بر این باورند که زیست طلبگی باید همراه و همگام با زندگی عادی مردم باشد و مفهوم طلبگی نباید مانع از ارتباط نزدیک با مردم شود. حجت‌الاسلام سید محمدعلی ابطحی، زی طلبگی را «زیست متناسب با جایگاه روحانیت» می‌داند. آقای ابطحی همچنین حدود اصلی زی طلبگی را همان بایدها و نبایدهای شرعی می‌داند و قراردادن حدودی بیش از این مرزها را، موجب فاصله پیدا کردن طلاب از متن جامعه می‌داند که دلیلی شرعی نیز بر این مسأله وجود ندارد.

آقای دکتر علیرضا فیض نیز در تعریف خود از مفهوم زی طلبگی، ضمن اشاره به معنای لفظی کلمه «زی» که به پوشش اشاره دارد، مفهوم زی را اعم از پوشش می‌داند که «شمایل کلی و چگونگی زیستن» را نیز در بر می‌گیرد. به‌علاوه ایشان زی طلبگی را متوجه به ساحت تاریخی آن می‌داند؛ چون از دوره ترویج مدارس جدید و دانشگاه‌ها، بر هویت لباس طلبگی بیش‌تر تأکید شد و لباس روحانیت مفهوم و هویت جدیدی پیدا کرد. همچنین آقای فیض معتقد است از آن‌جا که طلاب منادی دین اسلام هستند، باید همچون پیامبر اسلام مانند مردم عادی زندگی کنند و فقط منهیات شرعی از مفهوم زی طلبگی بیرون است. البته ایشان این نکته را نیز مورد توجه قرار داده‌اند که چون طلاب رهبران معنوی و دینی مردم هستند و لباس‌شان مشعر به این مفهوم است، باید در الزام به شرع مقدس از مردم عادی یک گام جلوتر باشند؛ یعنی در منهیات، مکروهات را نیز ترک کنند و در اوامر، مستحبات را نیز علاوه بر واجبات انجام دهند تا مردم عادی که به آنان اقتدا می‌کنند، حداقل‌ها را انجام دهند. اما در مجموع آقای فیض تأکید می‌کند که برای سنجش مفهوم زی طلبگی، غیر از محدوده حدود شرعی، نباید حدودی برای زی طلبگی در نظر بگیریم.

> **برخی از صاحب‌نظران نیز زی طلبگی را با پیچیدگی‌های مسائل روز گره می‌زنند و معتقدند برای بحث دقیق از حدود زی طلبگی نباید صرفاً از این مفهوم در محدوده رعایت حدود شرعی سخن گفت.**

در پایان، ذکر این نکته خالی از لطف نیست که در حالی که بسیاری از طلاب در تعریف زی طلبگی به نحوه زیست مراجع تقلید می‌نگرند، اما در این میان برخی از صاحب‌نظران به متفاوت‌بودن زی اصناف مختلف در فضای طلبگی باور دارند؛ مثلاً حجت‌الاسلام والمسلمین مسیح بروجردی - که این گعده به همت ایشان شکل گرفته است - با تفاوت گذاشتن میان دو مفهوم «شأن طلبگی» و «زی طلبگی» معتقد است، شأن مراجع و استادان طلاب، جدای از شأن طلاب است. رویکردی که اگرچه شاید پذیرش آن برای برخی از طلاب سخت باشد، اما به واقعیت نزدیک‌تر است.

از چراغ هشدار خودروها تا تفاخر آزاردهنده

نگاهی متفاوت به تردد شخصیت‌های روحانی در خیابان!

چندی است در خیابان‌های قم شاهد رفت‌وآمد خودروهای شخصیت‌های روحانی هستیم که اگرچه گران‌قیمت نیستند، اما استفاده از نوعی چراغ هشداردهنده در جلوی این خودروها (پشت شیشه‌ی جلوی ماشین) نکته‌ای است جزئی، اما تأمل‌برانگیز و آزاردهنده.

آن‌گونه که در قانون راهنمایی و رانندگی تصریح شده است، فقط چهار دسته از خودروها اجازه استفاده از چراغ‌های هشدار را دارند: پلیس، آتش نشانی، آمبولانس و خودروهای خدمات شهری مانند برف‌روب، حمل زباله و.... باتوجه به این قانون عملاً استفاده از این چراغ‌های هشدار برای خودروهای شخصیت‌ها هیچ اثر قانونی ندارد و برهمان اساس برای سایر خودروها نیز توجه به آن الزام‌آور نیست. مثلاً اگر خودرویی در جلوی این خودروها با رعایت سرعت قانونی در حال حرکت باشد و به هشدار خودروی شخصیتی توجه نکند، هیچ قانونی نمی‌تواند او را مؤاخذه کند. پس استفاده از این چراغ‌های هشدار به‌هیچ‌وجه نتیجه عقلایی ندارد! اگر شخصیت یا مقام خاصی نیاز داشته باشد که براساس جایگاه قانونی خود، به‌نحوی متفاوت از دیگران تردد کند، توسط پلیس اسکورت می‌شود و طبیعتاً هشدار پلیس برای همگان نافذ و لازم‌الاجراست.

سؤالی که پس از این مقدمه به ذهن می‌رسد این است که به‌راستی چه نفعی در استفاده از این چراغ‌های هشدار وجود دارد؟ آیا جز «تمایز» از دیگران و «جلب توجه» فایده‌ی دیگری هم می‌توان برای آن متصور شد؟ این تمایز و جلب توجه نه‌تنها هیچ ثمره‌ای برای شخصیت‌ها ـ به‌ویژه روحانیون ـ ندارد، بلکه با زی طلبگی مورد عنایت بزرگان حوزوی، امام خمینی و مقام معظم رهبری در تضاد است. اصرار بر تمایز از دیگران، یا نتیجه‌ی جاه‌طلبی و تفاخر است و یا در درازمدت به جاه‌طلبی و تفاخر ختم می‌شود؛ امری که همچون سمی مهلک، جامعه دینی به‌ویژه روحانیت را تهدید می‌کند.

رهبر معظم انقلاب چندی پیش در یکی از جلسات درس خارج، استفاده روحانیون از ماشین‌های گران‌قیمت را به‌شدت مورد انتقاد قرار دادند و از این مسأله ابراز ناراحتی کردند. طبق نظر صریح ایشان استفاده از خودروهای گران‌قیمت به سبب اسراف جایز نیست و مخصوصاً روحانیون به‌هیچ‌عنوان نباید از آن استفاده کنند. اما به جرأت می‌توان گفت قبح این امر تنها در مسأله اسراف مادی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه تجمل‌گرایی، تمایز و تفاخر به مردم عادی از دیگر بروز و ظهورات منفی این مسأله است که با زی طلبگی نیز کاملاً در تضاد است.

> **رهبر معظم انقلاب چندی پیش در یکی از جلسات درس خارج، استفاده روحانیون از ماشین‌های گران‌قیمت را به‌شدت مورد انتقاد قرار دادند و از این مسأله ابراز ناراحتی کردند.**

در زمانی که تبلیغات دشمن معطوف به نتایج عملی انقلاب اسلامی است و بدخواهان انقلاب تلاش می‌کنند پس از اصل انقلاب، نتایج آن را زیر سؤال ببرند، اقدامات ناشیانه‌ای از این دست، تنها می‌تواند نشان‌دهنده سوء استفاده اطرافیان یا ماجراجویی همراهان شخصیت‌های روحانی باشد؛ بدون آن‌که از نظر قانونی جایگاه و نتیجه‌ای داشته باشد. بنابراین لازم است آقایان علما و شخصیت‌های محترم روحانی، جلوی این اقدام ناشیانه را بگیرند؛ قبل از آن‌که قبح آن بریزد و به رویه‌ای معمولی تبدیل شود.

پرونده‌ای به مناسبت
چهلمین روز درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

- آیت الله یزدی: نظام شخص خدومی را از دست داد
- آیت الله سید جعفر کریمی: قدر آقای هاشمی را ندانستیم
- حجت الاسلام و المسلمین مهدوی‌راد: تفسیر مرحوم هاشمی، آبروی بزرگی برای حوزه است
- گزیده‌ای از سخنان صریح آیت‌الله هاشمی در دیدار با برخی اعضای جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم

نظام شخص خدومی را از دست داد که می‌توانست بیشتر خدمت کند

گفت‌وگو با آیت الله یزدی درباره مرحوم هاشمی رفسنجانی

در ادامه‌ی گفت‌وگو با شخصیت‌های علمی و سیاسی درباره‌ی مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی (به‌مناسبت چهلمین روز درگذشت ایشان) با آیت‌الله محمد یزدی رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم گفت‌وگو کردیم؛ شخصیتی که اختلافات گاه تندش با مرحوم هاشمی به‌ویژه در دهه‌ی آخر حیات ایشان، جالب و چالش‌برانگیز بود. محور گفت‌وگو با رئیس اسبق قوه قضاییه، درباره‌ی شخصیت علمی، انقلابی و سیاسی رئیس فقید مجمع تشخیص مصلحت نظام بود که طبیعتاً نقب‌هایی هم به آن اختلافات زده شد.

به‌عنوان پرسش نخست بفرمایید که از چه زمانی با مرحوم هاشمی آشنا شدید؟

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم؛ در جریان مبارزات انقلاب اسلامی که از سال‌های حدود ۴۲ رسماً شروع شد، دوستانی که با امام(ره) بودند ـ برخی شاگرد ایشان بودند و برخی نیز از علاقه‌مندان به ایشان ـ با هم آشنا می‌شدند. بنده اولین جایی که از نزدیک با آقای هاشمی آشنا شدم زمانی بود که امام(ره) برای اولین بار بازداشت و بعد از مدت کمی آزاد شدند و به قم آمدند و بعد از آن تبعید شدند. در این فاصله جلسه‌ای تشکیل شد و قرار بود نامه‌های فراوانی که از اشخاص مختلف برای امام(ره) آمده بود را پاسخ بدهیم. در این پاسخ‌دادن باید جایگاه اشخاص رعایت می‌شد؛ مثل این‌که برای چه کسی حجت‌الاسلام بنویسیم و برای چه کسی حجت‌الاسلام والمسلمین یا آیت‌الله و... یعنی یک کار آخوندی بود. چند نفر بودیم که یکی از آن‌ها آقای هاشمی بود.

با ایشان هم‌درس هم بودید؟

یادم نمی‌آید در درس با ایشان بوده باشم.

در دوران پیش از انقلاب ارزیابی‌تان از جایگاه آخوندی مرحوم هاشمی چه بود؟

بنده ایشان را به‌عنوان یکی از طلاب فاضل و فعال انقلابی می‌دیدم. منتها ایشان تهران بودند و تشکل انقلابیون تهران زیر نظر مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی تشکیل شده بود؛ مرحوم آیت‌الله بهشتی و برخی دیگر از علمای تهران هم حضور داشتند. آقای هاشمی را به‌عنوان یکی از مبارزین تهران می‌شناختم؛ یعنی ایشان با مبارزین تهران بیش‌تر مأنوس بودند. ما بیش‌تر در قم بودیم؛ یک مرکزیتی در قم بود و یک مرکزیتی در تهران.

آقای هاشمی را به‌لحاظ سواد حوزوی چطور ارزیابی می‌کردید؟

بنده با ایشان بحث طلبگی زیاد داشتم؛ چون ایشان دو دوره رئیس مجلس بودند و بنده نایب‌رئیس و بخشی از ادارات مجلس در اختیار بنده بود و رئیس کمیسیون قضایی هم بودم که جنبه‌ی حقوقی دارد. طبعاً هفته‌ای یک جلسه با اعضای هیئت رئیسه برگزار می‌شد. در آن جلسات مکرراً مسائلی پیش می‌آمد که به مبانی طلبگی، آخوندی و شرعی ختم می‌شد. در برخی مسائل در بحث با ایشان به جایی می‌رسیدیم که به

ایشان می‌گفتم: این دیگر اجتهاد نیست؛ روشن‌فکری است! اجتهاد مبانی خاصی دارد که باید طبق آن عمل شود. شما با مبانی روشن‌فکری بحث می‌کنید که بنده قبول ندارم. در اجتهاد با مبانی روشن‌فکری نمی‌شود جلو رفت؛ مثلاً این‌که چرا نماز صبح دو رکعت است و چرا نماز مغرب سه‌رکعت است؛ این‌ها جزو تعبدیات است. ایشان هم قبول می‌کرد و از این جهت برای من احترام قائل بود؛ بنده هم برای ایشان احترام قائل بودم.

مباحثات: بنده اجازه می‌خواهم که سؤالم را شفاف‌تر و صریح‌تر تکرار کنم؛ از نظر شما که قبل و بعد از انقلاب با آقای هاشمی ارتباط داشتید و حتی مباحثاتی داشته‌اید، آیا ایشان درس‌های طلبگی را خوب خوانده بودند و به اصطلاح حوزویان ملا بودند؟

شما یک وقت یک ماهی را در یک نهر کوچک نگاه می‌کنید و یک وقت در یک اقیانوس. ملاشدن در حوزه علمیه قم هم چنین حالتی دارد. آقای هاشمی را اگر نسبت به حوزه‌های علمیه نگاه کنید، به‌عنوان یک شخصیتی که دارای اجتهاد مدنظر حوزه‌ی علمیه است شناخته نمی‌شدند؛ اما این‌جور نبود که یک آخوند بی‌سوادی باشند؛ مثل برخی آخوندهایی که همین‌جوری یک درس مختصری خوانده‌اند. به‌تعبیر ما حوزویان، ایشان مبانی علمی را می‌شناختند؛ اما نه این‌که یک مجتهد صاحب نظر یا صاحب فتوا باشند؛ بنده ایشان را در آن سطح نمی‌دیدم.

همان‌طور که عرض کردم، مکرراً با ایشان بحث می‌کردم. ایشان در بحث‌های طلبگی وارد بودند؛ به‌ویژه در مباحث حقوقی؛ اما نمی‌توانم بگویم مجتهد بودند. مثلاً ایشان در کارهای قرآنی‌ای که انجام داده‌اند بسیار خوش‌فکر، زیرک و دقیق هستند (چون تمام نسخه‌هایش را برای بنده هم فرستادند و بنده نگاه کردم)؛ یعنی برداشت‌هایی که از آیات شریفه کرده‌اند، خاص خودشان بود؛ هرچند زحمات دوستان و فضلای قم هم در تدوین این کارها مؤثر بوده. منظور این‌که ایشان واجد برخی امتیازات فکری، روحی و علمی بودند؛ اما نه مطابق امتیازات خاص حوزه.

مباحثات: جایگاه تفسیر ایشان در میان تفسیرهای معروف کجاست؟

نمی‌شود از آن به تفسیر تعبیر کرد؛ یعنی ایشان تفسیر ننوشتند؛ بلکه یک نوع برداشت‌های موضوعی بوده است. در عنوان کتاب ایشان هم که چاپ شده مشخص است. ایشان از فرصتی که در زندان بودند استفاده کردند و در آیات قرآن تأمل می‌کردند و می‌دیدند که مثلاً از فلان‌آیه چه چیزهایی می‌شود استفاده کرد؛ این‌ها برداشت‌های مختلف، دقیق و عالمانه‌ای است؛ اما تفسیر نیست؛ مثلاً گفته‌اند که از این آیه می‌شود این چهارپنج مطلب را استفاده کرد.

> **آقای هاشمی را اگر نسبت به حوزه‌های علمیه نگاه کنید، به‌عنوان یک شخصیتی که دارای اجتهاد مدنظر حوزه‌ی علمیه است شناخته نمی‌شدند؛ اما این‌جور نبود که یک آخوند بی‌سوادی باشند؛ به‌تعبیر ما حوزویان، ایشان مبانی علمی را می‌شناختند.**

مباحثات: درباره‌ی مرحوم شریعتی، یک ذهنیتی به‌ویژه در دوران قبل از انقلاب وجود داشت و آن این بود که برداشت‌های ایشان از گزاره‌های دینی به‌جهت آن رویکرد روشن‌فکرانه‌ای که داشتند، برداشت‌هایی التقاطی بود. آیا درباره‌ی برداشت‌های مرحوم هاشمی از آیات قرآن هم این مسأله صدق می‌کند؟

خیر؛ این برداشت‌ها به‌هیچ‌عنوان با برداشت‌های آقای شریعتی قابل مقایسه نیست. برداشت‌های آقای شریعتی براساس رشته‌ی تحصیلی جامعه‌شناسی و آثار غربی‌ها بود و به اصطلاح با برخی مبانی حوزوی ناسازگار بود و از همان‌جا هم بین مرحوم مطهری و آقای دکتر شریعتی فاصله ایجاد شد؛ با این‌که این‌ها در تأسیس آن بحث‌های بسیار مهم در حسینیه‌ی ارشاد همکاری داشتند؛ اما همین برداشت‌های دکتر شریعتی باعث شد که مرحوم شهید مطهری دیگر در این مباحث شرکت نکردند. مرحوم هاشمی هم برداشت‌هایشان براساس مبانی حوزوی بود؛ یعنی خود آیه را نگاه می‌کردند و با اطلاعات علمی حوزه و روایات و با عنایت به شرایط زمانی و مکانی می‌گفتند از این آیه می‌شود این برداشت را کرد. شاید هم منظورشان این بود که این کار مقدمه‌ی یک کار تفسیری باشد. پس این برداشت‌ها، برداشت‌هایی حوزوی است که به تفاسیر ما هم بسیار نزدیک است.

مرحوم هاشمی در برهه‌ی حدوداً ابتدایی تشکیل سازمان مجاهدین از این سازمان حمایت می‌کردند؛ شما که خودتان جزو انقلابیون بودید، حمایت ایشان از سازمان مجاهدین را چگونه ارزیابی می‌کردید؟

بنده هم از آن‌ها حمایت می‌کردم تا وقتی که خودم با ایشان برخورد کردم؛ یعنی زمانی که دیگر امام(ره) به ایران (قم) آمده بودند، مجاهدین انقلاب هم در قم محلی را گرفته بودند که الآن محل ورزشگاه حیدریان است؛ عده‌ای از مجاهدین آن‌جا را تصرف کرده بودند و مقداری هم سلاح به آن‌جا آورده بودند. یادم هست جلسه‌ای با برخی سران آن‌ها در آن‌جا داشتم و وقتی دیدم نظراتشان صحیح نیست آن‌جا را از آن‌ها گرفتیم؛ چون در آن زمان دوستان ما در قم نفوذ داشتند و به اصطلاح قم را در دست داشتیم. آقای هاشمی در آن زمان قم نبودند. ولی خب مثل خیلی از انقلابیون که در زندان‌ها با مجاهدین مخالف شدند، ایشان هم پس از دوره‌ی زندانشان، دیگر با مجاهدین موافق نبودند؛ چون در زندان، مواضع این‌ها برای انقلابیون طیف امام(ره) مشخص شد و معلوم شد که آن‌ها کاری به اسلام ندارند و صرفاً به‌دنبال حکومت هستند و معتقدند که آخوندها به‌درد اداره جامعه نمی‌خورند. حتی فکر می‌کردند که می‌شود از آخوندها برای گرفتن حکومت از دست شاه استفاده کرد؛ اما بعد از آن خودشان حکومت کنند. آقای هاشمی هم طبیعتاً از این قاعده مستثنی نبودند و در زندان پس از اطلاع از آرای و عقاید مجاهدین (که بعدها به منافقین معروف شدند و حقیقتاً هم همین‌طور بود؛ چون دوگانه عمل می‌کردند) موضع‌شان نسبت به آن‌ها عوض شد. البته درباره‌ی دولت موقت بحث دیگری بود و با دولت موقت تا همین اواخر همراهی داشتند و شاید حتی در آوردن

آقای بازرگان در شورای انقلاب و در مراحل دیگر بعدی و حتی در ریاست آقای بازرگان در دولت موقت آقای هاشمی و آقای بهشتی خیلی نقش داشتند.

این قضیه را هم بدنیست به‌مناسبت ذکر آقای هاشمی عرض کنم. وقتی اختلافات بین شهید رجایی و بنی‌صدر پیش آمد، حضرت امام(ره) یک هیئت سه‌نفره را تشکیل دادند برای رفع این اختلاف؛ مرحوم اشراقی از طرف بنی‌صدر، مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی (که آن موقع وزیر کشور بودند) از طرف خودشان (امام) و بنده هم از طرف دو قوه؛ یعنی از طرف آقایان هاشمی (رییس قوه مقننه که البته بنده هم نایب ایشان در مجلس بودم) و شهید بهشتی (رئیس شورای عالی قضایی). در همان زمان مرحوم شهید بهشتی برای کاری به مجلس و نزد آقای هاشمی آمده بودند؛ بنده را دیدند و پرسیدند: آیا کارت را شروع کردی؟ گفتم: شروع نکردم و نخواهم کرد؛ چون حکم ندارم؛ شما بنی‌صدر را می‌شناسید که چه آدم بهانه‌گیری است؛ بنده تا حکم دستم نباشد، هیچ کاری انجام نمی‌دهم. ایشان خوشحال شدند و برگشتند نزد آقای هاشمی و همان‌جا امضای آقای هاشمی را گرفتند و خودشان هم امضا کردند و حکم بنده را دادند و بنده عصر همان روز به وزارت کشور نزد آقای مهدوی کنی رفتم و کارم را شروع کردم.

حضرتعالی از کسانی بودید که بعد از فوت مرحوم هاشمی از شخصیت ایشان تجلیل کردید؛ از طرف دیگر در این اواخر، اختلافات گاه تندی بین حضرتعالی و مرحوم هاشمی وجود داشت؛ شاید بخشی از افکار عمومی نتوانند آن اختلافات را

با این تجلیل جمع کنند. چه چیز باعث شد که حضرتعالی علی‌رغم آن اختلافات این‌گونه از ایشان تجلیل کنید؟

اسلام به ما می‌گوید که اگر از کسی نیکی‌ها و بدی‌هایی سراغ دارید، از نیکی‌هایش بگویید و درباره‌ی بدی‌هایش از خدا بخواهید که از آن‌ها بگذرد؛ این تربیت اسلامی است. گفتن بدی‌ها و برجسته‌کردن اختلافات، چه نتیجه‌ای جز ضرر و ایجاد نفاق و اختلاف در جامعه اسلامی و لکه‌دار کردن حیثیت اشخاص دارد؟

بنده با ایشان همکاری داشتم و در کارهای مثبت‌شان همراهشان بودم و کمکشان می‌کردم؛ ایشان قبل و بعد از انقلاب جایگاه بالایی در میان انقلابیون و نزد امام(ره) داشتند؛ مسئولیت‌های مختلفی داشتند؛ به‌ویژه زمان جنگ، ریاست مجلس، ریاست جمهوری و... مثلاً بنده در زمانی که ایشان ریاست مجلس را عهده‌دار بودند، نایب رییس اول بودم و ایشان چون از طرف امام(ره) مسئول اداره‌ی جنگ هم شده بودند، گاهی مجبور می‌شدند که به جبهه بروند و طبیعتاً بنده جلسات مجلس را اداره می‌کردم و به همین دلیل باید با ایشان مشورت می‌کردم. در مجموع ایشان را یک شخصیت انقلابی خدوم نسبت به انقلاب و امام(ره) و رهبری می‌دانستم و می‌دانم. اما سلیقه‌های ایشان را در بعضی جاها نمی‌پسندیدم و به خود ایشان هم صریحاً می‌گفتم. سعی هم می‌کردم این اختلاف سلیقه به افکار عمومی منتقل نشود و بین خود بنده و ایشان باشد؛ چون معتقدم که در افکار عمومی باید احترام اشخاص حفظ شود. الآن هم مسائلی که به ایشان می‌گفتم و پاسخ‌هایی که ایشان می‌دادند را به شما نمی‌گویم. درباره‌ی وجوه مثبت آن صحبت می‌کنم؛ وجوه منفی را نباید بگوییم. همه‌ی مردم می‌دانند که ایشان چرا دیگر به نماز جمعه نیامدند! همه‌ی مردم می‌دانند که وزارت اطلاعات با چه زحمتی آن نماز جمعه آخر ایشان را اداره کرد. بیش از این نمی‌توانم بگویم؛ هرچند با خود ایشان خیلی صحبت کردم. ایشان هم به من گاهی می‌گفتند که ادبیات تو را قبول ندارم؛ اما مطلبی که می‌گویی را قبول دارم! ایشان به حضرت آقا علاقه‌مند بودند و حتی تا همین لحظات آخر هم علاقه‌مند بودند؛ اما خب آن‌طور که امثال ما دلمان می‌خواست همراهی باشد، نبود؛ اختلاف سلیقه بود.

> **همه‌ی مردم می‌دانند که ایشان چرا دیگر به نماز جمعه نیامدند! همه‌ی مردم می‌دانند که وزارت اطلاعات با چه زحمتی آن نماز جمعه آخر ایشان را اداره کرد. بیش از این نمی‌توانم بگویم؛ هرچند با خود ایشان خیلی صحبت کردم. ایشان هم به من گاهی می‌گفتند که ادبیات تو را قبول ندارم؛ اما مطلبی که می‌گویی را قبول دارم!**

به‌قول مقام معظم رهبری اداره‌ی یک کشور با این جمعیت کار ساده‌ای نیست. مرحوم هاشمی هم مسئولیت‌های مختلفی در سطح کلان کشوری داشتند؛ مثلاً در همین مسئولیت اخیرشان که رئیس مجمع تشخیص مصلحت بودند. یکی از وظایف مجمع، بررسی اختلافات میان شورای نگهبان و مجلس است. بنده از طرف شورای نگهبان به اتفاق یکی‌دونفر از حقوق‌دان‌ها در این جلسات مجمع شرکت می‌کردیم. مرحوم هاشمی گاهی اوقات می‌گفتند که اجازه بدهید در جلسه بحث شود که ببینیم چرا می‌گویید خلاف شرع است. من می‌گفتم: حق ندارید که چنین بحثی بکنید؛ تشخیص خلاف‌شرع بودن یا نبودن یک مسأله مربوط به شورای نگهبان است؛ شما صرفاً می‌توانید بگویید که مثلاً این خلاف شرع را ضرورتاً باید انجام داد. البته خیلی جاها هم در نتیجه‌ی مباحث، ایشان و اعضای مجمع به این نتیجه می‌رسیدند که نباید این خلاف شرع یا این خلاف قانون اساسی انجام بشود و حق را به شورای نگهبان می‌دادند و یا حتی در پاره‌ای موارد به این نتیجه می‌رسیدند که فلان مسأله با این‌که خلاف قانون اساسی است، موقتاً باید انجام بشود؛ چون مصلحت کشور است!

مباحثات: گویا حضرت‌عالی پس از شنیدن خبر فوت آقای هاشمی بسیار مغموم بودید. با توجه به اختلاف‌نظرهایی که بین شما و ایشان وجود داشت، چه‌چیز باعث شد که از نبود ایشان غمگین شوید؟ به‌تعبیر دیگر، با فوت آقای هاشمی انقلاب چه چیزی را از دست داد که شخصیتی مثل حضرت‌عالی علی‌رغم اختلافاتی که با ایشان داشتید، ناراحت شدید؟

به‌هرحال یک وزنه‌ی انقلابی و یک شخص

فعال برای نظام و انقلاب از میان ما رفت؛ یعنی هرچند سلیقه‌های خاص خودشان را داشتند، اما خدوم به نظام و انقلاب بودند. ایشان خلاف نظام و انقلاب حرکتی انجام نمی‌دادند. طبیعی است که در اثر فوت یک انسان مفید و مؤثر انسان ناراحت می‌شود؛ هرچند درجه‌ی مفیدبودن افراد مختلف است. بیش از این بنده نمی‌توانم صحبت کنم. بحث همراهی ایشان با رهبری بحث جداگانه‌ای است. بگذارید آقای احمدی‌نژاد را مثال بزنم. یک زمانی آقای احمدی‌نژاد قهر کرده و در منزلش نشسته بود. من به منزل ایشان رفتم و خیلی با ایشان صحبت کردم؛ گفتم: آقای احمدی‌نژاد، آیا می‌دانی معنای این کارت چیست؟ معنایش ایستادن رودرروی رهبری است. یعنی چه که در منزلت نشسته‌ای؟ آقای احمدی‌نژاد گفت: من خودم مسأله را درست می‌کنم و رودرروی رهبری نیستم.

گفتم: کار شما عملاً نشان‌دهنده‌ی این است که رودرروی رهبری ایستاده‌ای.

یعنی گاهی برخی کارها باعث می‌شود که در افکار عمومی چنین برداشت شود که فلانی جلوی رهبری ایستاده است. کاری به مرحوم هاشمی ندارم. بنده با شخصیت‌های مختلفی در این‌باره صحبت کرده و می‌کنم. یک وقتی حسن آقای خمینی به این‌جا آمده بودند و یک ملاقات کاملاً خصوصی با بنده داشتند که البته بعد توسط خود ایشان یا دوستانشان از خصوصی‌بودن درآمد. بنده در آن جلسه چیزهایی به ایشان گفتم؛ مثلاً بخشی از وصیت پدرشان (سید احمد خمینی) که به خود من گفته بودند را برای ایشان نقل کردم. ایشان بسیار منقلب شدند و گفتند چرا این حرف‌ها را زودتر برای من نگفتید. منظور این است که بنده با هرکسی که بتوانم ملاقات کنم، آن‌چه را درک می‌کنم بی‌پرده می‌گویم. به مرحوم هاشمی هم بسیار علاقه داشتم؛ چون فعال بودند و خدوم برای انقلاب و به همین دلیل هم صریح‌تر با ایشان صحبت می‌کردم؛ آن‌هم به‌طور مکرر؛ که از گفتن برخی نمونه‌ها معذورم.

> **اسلام به ما می‌گوید که اگر از کسی نیکی‌ها و بدی‌هایی سراغ دارید، از نیکی‌هایش بگویید و درباره‌ی بدی‌هایش از خدا بخواهید که از آن‌ها بگذرد؛ این تربیت اسلامی است.**

بهانت: پس کدورتی میان شما و ایشان نبوده؟ مثلاً راجع به لیست انتخابات اخیر مجلس خبرگان رهبری که ایشان باعث شدند لیست به‌صورت دیگری دربیاید؟

خیر؛ کدورتی نبوده. درباره‌ی مجلس خبرگان رهبری هم خیلی خوشحال شدم که رأی نیاوردم؛ چون رفع مسئولیت بود و بار سنگینی از دوشم برداشته شد.

بهانت: به‌عنوان پرسش آخر جمع‌بندی‌تان از مرحوم هاشمی چیست؟

نظام شخص خدومی را از دست داد که می‌توانست خدمت بیش‌تری به نظام بکند و البته هرآن‌چه مصلحت خداوند بوده، خیر بوده است.

بهانت: ممنون از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

خواهش می‌کنم؛ خداوند عاقبت همه ما را ختم به خیر کند.

قدر آقای هاشمی را ندانستیم!

گفت‌وگو با آیت‌الله سید جعفر کریمی

به مناسبت فرارسیدن چهلمین روز درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، درباره ایشان با یکی از یاران قدیمی امام خمینی (ره) و از همراهان ایشان در نجف به گفت‌وگو نشستیم. آیت‌الله سید جعفر کریمی که عضو هیئت استفتائات امام(ره) نیز بوده‌اند، هم‌اینک از اعضای برجسته‌ی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم هستند.

با تشکر از لطف حضرت‌عالی که ما را به حضور پذیرفتید، می‌خواستیم در مورد مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی از حضرت عالی سؤالاتی بپرسیم. به‌عنوان اولین سؤال، خاطرتان هست اولین بار چه زمانی همدیگر را در قم دیدید؟

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا * لِیَجْزِیَ اللَّهُ الصَّادِقِینَ بِصِدْقِهِم»؛ «از مؤمنین مردانی هستند که به آن‌چه با خدا عهد کردند، صادقانه وفا کردند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند* تا خداوند راستگویان را به راستیشان پاداش دهد...».

با عملی‌شدن نهضت امام راحل(ره)، لازم بود افرادی در صحنه حاضر شوند، ندای ایشان را به گوش مردم برسانند، مردم را جذب کنند و برای نهضت امام(ره) به حضور در صحنه دعوت کنند. افراد خاصی مانند شهید بهشتی، شهید باهنر، شهید مطهری، مرحوم آیت‌الله مشکینی، مرحوم آیت‌الله منتظری، مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید سعیدی، شهید غفاری و دیگر رادمندان این مشکل بزرگ و بار سنگین را به دوش کشیدند، سینه سپر کردند و حاضر شدند که در صحنه حضور یابند. مقام معظم رهبری و مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نیز از جمله‌ی این افراد بودند و سهم این دو بزرگوار در این نهضت بیش از دیگران بود؛ مخصوصاً سهم مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی.

آن‌ها تمام شدائد را به جان خریدند، زندان‌ها و شکنجه‌ها را تحمل کردند؛ اما دست از هدف و یاری امام(ره) برنداشتند و حاضر بودند در تمام مراحل تا ورود امام(ره) به ایران و پیروزی نظام جمهوری اسلامی در صحنه باشند. پس از پیروزی نیز مخصوصاً مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی که مورد اعتماد خاص امام(ره) بودند و هردو انس خاصی با یکدیگر داشتند، مسئولیت‌های بسیار سنگینی را تقبّل فرمودند و به خوبی از عهده‌ی آن‌ها برآمدند.

همان‌طور که می‌دانید من عضو فدائیان اسلام بودم و پس از ۲۸ مرداد که می‌خواستند فدائیان را تعقیب و دستگیر کنند، حسب امر والد مکرّمم به نجف فرار کردم و تا زمان بازگشت امام(ره) به ایران در خدمتشان بودم.

هنگامی که ما در نجف خدمت امام(ره) بودیم، قضایای ایران را پی‌گیری می‌کردیم و در آن‌جا می‌شنیدیم که شخص آقای هاشمی رفسنجانی در نهضت حضور دارند و شدایدی را برای پیشبرد اهداف عالیه‌ی نهضت امام(ره) متحمّل می‌شوند. من تا آن زمان ایشان را ندیده بودم. در سال ۵۹ پس از ورود به ایران بنده و آیت‌الله احمدی میانجی به امر امام(ره) و به نمایندگی از ایشان در شورای اقتصاد هیأت دولت برای نظارت بر مصوّبات آن شرکت می‌کردیم. برخی روزها، مرحوم آقای هاشمی در آن جلسات حاضر شده و صحبت‌هایی را مطرح می‌کردند. من در آن‌جا از نزدیک با ایشان آشنا شدم و دیدم مطالبی را که می‌فرمایند با اقتباس بسیار صحیح از قرآن کریم و با دقت است. از آن‌جا تشخیص دادم که ایشان قدرت اجتهاد و استنباط بسیار بالایی دارند و مطالب را آن‌گونه که باید از قرآن بفهمند، متوجه می‌شوند و مطرح می‌کنند. از آن پس ما بسیار ـ چه در جلسات خبرگان رهبری و چه در مجالس دیگر ـ خدمت مرحوم هاشمی می‌رسیدیم. در افاضاتی که ایشان می‌فرمود، جای بسیار تقدیر و تشکر از اقتباس از قرآن و سنت اهل بیت عصمت و طهارت(ع) بود.

جهت شناخت رجال و شخصیت‌ها سه راه وجود دارد؛ اول: طریق عملکردش در زندگی؛ دوم: هدفی که در نظر دارد؛ سوم: یارانی است که با او همکار و هم‌سنگرند. مثلاً همسنگران مرحوم آیت‌الله هاشمی کسانی مانند مقام معظم رهبری، شهید مطهری و شهید بهشتی بودند. هدف ایشان نیز خدمت به نظام، گسترش آن و همچنین پیاده‌کردن عدل الهی در جامعه بود. عملکرد ایشان نیز نشان داد که خدمتگزار راستین نظام هستند و از این جهت هیچ نکته‌ی مبهمی در زندگی مرحوم آیت‌الله هاشمی وجود ندارد.

> **مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی که مورد اعتماد خاص امام(ره) بودند و هر دو انس خاصی با یکدیگر داشتند، مسئولیت‌های بسیار سنگینی را تقبّل فرمودند و به خوبی از عهده‌ی آن‌ها برآمدند.**

مرحوم هاشمی سهم بسیار سنگینی در این انقلاب داشت؛ پیش از پیروزی انقلاب و در دوران نهضت، زندان‌ها و شکنجه‌ها را به جان خرید و خم به ابرو نیاورد؛ ذره‌ای انحراف در کارش پدیدار نشد؛ هرچه نظام ستم‌شاهی کوشید که او را از امام(ره) و نهضت جدا کند نتوانست؛ زیرا مرحوم آیت‌الله هاشمی به نظام و انقلاب از عمق جانش اعتقاد داشت.

تا زمان پیروزی انقلاب به نهضت ادامه داد. سپس به امر امام(ره) به عضویت شورای انقلاب درآمد. بعد مسائلی پیش آمد که امام(ره) با آن دیدگاه خاص و انسی که نسبت به آقای هاشمی داشتند و با اعتقاد به حسن مدیریت و مدبّریت و بینش صحیح آقای هاشمی، امور بسیار سنگینی مانند فرماندهی نیروهای مسلح در جنگ تحمیلی و اداره‌ی امور جنگ را به ایشان واگذار کردند. آیت‌الله هاشمی نیز بحمدالله با مدیریت بسیار صحیح و بینش بسیار بالا توانست به‌خوبی از عهده‌ی این مسئولیت‌های سنگین برآید و خواسته‌های امام(ره) را برآورده کند.

> **من عضو فدائیان اسلام بودم و پس از ۲۸ مرداد که می‌خواستند فدائیان را تعقیب و دستگیر کنند، حسب امر والد مکرّمم به نجف فرار کردم و تا زمان بازگشت امام(ره) به ایران در خدمتشان بودم.**

هنگامی که مرحوم آقای هاشمی در جبهه شرکت می‌کردند، امام(ره) مرتب حال ایشان را می‌پرسیدند. شبی از درباره مرحوم هاشمی سؤال کردند؛ گفتند که ایشان به خطّ مقدم جبهه رفته‌اند. به محض شنیدن این خبر، امام(ره) ناراحت و نگران شدند و با این‌که برنامه‌ی خوابشان منظم و در ساعات معیّنی بود، آن شب خواب به چشم ایشان نیامد. دستور دادند که با آقای هاشمی در تماس باشند و هر زمان که از خطّ مقدم بازگشتند به او اطلاع دهند. پس از مدتی نیز بشارت دادند که آقای هاشمی سالم از خط مقدم بازگشته‌اند. امام(ره) نیز به محض شنیدن این خبر دستور دادند که فردا چند رأس گوسفند را قربانی کنند. یعنی امام(ره) برای این‌که آقای هاشمی به‌سلامتی از خط مقدم بازگردند گوسفند نذر کردند! خود مقام معظم رهبری می‌فرمودند که انس آقای هاشمی با امام(ره) و انس امام(ره) با آقای هاشمی

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

بیش از بقیه بود و ما گاهی برخی مطالب را از طریق آقای هاشمی خدمت امام(ره) عرض می‌کردیم.

متأسفانه و صد هزار متأسفانه مرحوم هاشمی مظلوم زندگی کرد. هم مورد هجوم مخالفین نظام بود و هم مورد هجوم به‌ظاهرانقلابیونی که در اثر کینه و حسد به او دشمنی می‌ورزیدند. تهمت‌هایی به او زدند که از آن‌ها منزّه بود. هاشمی در عمل کوشید که نشان دهد که به حرف بدخواهان اهمیتی نمی‌دهد و با این‌که قدرت دفاع داشت، هرگز از خود دفاع نکرد و تمام عمر خویش را صرف دفاع از نظام و اهداف عالیه‌ی امام(ره) کرد.

من پس از قضایای سال ۸۴ از اینکه خنّاسان بین مقام معظم رهبری و مرحوم هاشمی تفرقه ایجاد کنند، وحشت داشتم. روزی از مقام معظم رهبری سؤال کردم که رابطه‌ی شما با آقای هاشمی چطور است؟ ایشان فرمودند رابطه‌ی ما کمافی‌السابق و بسیار گرم و صمیمی است، با هم می‌نشینیم و...

پس از یکی دو روز از مرحوم هاشمی سؤال کردم که آیا رابطه‌ی شما با مقام معظم رهبری به همان حالت سابق است؟ فرمود: «تا کنون که به همان حالت سابق است؛ اما دست‌هایی نابه‌کار در کار هستند تا بین ما تفرقه ایجاد کنند».

بنابراین بسیاری از دست‌ها از روی حسد، نادانی و خیال واهی کوشیدند که با تهمت‌های ناروا به آقای هاشمی ایشان را از صحنه خارج کنند؛ اما ایشان همه‌ی مصائب را تحمل می‌کردند و راهشان را ادامه می‌دادند؛ خدا حیّاً و میّتاً ایشان را رحمت کند.

> **مرحوم هاشمی سهم بسیار سنگینی در این انقلاب داشت؛ پیش از پیروزی انقلاب و در دوران نهضت، زندان‌ها و شکنجه‌ها را به جان خرید و خم به ابرو نیاورد؛ ذره‌ای انحراف در کارش پدیدار نشد.**

در شناخت امام(ره) نسبت به شخصیت‌ها شبهه‌ای نیست؛ ایشان آقای هاشمی را به حدی شناخته بود که در فرازی فرمود تا زمانی که آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی با هم هستند، انقلاب آسیبی نمی‌بیند. تعبیر لطیفی هم مقام معظم رهبری در فوت مرحوم هاشمی رفسنجانی داشتند که فرمودند «رفیق هم‌سنگر». امام(ره) نیز در فرازی از نامه‌ای که پس از ترور آقای هاشمی به ایشان نوشته بود، تعبیری دارند که نسبت به هیچکس دیده نشده است: «مجاهد متعهّد؛ هاشمی عزیز». به‌کار بردن عبارت «مجاهد متعهّد» توسط شخصی چون امام(ره)، بسیار معنادار است. مرحوم هاشمی در چنین جایگاهی بود. مردم قدر ایشان را ندانستند؛ هرچند پس از فوت ایشان، آن تشییع باشکوه نشان داد که هنوز هستند برخی قدرشناسان. واقعاً فقدان هاشمی ضایعه‌ی اسفناکی برای نظام است. خدا کند برای نظام حادثه‌ای پیش نیاید.

آیت‌الله هاشمی به سه مطلب اعتقاد داشت: ۱. اطاعت از فرمان خدا؛ ۲. اعتقاد به نظام؛ نظام را در حدی می‌دید که معتقد بود که فداکاری به این نظام مانند فداکاری

حضرت ابی عبدالله الحسین(ع) نسبت به اسلام است؛ ۳. خدمت به خلق. پس از جنگ تحمیلی، برای آقای هاشمی عقده شده بود که عده‌ی زیادی از مردم مناطق جنگی به شهرستان‌ها مهاجرت کرده و آواره شده بودند؛ بنابراین در بازسازی مناطق جنگی کوشید تا مردمی که آواره شده بودند را به خانه و زندگی‌شان بازگرداند؛ اقتصاد کشور رواج پیدا کند؛ امنیت حفظ شود؛ صنعت رواج پیدا کند و مردم در رفاه و آسایش باشند. این کارها را با خزانه خالی، اما با پایمردی انجام داد. مقام معظم رهبری درباره‌ی ایشان می‌فرمودند: «شجاعتش در حدی بود که هیچ کار مشکلی به نظرش مشکل نمی‌نمود؛ کار هرچه هم بزرگ و مشکل بود، ایشان تن می‌داد؛ جلو می‌رفت، انجام می‌داد و انجام هم می‌گرفت».

متأسفانه جای آقای هاشمی خالی شد و به این زودی نیز کسی را جای ایشان پیدا نمی‌کنیم. بنده اگر بخواهم دیده‌ها و شنیده‌هایم در این مدت بیست و اندی سال که در خدمت آقای هاشمی بودم را بیان کنم، روزها، ماه‌ها و بلکه سال‌ها طول می‌کشد. او بسیار بزرگ‌تر از آن است که من بتوانم همه‌ی محاسن اخلاقی، حسن مدیریت و مراتب اخلاصش را بیان کنم.

بهشت: بحث هجمه‌ها به آقای هاشمی را مطرح فرمودید؛ در این‌جا بحث اخلاق سیاسی مطرح می‌شود که بالاخره در رقابت‌های سیاسی، رعایت اخلاق سیاسی بسیار مهم است. بحث احزاب سیاسی جداست؛ اما در این میان عده‌ای از حوزویان هستند که در مسائل سیاسی فعال هستند و طبیعتاً ممکن است اقدامات و صحبت‌هایی داشته باشند. توصیه‌ی حضرت‌عالی در مورد رعایت اخلاق سیاسی به اساتید، فضلا و طلاب حوزه چیست؟

> **هاشمی در عمل کوشید نشان دهد که به حرف بدخواهان اهمیتی نمی‌دهد و با این‌که قدرت دفاع داشت، هرگز از خود دفاع نکرد و تمام عمر خویش را صرف دفاع از نظام و اهداف عالیه‌ی امام(ره) کرد.**

بنده نسبت به بسیاری از مطالبی که عرض کردم معتقدم و برای آن‌ها حجت شرعی دارم. مردم ما اگر دین، امام(ره) و هاشمی را می‌شناختند، با او این‌طور برخورد نمی‌کردند. ما مسلمان هستیم؛ خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ تمام گفتار و کردار ما زیر نظر خداوند منان و متعال است؛ هر صحبتی که می‌کنیم اگر خلاف باشد، و بر آن حجت نداشته باشیم، در کار می‌مانیم. بنده درباره‌ی افرادی که متأسفانه ناخودآگاه، ندانسته و نشناخته به مرحوم هاشمی رفسنجانی جسارت و اساعه‌ی ادب کردند، فقط می‌توانم بگویم که امام(ره) و مرحوم هاشمی را نشناختند؛ تعبیری غیر از این به‌کار نمی‌برم. آیا معقول است امام(ره)، نشناخته بر کسی تکیه کرده باشند؟ افرادی که با مرحوم هاشمی درگیر شدند و به ایشان جسارت می‌کردند، یا افرادی هستند که جدّا امام(ره)، مرحوم هاشمی، نظام جمهوری اسلامی و دین اسلام را نشناخته بودند و یا حسد و کینه داشتند. گاهی حسد انسان را به جایی می‌رساند که واقعیاتی که به چشم می‌بیند را منکر می‌شود. اینان که کج‌روی کردند ـ چه حوزوی و چه غیرحوزوی ـ کوته‌نظر بودند؛ اگر از آن‌ها سؤال شود که حجت‌شان در مورد آنچه به هاشمی نسبت دادند چیست، هیچ حجتی ندارند. اینان مردم ایران را از قدرت مرحوم هاشمی در تحلیل‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی محروم کردند. چرا باید سالیانی بگذرد و کسی مانند مرحوم هاشمی در نماز جمعه حضور نیابد و آن بیانات شیوا را نداشته باشد؟ این‌ها ضررهایی است که عده‌ای بدخواه به این امت اسلامی زدند. مقام معظم رهبری فرمودند: «با این همه کوششی که خناسان برای بدبین کردن هاشمی نسبت به من انجام داده بودند، ذره‌ای از لطف و ارادت ایشان نسبت به من کم نشد». این خناسان ممکن است حوزوی، امام جماعت، امام جمعه باشند و یا افراد عادی. ان شاء الله خداوند همه‌ی ما را از شرّ خناسانِ جنّ و انس ـ که در طول تاریخ بوده‌اند ـ نجات دهد.

> **چرا باید سالیانی بگذرد و کسی مانند مرحوم هاشمی در نماز جمعه حضور نیابد و آن بیانات شیوا را نداشته باشد؟ این‌ها ضررهایی است که عده‌ای بدخواه به این امت اسلامی زدند.**

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

کار مرحوم هاشمی در تفسیر، آبروی بزرگی برای حوزه است

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین مهدوی راد

به‌مناسبت فرارسیدن چهلمین روز درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس فقید مجمع تشخیص مصلحت نظام، با حجت‌الاسلام والمسلمین محمدعلی مهدوی راد استاد حوزه و دانشگاه و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران (پردیس فارابی) به گفت‌وگو نشسته‌یم. موضوع گفت‌وگوی ما با دکتر مهدوی راد ـ با توجه به حوزه‌ی تخصصی ایشان یعنی علوم قرآنی و مباحث پیرامون تفسیر قرآن ـ درباره‌ی دغدغه‌ها و کوشش های مرحوم هاشمی در حوزه‌ی تفسیر قرآن و به‌ویژه اثر ماندگار ایشان یعنی «تفسیر راهنما» بود.

مباحثات تشکر می‌کنیم از این‌که فرصتی را در اختیار ما قرار دادید. یکی از خدمات علمی که مرحوم آیت‌الله هاشمی، بحث تفسیری و مجموعه‌ی مجلّداتی است که از ایشان به عنوان تفسیر راهنما منتشر شده است. با توجه به تخصص حضرت‌عالی در علوم قرآنی و بحث تفسیر، اگر صلاح می‌دانید موضوع گفت‌وگو را بر این بحث متمرکز کنیم. هرچند ما در این سلسله‌مباحثاتی که درباره‌ی آیت‌الله هاشمی با برخی بزرگان داشته‌ایم، معمولاً اولین سؤال درباره‌ی نحوه‌ی آشنایی آقایان با مرحوم هاشمی بوده است. آشنایی شما با مرحوم آقای هاشمی به چه صورت بوده است؟

بسم الله الرحمن الرحیم. قاعدتاً اصل آشنایی من با ایشان دیرهنگام بوده است. ما در مشهد طلبه بودیم. ارتباط بنده با مقام معظم رهبری بسیار نزدیک بود؛ به جلسات ایشان می‌رفتم و گاهی در آن‌جا از آقای هاشمی یاد می‌شد. اما اولین مواجهه‌ی جدی من با نام و یاد آقای هاشمی، عکسی بود مربوط به زمانی که رساله‌ی امام(ره) و برخی آثار مرحوم شریعتی و مرحوم طالقانی را به‌صورت مخفیانه پخش می‌کردیم؛ آن عکس را نیز پخش می‌کردیم؛ عکسی بود با یک کادر بسیار جالب؛ بالا عکس امام(ره)، یک طرف عکس مرحوم آقای طالقانی، طرف دیگر عکس مرحوم آقای منتظری و در پایین عکس آقای هاشمی بود. دقیقاً خاطرم هست که عکس ایشان با همین لبّاده‌ای بود که نوعاً می‌پوشیدند. در زیر عکس به سه زبان انگلیسی، عربی و فارسی نوشته بودند که این سه شخصیت را رژیم زندانی کرده و درباره‌ی آن‌ها مطالبی نوشته بود. بعدها که فکر می‌کردم برایم بسیار جالب بود که ایشان یک شخصیت جهانی داشت. درهرحال ما در آن فضا این عکس را نیز به عنوان سند ظلم و ستم رژیم ستم‌شاهی پخش می‌کردیم. این

تقریباً اولین مواجهه‌ی من بود. کمی پس از آن هم در مشهد، به‌طور مخفیانه سرگذشت فلسطین و سرگذشت امیرکبیر را نیز پخش می‌کردم؛ البته مخفیانه‌بودن امیرکبیر کم‌تر بود؛ اما سرگذشت فلسطین به‌دلیل تعهد رژیم شاه به اسرائیل به‌شدت حساسیت‌برانگیز بود؛ عنوانش نیز کارنامه‌ی سیاه استعمار بود.

پس از آن نیز آشنایی با مکتب تشیّع در کنار مکتب اسلام بود. سپس به قم آمدیم و هنگامی که انقلاب پیروز شد من مدتی کارهای اجرایی انجام می‌دادم. از سال ۶۱ یا ۶۲ مرکز مطالعات و تحقیقات - که اکنون پژوهشگاه شده است - در دفتر تبلیغات راه‌اندازی شد. دوستی داشتم به‌نام آقای علیزاده که اولین مدیر مرکز مطالعات و تحقیقات بود. آقایان جعفری گیلانی، عبایی، موسوی تبریزی و... که هیأت مدیره بودند می‌دانستند که آقای هاشمی یک سلسله دفترهای تفسیری دارد. مرحوم هاشمی این را به جاهای متعددی داده بود و دیگر کم‌کم از این‌که این کار انجام شود ناامید شده بود. اولین بار هم که برای این دفترها به ایشان مراجعه کرده بودند، ایشان دفترها را نداده بودند و گفته بودند که من این را برای دوره‌ی بازنشستگی‌ام می‌گذارم. این به آن دلیل بود که آن را مدتی به حزب و مدتی به یک گروه دانشجویی داده بودند.

جزوه‌ی کوچکی که مرحوم آقای دعاگو به نام «مستضعفین و مستکبرین» دارد، از درون‌مایه‌ی این استخراج شده که در حزب انجام شده است. سپس آن‌ها گفته بودند که ما نیرو داریم و انجام می‌شود. ایشان نیز قول داده بودند که یکی از دفترها ـ که هر دفتر ۲۰۰ برگ بود ـ را بیاورند و کار مختصری روی آن انجام دهند تا اگر خوب بود قبول کنند. آقای شیخ حسین علیزاده که بعدها به مشهد رفت، این دفتر را آورد. ما لجنه‌ی کوچکی درست کردیم و مدت کوتاهی روی آن کار کردیم. سپس آن دفتر را بردند و ایشان پسندیده بودند.

> **مرحوم هاشمی می‌گفت: «هرکس درگیر جریان‌های مسائل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی نیست اصلاً قرآن را نمی‌فهمد».**

بهداشت دقیقاً در چه سالی این اتفاق افتاد؟

حدود سال ۶۲.

بهداشت آن لجنه را هم خاطرتان هست که چه کسانی بودند؟

لجنه‌ی اولیه متشکل بود از آقایان ایازی، معادیخواه، موسوی تبریزی، عبایی و بنده.

بهداشت سبک مرحوم آیت‌الله هاشمی در تفسیر چگونه است؟

بین تفسیر ترتیبی و موضوعی است. البته هدف اولیه‌ی ایشان از ابتدا تفسیر موضوعی بوده است. مثلاً در حاشیه‌ی آیه‌ی «وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ» ابتدا می‌نویسند: «یادکردِ تاریخ یهود و برخورد قوم عاد»؛ سپس می‌نویسند: «زندگی و بعثت هود پس از نوح» و... به همین ترتیب ادامه می‌یابد؛ یعنی هرچه که از آیه به ذهنشان می‌آمده است می‌نوشتند؛ آن قسمت از آیه که این مطلب از آن استفاده می‌شود را نیز می‌آوردند تا بعدها این برداشت‌های پراکنده کنار هم گذاشته شوند و یک موضوع را تشکیل دهند. تفسیر راهنما به همین صورت و بسیار فنی به اتمام رسید؛ زیرا ۳-۲ نفر از فاضلان و بزرگواران مانند مرحوم آقای حرّی که سبک نمایه‌زدن را به‌صورت فنی می‌دانستند، آمدند و آن را آموزش دادند. هر آیه و سوره‌ای که تمام می‌شد نمایه می‌شد و نتیجه‌ی آن نمایه‌ها فرهنگ قرآن شده است.

به‌نظر بنده اولین نقطه، ویژگی یا مشخصه‌ی مهم این تفسیر، همان چیزی است که قرآن هم برای آن آمده است؛ یعنی هدایت در ابعاد فردی و اجتماعی زندگی انسان. مرحوم محمدحسین فضل الله می‌گفت: «قرآن برنامه‌ی سلوک فردی و اجتماعی است و به همین جهت در مسیر انقلاب نازل شده و به یک‌باره نیامده است». و به قول مرحوم هاشمی که می‌گفت: «هرکس درگیر جریان‌های مسائل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی نیست اصلاً قرآن را نمی‌فهمد». برای آقای هاشمی و دوستانشان، چگونه‌برنامه‌بودن، چگونه‌راهنمابودن و چگونه‌دستورالعمل بودن

قرآن مسأله بود؛ تلاش کردند که این‌ها را یکی یکی از قرآن استخراج کنند. این مهم‌ترین ویژگی آن است.

مباحثات: خود مرحوم هاشمی را به‌لحاظ ویژگی‌های علمی چگونه می‌بینید؟

هوشمندی، درایت، دقت و تأمل آقای هاشمی بسیار عجیب است. در تاریخ نیز مشخص است که گاهی یک وجهی از شخصیت یک فرد، بر سایر وجوه شخصیتی‌اش سایه می‌افکند. واقعاً جنبه‌ی مبارزاتی و انقلابی آقای هاشمی وجوه دیگر ایشان را پنهان کرده است. هنگامی که ما در مجله‌ی حوزه با ایشان و آقای خامنه‌ای (زمان ریاست جمهوری) مصاحبه کردیم، ابتدا به این دلیل که خراسانی بودیم ـ دوست داشتیم ابتدا مصاحبه‌ی آقای خامنه‌ای را چاپ کنیم؛ اما خود ایشان فرمودند: «شما بیخود می‌کنید! (با همین تعبیر) من چقدر ایشان را دوست دارم؛ ۲۹ سال است که با ایشان زندگی می‌کنم؛ هیچ دوستی مخلص‌تر و به من علاقه‌مندتر از ایشان ندارم؛ بروید مصاحبه‌ی ایشان را چاپ کنید». هنگامی که کار چاپ کردیم گفتند که چقدر کارتان خوب است.

من نمی‌دانستم که مرحوم هاشمی نزدیک دو دوره اصول رفته است! یک دوره‌ی کامل؛ و یک دوره هم نزدیک به اتمام. واقعاً کسی این وجوه شخصیت ایشان را نمی‌داند. یعنی ایشان قطعاً و جزماً یک فقیه ارزشمند، مجتهد و مستنبط به‌معنای واقعی کلمه بوده است. به‌ویژه که آن زمان طور دیگری درس می‌خواندند.

در بحث تفسیرشان ایشان به آیات فقهی توجه خاصی داشتند، به این دلیل که معتقد بودند که فقه، برنامه‌ی زندگی ماست و ما هرچه آن را از درون قرآن استخراج کنیم، مهم‌تر است. در پژوهش جدید ایشان، آیات فقهی قرآن از ۱۲۰۰ آیه گذشته است! ماجرای ارث زنان را هم که این اواخر خود ایشان از قرآن استنباط کردند؛ سپس خدمت مقام معظم رهبری مطرح کردند؛ پس از آن نیز به مجلس رفت و در نهایت هم تبدیل به قانون شد.

> **مرحوم هاشمی نزدیک دو دوره اصول رفته است! یک دوره‌ی کامل؛ و یک دوره هم نزدیک به اتمام. یعنی ایشان قطعاً و جزماً یک فقیه ارزشمند، مجتهد و مستنبط به‌معنای واقعی کلمه بوده است.**

مباحثات: می‌دانیم که یادداشت‌ها و برداشت‌های اولیه در زندان بوده و همان‌طور که فرمودید یک بخش از آن اصلاً بدون هیچ‌گونه منبعی انجام گرفته؛ در مرحله‌ی بعد هم یکی دو تفسیر بوده است. به نظر شما یک نفر چطور می‌تواند بدون داشتن منبع و بدون آنکه بخواهد به بقیه‌ی تفسیرها مراجعه کند، تا این اندازه از آیات قرآن، نظریات مختلف بنویسد؟

در قسمت اول که ایشان در سلول بوده‌اند، تنها کاغذهای ریزی در دست داشتند و آن‌طور که خودشان می‌فرمایند بر اساس آیاتی بوده که حفظ بوده‌اند. در مرحله‌ی دوم هم المیزان و هم مجمع البیان در درست ایشان بوده است. اما بنده فراتر از این‌ها می‌خواهم نکته‌ی مهمی را خدمت شما عرض کنم؛ بارها نیز گفته شده که زبان قرآن، زبان فطرت است و گاهی مفسّر بدون مراجعه به تفسیرهای مختلف، مسائلی را متوجه می‌شود؛ از قضا ممکن است آن مراجعه‌ها حاجب شوند و باعث شوند دیگر آن مسائل را متوجه نشود. آقای هاشمی دو ویژگی داشت؛ یکی این‌که در متن جریان‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مبارزه بوده است و دیگری این‌که حافظ قرآن بوده است. من همیشه تأسف می‌خورم که چرا قرآن را حفظ نکردم؛ اکنون پس از سی‌سال انس با قرآن وقتی به یک آیه‌ای می‌رسم مفاهیمی به ذهنم می‌آید؛ اما آیه‌های آن را به راحتی در ذهنم پیدا نمی‌کنم؛ باید بگردم و آیه‌ها را پیدا کنم. اما مرحوم هاشمی قرآن را حفظ بود و به همین دلیل این‌ها گاهی به ذهنش می‌آمده است. واقعاً هم گاهی تأملات ایشان عجیب است.

استحضار دارید که تفسیر موضوعی دو نوع است؛ نوع اول که مخصوصاً در این سال‌های اخیر رواج دارد این‌چنین است که آیاتی از قرآن را مانند آیات تقوی بگیرید و به قرآن بازگردید؛ نوع دوم این است که ما اندیشه‌های خودمان و یا برآیند فکر بشری را در گشودن گره‌های اجتماعی، سیاسی،

فرهنگی و اقتصادی بگیریم و به قرآن عرضه کنیم؛ یا به تعبیر آقای صدر (رضوان الله علیه) قرآن را استنطاق کنیم؛ این بسیار مهم است و تفسیر راهنما این‌چنین است؛ فرهنگ قرآن بیش‌ترش این‌گونه است. مثلاً درباره‌ی مفهوم «استبداد»؛ شما در قرآن کلمه‌ی و موضوع استبداد ندارید؛ اما ایشان در موارد متعددی از آیات، استبداد و آثار آن از جمله استثمار، ایجاد ترس، استضعاف، ایجاد نظام طبقاتی، تهمت و... را استخراج کرده است؛ یا مثلاً مفهوم آزادی در کجای قرآن آمده است؟ ما کلمه‌ی «حرّیت» در قرآن نداریم؛ اما بخش قابل توجهی از فیش‌های ایشان در مورد اصل آزادی، آثار آن، نبود آن و... است. بنابراین عملاً تفسیر راهنما، تفسیر استنطاقی قرآن است؛ چون از ابتدا در ذهن آیت‌الله هاشمی این بوده است که ما

می‌خواهیم از قرآن استفاده کنیم؟ یعنی با این تأمل، آیات را خوانده و هرچه به ذهنش آمده در حاشیه نوشته است؛ حجم این مطالب ۲۴ دفتر ۲۰۰ برگی شده است.

مباشت آیا در این جا نگرانی از برداشت‌های روشن‌فکرانه به‌وجود نمی‌آید؟ به‌ویژه در مواردی مثل بحث ایشان درباره‌ی آزادی در قرآن که اشاره فرمودید.

طبیعی است که این نگرانی باشد و خود ایشان نیز این نگرانی را داشتند که چیزی به قرآن وصل نکرده باشند که

> **ماجرای ارث زنان را این اواخر خود ایشان از قرآن استنباط کردند؛ سپس خدمت مقام معظم رهبری مطرح کردند؛ پس از آن نیز به مجلس رفت و در نهایت هم تبدیل به قانون شد.**

در جریان مبارزه، یا بعد از آن هنگام ساختن جامعه و پاسخ به مطالبات جامعه، چگونه نباشد. اما همان‌طور که بارها عرض کردم ما پنج طلبه بودیم که غیر از من همه اهل فضل بودند و ما حتی یک مورد از برداشت‌های ایشان را کنار نگذاشتیم.

نکته‌ی بسیار مهمی که می‌خواهم عرض کنم این است که زمانی که امثال مرحوم آیت‌الله هاشمی مبارزه می‌کردند و در زندان بودند، کسی جز خدا را نداشتند؛ فردی که در حال شکنجه و شلاق است و سپس آیه‌ی قرآن را تفسیر می‌کند به چه چیزی فکر می‌کند؟ این اخلاص، یک ویژگی بسیار عجیبی است؛ با اخلاص در همه‌چیز وسعت پیدا می‌شود. این‌ها همه نتیجه‌ی اخلاص آقای هاشمی بود. من قاطعانه می‌گویم که مرکز فرهنگ و معارف قرآن دفتر تبلیغات که ریشه‌ی آن همین‌هاست و هنوز نیز از این آبشخور استفاده می‌کند، مهم‌ترین مرکز مطالعات و پژوهش‌های قرآنی در خاورمیانه است؛ من با کشورهای عربی و مراکزی که قرآن کار می‌کنند ارتباط دارم؛ این از ثمرات اخلاص ایشان بوده است. ما اکنون دو دوره‌ی تفسیر و ده‌ها کتاب در علوم قرآنی و موضوعات قرآنی داریم که از این جا سرچشمه گرفته‌اند.

بنده به اتفاق آقایان عبایی، معادیخواه، موسوی تبریزی و ایازی، یک روز رفتیم خدمت ایشان زمانی که رئیس مجلس بودند

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

و به اصطلاح قدرت داشتند؛ گفتیم این کاری که اکنون به‌صورت تفسیر در حال پیش رفتن است (که بعدها نام آن تفسیر راهنما شد) و نمایه‌های آن زده‌شده، وقتی تمام شود می‌خواهید چه کار کنید؟ حیف است که این کار این‌جا رها شود. گفتند: منظورتان چیست؟ گفتیم پول بدهید برای آن‌که یک کتابخانه‌ای درست کنیم که در جمهوری اسلامی ایران مرکز مطالعات قرآنی باشد. ایشان گفتند: من از ابتدا در ذهنم این بود که یک فهرست موضوعی ناب برای قرآن درست کنم؛ حالا شما این تفسیر راهنما را به یک فهرست موضوعی خیلی مختصر تبدیل کنید و این کافی است. هرکس صحبت‌هایش را کرد. من هم صحبت کردم. ایشان سپس در یک سمت دیگر به آقای عبایی گفته بودند که این طلبه بسیار خوب صحبت می‌کند. سپس برگشتند و گفتند حالا هرچه می‌خواهید بگویید. آن زمان، جنگ بود و ما پول‌هایی از سوریه می‌خواستیم و آن‌ها در پرداخت آن مشکلاتی داشتند و مجبور بودند گاهی به‌صورت غیرنقدی (جنسی) آن را تسویه کنند. در آن زمان آقای اختری ـ خدا حفظش کند ـ در آنجا سفیر بود. ما با آقای ایازی به آن‌جا رفتیم. پول قابل توجهی به ما لیر دادند و ما انبوهی تفسیر خریدیم و کتابخانه‌ی مرکز فرهنگ و مطالعات قرآن به این صورت شکل گرفت؛ آن هم در نتیجه‌ی اخلاص ایشان؛ اکنون شما در هیچ‌جای کشور، چنین چیزی ندارید. ما یک کتابخانه‌ی تخصصی تفسیر و علوم قرآنی داریم که وابسته به آیت‌الله‌العظمی سیستانی است؛ اما کتابخانه است؛ دیگران می‌آیند آن‌جا و استفاده می‌کنند؛ خیلی هم خوب است و کاربرد دارد؛ اما در این‌جا کار پژوهشی در حال انجام است؛ بهترین مکان جهت رصد کردن حمله‌ها و ضربه‌ها به قرآن و پاسخ‌دادن به آن‌هاست.

> **آقای هاشمی هم در متن جریان‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مبارزه بود، هم حافظ قرآن**

مباحثات: به‌عنوان صحبت پایانی اگر نکته‌ای هست بفرمایید.

نکته‌ای را می‌خواهم در کاربرد این فرهنگ عرض کنم؛ من این ادعا را دارم و با هرکس هم بخواهد می‌توانم بحث کنم؛ ذیل این فرهنگ قرآن آمده است: «کلید راهیابی به موضوعات و مفاهیم قرآن کریم». ما فهرست‌های و معجم‌های لفظی از پیش داشتیم؛ بهترین آن نیز «المعجم المفهرس لألفاظ القرآن» است که تا مقداری نیز کار موضوعی برای ما انجام می‌دهد؛ اما معجم معنایی (موضوعی) کارآمدی گسترده‌ای نداشته است. مفصّل‌ترین فرهنگ موضوعی قرآن مجید که ما تا پیش از این کتاب داریم، «المعجم المفهرس لمعانی القرآن الکریم» است. پس از آن به همین فهرست موضوعی که براساس تفسیر راهنماست می‌رسیم. اکنون ۳۴ جلد است که شاید در بازنگری بیش‌تر هم بشود. من به همه می‌گویم هرکس می‌خواهد یک موضوع قرآنی را مطالعه کند بهترین راه آن این است که ابتدا به این‌جا مراجعه کند. دانشجویان بسیاری را به آن ارجاع می‌دهم که راضی بازمی‌گردند. اخیراً یکی از دانشجویان آمد و گفت که من احساس می‌کنم که حضرت اسماعیل(ع) بسیار مظلوم است؛ هیچ‌کس به او توجه ندارد و در سایه‌ی ابراهیم(ع) مانده است. به ایشان گفتم بروید این‌جا را نگاه کنید. پس از مراجعه آمد و با تعجب گفت که چقدر فیش و موضوع در مورد حضرت اسماعیل(ع) دارد. پس، از این نظر مفصل‌ترین کلید راهیابی به موضوعات و مفاهیم قرآن کریم است. از نظر خود تفسیر هم که تفسیر راهنماست. نکته‌ی اول آن همان دغدغه‌هایی است که خود ایشان هم می‌فرمود و ما هم واقعاً غیر از آن را ندیدیم و نکته‌ی دوم آن گستره‌ی حوزه‌ی مفهومی قرآن است؛ آن هم به دلیل آن دیدگاه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی‌ای که ایشان داشت.

حقیقتاً کار ایشان در حوزه‌ی تفسیر و مطالعات تفسیری برکت و آبروی بسیار بزرگی برای حوزه بوده و هست و من مطمئن هستم که این مرکز بر اساس آن اخلاصی که وجود داشت، پیش‌تر می‌رود و کارهای مهم‌تری انجام خواهد داد.

رهبری تضعیف نشود

گزیده‌ای از گفت‌وگوی صریح و بی‌پرده آیت‌الله هاشمی با برخی اعضای جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم

آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی، اواخر بهمن ۱۳۸۵ در سفری به شهر مقدس قم، علاوه بر حضور و سخنرانی در همایش دوسالانه پژوهش برتر در حکومت اسلامی، با مراجع عظام تقلید دیدار کرد و در نشستی خصوصی در منزل آیت‌الله علی مشکینی، به پرسش های برخی اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره دیپلماسی خارجی، وضعیت اقتصاد داخلی و برخی پرسش های دیگر درباره دولت دکتر احمدی‌نژاد پاسخ داد. در ادامه گزیده‌ای از این پرسش و پاسخ مفصل را مرور می کنیم.

از اعضای جلسه: بسم‌الله الرحمن الرحیم. تلقی حضرت‌عالی درباره شرایط بین‌المللی ما و دیپلماسی موجود چیست؟ درباره مشکلات داخلی کشور به خصوص مسائل اقتصادی، احساس می‌شود که روی مردم فشار است و انعکاس بدی درباره دولت و نظام دارد. تلقی شما چیست و چگونه این مسأله را ارزیابی می‌کنید؟

آیت‌الله هاشمی: در مورد اوضاع بین‌المللی و شرایط خودمان، من از مدیریت کشور راضی نیستم. فکر می‌کنم کشور خوب اداره نمی‌شود. در سیاست خارجی از ظرفیت‌مان درست استفاده نمی‌کنیم. پرونده هسته‌ای ما به صورت خطرناکی پیش می‌رود. درباره مسائل داخلی هم، مسائل اقتصادی، سیاسی و همبستگی نیروهای انقلاب دچار مشکل است. ولی من نمی‌خواهم وارد این بحث‌ها شوم؛ چون ممکن است تبعاتی داشته باشد. ولی راضی نیستم.

از اعضای جلسه: با مقام معظم رهبری در این زمینه صحبت فرمودید؟

آیت‌الله هاشمی: بله، با ایشان صحبت‌هایی کرده‌ام. البته مدتی است که صحبت نمی‌کنم. از آن وقتی که ایشان کمی گرفتار کسالت شدند، مایل نیستم احساس ناراحتی کنند. گرچه سرماخوردگی است و چیز مهمی هم نیست. می‌خواهم جلسات ما که با هم حرف می‌زنیم، شیرین باشد. در مورد مسأله گرانی هم که می‌گویید، واقعاً الآن شرایط خوبی نیست و توقعات بالایی در مردم ایجاد شده و نمی‌توان تأمین کرد. خیلی بد است. اثر آن این است که مردم کم‌کم از ما مأیوس می‌شوند.

رئیس جمهور پارسال وعده‌هایی در قم داده است که مسئولان می‌گویند ۱۳ درصد آن وعده‌ها تحقق پیدا کرده است. اگر در همه استان‌ها همین‌طور حساب کنید، چه باید بکنیم؟ البته در بقیه استان‌ها بدتر است؛ چون قاعدتاً در قم بهتر تحقق پیدا می‌کند. مردم چه انتظاراتی از ما دارند و بعد چه می‌شود؟ نگرانی من بیش‌تر این است که به رهبری و ولایت صدمه بزنند. رهبری دولت را پذیرفته‌اند و تأیید می‌کنند و

خوب تحویل می‌گیرند. معمولاً هم ایشان با همه دولت‌ها این کار را می‌کنند. این دفعه شاید نیاز بیش‌تری باشد و بیشتر این کار را می‌کنند. باید فکری کنیم که رهبری آسیب نبینند. جایگاه ولایت از همه امور ما بالاتر است. باید آن جایگاه را نگه داریم. اگر این جایگاه قوی باشد، ما بیاییم، برویم، باشیم یا نباشیم آثاری دارد؛ ولی اگر آن جایگاه آسیب ببیند خیلی سخت می‌شود. من خودم هم مواظبم. مثلاً قبل از انتخابات اعلام کردند لیست فلانی، اما من اعلام کردم که لیستی ندارم و در انتخابات نامزدی ندارم. مواظب بودم تا اتفاقی نیفتد و هنوز هم مواظبم. من کاملاً مواظبم که تعادل را حفظ کنم، هیچ‌وقت در زندگی این‌گونه نبودم که به یک جناح وابسته باشم. طبعاً زادگاه فکری من در این جناح است. من در جامعه روحانیت مبارز هستم. در همین جامعه مدرسین کار ما شکل گرفته است. متأسفانه زوائد این جناح به اصطلاح اصولگرا، به گونه‌ای عمل می‌کنند که آسیب می‌زنند.

از اعضای جلسه: امروز ملت و مملکت به خاطر گرانی‌ها و فسادهای اخلاقی در خطر است. جناب‌عالی باید به این‌ها توجه داشته باشید. البته این وظیفه ما هم هست؛ هم طلاب حوزه علمیه و هم جامعه مدرسین. همه این ویژگی‌ها را باید منعکس کرد و به مردم گفت. اگر رهبر معظم دارای خصوصیت‌های اخلاقی و فکری و بینش سیاسی است و مردم این‌ها را ندانند، او را فردی عادی محسوب می‌کنند. ما وظیفه داریم که از شخصیت جناب‌عالی دفاع کنیم و به مردم هم برسانیم و بفهمانیم و حضرت‌عالی هم اگر چنانچه عده‌ای بدعمل می‌کنند، تذکر بدهید.

> **باید فکری کنیم که رهبری آسیب نبینند. جایگاه ولایت از همه امور ما بالاتر است. باید آن جایگاه را نگه داریم. اگر این جایگاه قوی باشد، ما بیاییم، برویم، باشیم یا نباشیم آثاری دارد؛ ولی اگر آن جایگاه آسیب ببیند خیلی سخت می‌شود.**

آیت‌الله هاشمی: درباره این حرف آخر، در حدی که مفسده‌ای نداشته باشد، دخالت می‌کنم. یعنی در جلسه رسمی و خصوصی، آن‌چه که باید خدمت آقا بگویم، می‌گویم که اعضای دولت یا مجلس یا آقایان می‌آیند و اشکالات کار را می‌گویند؛ اما این‌که علنی از آن‌چه که می‌گذرد انتقاد کنم، با این‌که حرف‌های خیلی جدی‌ای هم هست، فکر می‌کنم مفید نباشد. احتمال می‌دهم اختلاف و دعوا را تشدید کند. امروز اصل برای ما انسجام ملی است و روی این بیش‌تر تکیه می‌کنیم. حرف‌ها را هم به‌طور خصوصی خدمت آقایان می‌گوییم. با این حال من واقعاً نگرانم. من در مجموع همیشه جزو خوشبین‌ترین‌ها بوده‌ام. هیچ‌وقت آینده را بد نمی‌دیدم. احتمال بد را هم کم می‌دیده‌ام. توکل من هم در حد بالایی است. می‌دانم خداوند بندگان خود را تنها نمی‌گذارد. وقتی که خالصانه برایش خدمت می‌کنند، خداوند نمی‌گذارد این‌ها مخذول شوند.

> **امروز اصل برای ما انسجام ملی است و روی این بیش‌تر تکیه می‌کنیم. حرف‌ها را هم به‌طور خصوصی خدمت آقایان می‌گوییم. با این حال من واقعاً نگرانم. من در مجموع همیشه جزو خوشبین‌ترین‌ها بوده‌ام.**

اما می‌دانید احتمال اگر ضعیف هم باشد، ولی محتمل قوی باشد و مسأله بزرگ باشد، ما باید نگران باشیم و برای ما تکلیف‌آور است. احتمالات سخت است. ممکن است همه چیز ان‌شاءالله به خیر و خوشی بگذرد. ما در پرونده هسته‌ای دچار یک دشمن بسیار جدی هستیم، مگر اینکه خداوند دل آن‌ها را بترساند و اقدامی نکنند، وگرنه آن‌ها قطعاً حتی یک رگ وجودشان راضی نیست که ایران غنی‌سازی داشته باشد. چون این را با قدرت ساخت بمب مساوی می‌دانند و فکر می‌کنند ایرانِ مسلّح به سلاح هسته‌ای برای منافع آن‌ها بسیار سنگین است؛ نه این‌که فکر کنند ایران از سلاح استفاده کند، بلکه تکیه به این قدرت می‌تواند جلوی منافع آن‌ها را بگیرد. به‌علاوه می‌ترسند که اشاعه پیدا کند. ایران که هسته‌ای شد، بقیه یعنی عربستان، مصر، ترکیه هم ممکن است این راه را بروند. مسائل عراق بن‌بستی برای آمریکا پیدا کرده که احتمال دارد راه نجاتش را در صدمه زدن به ما ببیند و احتمال آن جدی و قابل تبیین است. ما باید خیلی هوشیار باشیم. من نمی‌گویم ایران در عراق بدعمل می‌کند. انصافاً آقا خودشان دارند هدایت می‌کنند و درست

جلو می‌رود؛ ولی خطر برای ما وجود دارد که ممکن است ما از آن ناحیه آسیب ببینیم.

درباره مسأله تحریم باید بگویم که امروز تحریم جدی در محتوا نیست؛ ولی آثار جنگ روانی در کشور ما خودش را نشان داده است. وقتی خطر تحریم جدی باشد، سرمایه‌گذاری‌ها رو به ضعف می‌رود. مردم صبر می‌کنند، چیزهایی را مخفی می‌کنند، چیزهایی را خارج می‌کنند، چیزهایی را ذخیره می‌کنند. آن‌هایی که لازم ندارند بخرند، می‌خرند و تخریب می‌کنند که حالت بدی است. هزینه واردات ما بسیار سنگین شده است. تقریباً ده درصد گران‌تر جنس وارد می‌کنیم. به دلیل این‌که ریسک بالا رفته است، بیمه‌ها گران‌تر شده و واقعاً داریم خسارت می‌بینیم. هزینه طرح‌هایمان دارد بالا می‌رود. چون خارجی‌ها به تعهدشان عمل نمی‌کنند.

این‌ها را کسی نمی‌بیند. وقتی این‌ها را جمع کنیم، انبوهی از ضرر و خسارت در کشور دیده می‌شود. بیش‌تر این‌ها به همین جنگ روانی و تحریم‌ها مربوط است. اگر در همین سطح هم بماند، می‌توان تحمل کرد. اگر بیش‌تر و تشدید کنند، جای نگرانی است. ما به عنوان کسانی که باید از طرف ملت امانتداری کنیم، آینده ملت و بچه‌هایمان را باید در نظر بگیریم و خیلی باید مواظبت کنیم. مجموعاً که نگاه می‌کنم، پیکر اقتصاد ما در حال خونریزی است و آسیب خواهیم دید.

> **مسائل عراق بن‌بستی برای آمریکا پیدا کرده که احتمال دارد راه نجاتش را در صدمه زدن به ما ببیند و احتمال آن جدی و قابل تبیین است. ما باید خیلی هوشیار باشیم.**

از اعضای جلسه: در مسأله هسته‌ای نظر خاصی دارید؟ آقای لاریجانی در خیلی موارد با شما همفکر و هماهنگ است. در این عرصه نظر خاصی دارید که عمل نمی‌شود؟

آیت‌الله هاشمی: ما از ۲۵ سال پیش انرژی هسته‌ای داشتیم و شروع کردیم و آژانس هم همیشه می‌دانست. این‌گونه نبود که مطلع نباشد. همین آب سنگین در زمان من شروع شد؛ آژانس هم می‌دانست. ما در روسیه شرکت مشاور گرفتیم و تا شرکت مشاور تأیید نکرد، کارمان را شروع نکردیم. پرونده هم همیشه در آژانس داشتیم که می‌رفتیم دفاع می‌کردیم. اما مسأله را تبلیغاتی نکرده بودیم. سیاستی که من دنبال می‌کردم این بود که ضمن این‌که کارمان را ادامه می‌دهیم، روابطمان را با دیگران ضعیف نکنیم؛ یعنی یک عده دشمن پشت سر خودمان قرار ندهیم. جاهایی که باید کارمان بگذرد، بگذرانیم. الآن این‌گونه نیست. عده زیادی دشمن وقتی که پرونده به آن‌جا می‌رود، علیه ما رأی می‌دهند و کار می‌کنند. ما امکانات فراوانی داریم که نگذاریم این قدرت‌ها علیه ما باشند؛ اما داریم برای خودمان دشمن درست می‌کنیم. طوری باید رفتار کنیم که آن‌ها تحریک نشوند.

> **ما از ۲۵ سال پیش انرژی هسته‌ای داشتیم و شروع کردیم و آژانس هم همیشه می‌دانست. این‌گونه نبود که مطلع نباشد. همین آب سنگین در زمان من شروع شد؛ آژانس هم می‌دانست.**

ما از اول تکلیف خود را با اسرائیل روشن کرده‌ایم. اسرائیل را نامشروع می‌دانیم و با او حرف نمی‌زنیم و همیشه هم گفته‌ایم. در مورد آمریکا هم شرط گذاشتیم و گفتیم آمریکایی‌ها نامشروع نیستند، ولی اگر می‌خواهند با ما حرف بزنند، پول‌های ما را بدهند تا ما بنشینیم و با آن‌ها حرف بزنیم. شرطی گذاشتیم و یک شرط منطقی بود. بقیه را هم گفتیم که همه دوست ما هستند و می‌توانیم با هم کار کنیم و کار هم می‌کردیم. فکر می‌کنم که این سیاست خارجی هنوز برای نجات ما از بن‌بست هسته‌ای و مسائل دیگر می‌تواند مفید باشد. آقا هم همیشه در جلسه‌ها می‌گویند که بروید دیپلماسی‌تان را قوی کنید. معمولاً خیلی وارد جزییات نمی‌شوند و می‌گویند راه ما همان دیپلماسی است و باید کاری کرد. در جلسه شورای امنیت، مسئولان دولت، مخصوصاً وزیر خارجه خدمت آقا بودند که گفتند هولوکاست خیلی به ما در سطح جهانی ضربه زد.

از اعضای جلسه: خود آقا هم فرمودند که چه لزومی داشت این حرف گفته شود.

آیت‌الله هاشمی: بله، معمولاً از آقا این‌ها را نقل نمی‌کنم. چیزهای دیگری هم می‌فرمایند؛ مثلاً این‌که اگر این حرف‌ها زده نمی‌شد بهتر بود. مثلاً چه فرقی می‌کند هیتلر صد میلیون آدم کشته باشد؟ اگر می‌توانست بیش‌تر هم می‌کشت.

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

بله؛ شش میلیون یهودی کشته نشدند؛ ولی چند صد هزار کشته شدند؟ خودشان می‌دانند. چرا بیاییم سراین قضیه دعوا کنیم؟ از این حرف‌ها زیاد است. در این شرایط جهانی تضادهای فراوانی وجود دارد که ما می‌توانیم از تضادهایی که در دنیاست، با ظرفیت خوبی که جمهوری اسلامی دارد، درست استفاده کنیم و راه خودمان را برویم. استادی و ورزیدگی و پختگی می‌خواهد.

از اعضای جلسه: امروز کشور درگیر مسأله بسیار مهمی است و آن تضاد داخلی است. تصمیماتی در سطح کلان در مجلس گرفته می‌شود، اما عکس آن پیاده می‌شود و این واقعاً برای مردم ناامیدکننده است. عوامل تضاد کجاست؟ آثار پیداست، ولی دست‌ها نامرئی است. توقعی که از حضرت‌عالی و امثال جناب‌عالی داریم، این است که در این زمینه کمک‌هایی بشود تا آن دست‌های نامرئی شناخته شود. گاه از طرف کسی که مسئولیت شخصی ندارد، این کارها بهتر ساخته است. این مسأله خیلی مهمی است که مردم را زجر می‌دهد. مثلاً درباره زمین، طرحی آوردند که اصلاً قیمت زمین را از ساختمان خارج کنیم. طوری که مردم در خرید زمین مشکل نداشته باشند. یک مرتبه در این وضعیت قیمت زمین بالا رفت. این ضربه بسیار زیادی دارد که اطمینان مردم سلب می‌شود و حالت یأس در بین آن‌ها به وجود می‌آید.

آیت‌الله هاشمی: بد نیست حالا که جلسه خودمانی است، بعضی چیزها گفته شود. اولاً واقعاً دولت مایل نیست ما در کارشان از این نوع دخالت‌ها بکنیم. حتی این‌که روی طرح‌ها و برنامه‌هایشان تحلیل بدهیم و کمک کنیم. من در سفر قبلی که آمده بودم، معمولاً به هرجا که می‌روم، مدیرها می‌آیند و با آن‌ها صحبت می‌کنم و مشکلاتشان را می‌گویند و ما کمکشان می‌کنیم. آقای محتاج که الآن هم اینجا هستند، دعوت کردند که به شورای اداری برویم. با این‌که وقت هم نداشتیم، سفر شب را به تأخیر انداختیم. آقای احمدی‌نژاد به ایشان تلفن کردند و گفتند که چرا گذاشتی؟ لغو کن. البته من خوشحال شدم؛ نه این‌که متأثر شوم. به ایشان گفتم: شما اطاعت کن؛ رئیس شماست و نباید با رئیس خود مشکل داشته باشید. من سعی می‌کنم در کار این‌ها دخالت نکنم.

> **وقتی که خودم می‌دانم داریم بد می‌رویم، نباید به مردم دروغ بگویم. ما نباید خلاف حق حرفی بزنیم. حداکثر این است که سکوت کنم و چیزی نگویم.**

ثانیاً من با مردم صادق هستم. کار خوبی که هست آن را درست جلوه می‌دهم و می‌گویم این این‌طوری است. واقعاً خوب و قانع‌کننده بیان می‌کنم. ولی وقتی که خودم می‌دانم داریم بد می‌رویم، نباید به مردم دروغ بگویم. ما نباید خلاف حق حرفی بزنیم. حداکثر این است که سکوت کنم و چیزی نگویم.

همین مسأله زمین را که شما گفتید و مسأله ده میلیون تومانی که برای مسکن گذاشتند، یا همین وعده‌های استانی که میلیارد میلیارد وعده می‌دهند و نداریم؛ چون اگر داشتیم که می‌دادیم. اگر بخواهم این‌ها را توجیه کنم، ناصادق هستم. مخفی هم نمی‌شود کرد. امروز اطلاعات مردم زیاد است و هر کسی بگوید، حتی رهبری هم بگویند، مردم می‌فهمند و می‌گویند این حرف درست نیست. این‌که من بیرون هستم و بیایم و بگویم، تأثیر ندارد. من سعی می‌کنم در جلسات هر چه بتوانم به دولت کمک کنم. در مجمع همان جایی که لازم است مشکلاتشان را برطرف می‌کنم.

اصل ۴۴ قانون اساسی را رهبری از ما خواستند و ما اصلاح کردیم و ایشان تأیید کردند و چند روز پیش آقا ما را در جلسه احضار کردند. دلم برای آقا سوخت. ایشان فرمودند که من این اصل را که اصلاح کردم، انتظار انقلاب اقتصادی در کشور داشتم. من هم گفتم که من هم از اول این‌طور فکر می‌کردم. در دولت آقای موسوی اختلاف ما با آن‌ها این بود که آن‌ها می‌خواستند امور دولتی شود و ما نمی‌خواستیم دولتی شود. حالا این اصل را این‌گونه طبق عقیده قبلی اصلاح کردیم. قدری مشکلات را گفتند و بعد فرمودند: بعد از گذشت این مدت، نه به رونق رسیده‌ایم و نه به عدالت.

از اعضای جلسه: بنده مصاحبه دیشب شما را به خوبی گوش دادم. آن‌جا که مجری از شما می‌پرسد که با آقا درد دل دارید یا نه؟ فرمودید سابقاً آقا زیاد درد دل داشت؛ حالا من زیاد درد دل دارم. آقای حاج منصور مداح، خیلی توهین می‌کند. علی‌الخصوص به شخص پیغمبر و مخصوصاً در جلسات مقدس زیارت عاشورا. برای ما موجب تأثر است. این آقا

قبلاً هم توهین کرده است. خواهش من این است در آن درد دل‌هایی که می‌خواهید با آقا صحبت کنید، به این موضوع هم لااقل از قول ما اشاره‌ای کنید؛ بلکه ان‌شاءالله این آفت از جلسه مداح‌ها برطرف شود.

آیت‌الله هاشمی: من نمی‌خواهم آقا را در مقابل خودم ببینم که ایشان فکر کنند دارم اعتراضی به ایشان می‌کنم.

از اعضای جلسه: از قول ما بفرمایید.

آیت‌الله هاشمی: ایشان را همین امسال باز به جلسه آقا بردند و برای آقا مداحی کرده است. آقا که می‌دانند این چه وضعی دارد. من نمی‌خواهم طوری بگویم که ایشان احساس کنند من حالت اعتراض به ایشان دارم. خودشان تشخیص می‌دهند که به نحوی باید از او دوری کنند.

> **جلسه ما با آقا خیلی باصفاست. اگر اختلافی هم داشته باشیم، ایشان ولی است و ما باید اطاعت کنیم. اصلاً جای اختلاف نیست. ایشان سلیقه‌ای دارد و ما نمی‌توانیم سلیقه‌مان را به ایشان تحمیل کنیم. ایشان هم به من تحمیل نمی‌کند.**

این را ممنوع کرده بودند و قهر کرده بود که به مسجد ارگ نرود و مدتی نمی‌رفت. بعد خودش گفت آقای محمدی گلپایگانی به من تلفن کرد و گفت: شما چرا نمی‌روید؟ برو. در این شرایط درست نیست به آقا چیزی بگویم.

جلسه ما با آقا خیلی باصفاست. اگر اختلافی هم داشته باشیم، ایشان ولی است و ما باید اطاعت کنیم. اصلاً جای اختلاف نیست. ایشان سلیقه‌ای دارد و ما نمی‌توانیم سلیقه‌مان را به ایشان تحمیل کنیم. ایشان هم به من تحمیل نمی‌کند. چیزهایی که مربوط به امور نباشد، نمی‌گوییم.

از اعضای جلسه: آفتی که کشور ما دچار آن است و متأسفانه خسارات زیادی را تا الآن دادیم، بی‌توجهی به کارشناسی و مدیریت میانی کشور است. به تعداد زیادی از کارشناسان نظام یا بی‌توجهی می‌شود یا جابه‌جا می‌شوند. جداً از این که این‌ها سرمایه‌های نظام هستند و تربیت شده‌اند و هزینه‌های بالایی به آن‌ها اختصاص داده شده است. در سیاست‌های کلان نظام، مجمع تشخیص می‌تواند با اشراف رهبری، حوزه‌هایی را در نظام تعریف کند که دستخوش تغییر نشوند و مشخص باشد که چقدر از مدیران ارشد و سفرا را دولت‌ها می‌توانند عوض کنند. تغییر انبوه مدیران میانی کشور و حتی مدیران کلان، یعنی بی‌توجهی به بدنه کارشناسی و هرز کردن استعداد کشور. این پرونده باید یک بار برای همیشه بررسی شود و بسته شود. ما در دوران آقای خاتمی این خسارت را دیدیم. در دوران آقای احمدی‌نژاد هم داریم می‌بینیم و معلوم نیست این وضع به کجا می‌رسد.

آیت‌الله هاشمی: یکی از بندهایی که در مجمع در حال بررسی است، همین است که با تغییر دولت‌ها، بدنه کارشناسی دولت آسیب نبیند و حدی قرار می‌دهیم. در دنیا هم همین‌طور است؛ کابینه در حد وزیر یا معاون وزیر قابل تعویض است و نباید تغییرات فراوان باشد.

وقتی متمم بودجه پارسال را دولت می‌خواست به مجلس ببرد، ما به رهبری گفتیم که این را خلاف مصوباتمان می‌بینیم؛ چون وابستگی به نفت را اضافه می‌کند و این برخلاف سیاستهای مصوّب رهبری است. چه کنیم؟ آقا به من فرمودند: این دولت تازه آمده و شعارهایی داده و مردم را امیدوار کرده است، شما اگر الآن بخواهید جلوی کارهایش را بگیرید، ممکن است تصوّرات دیگری در آن شود. مدّتی صبر کنید، مهلت بدهید تا این‌ها کارهایشان را انجام بدهند. اگر خوب درآمد که همه راضی می‌شویم و اگر دیدیم دارد مشکل پیدا می‌شود، فکری می‌کنیم. در این یک سال، و بودجه‌ای که امسال به مجلس رفت و متممی که آورده‌اند، با چند مصوبه سیاست‌های رهبری نمی‌سازد، اما به خاطر ملاحظاتی که رهبری داشتند، اقدامی برای جلوگیری نکردیم تا ببینیم بعداً باید چه کنیم. من اگر الآن بخواهم اقدامی بکنم، از طریق رهبری می‌کنم و از طریق دیگر مصلحت نمی‌بینم وارد شوم.

از اعضای جلسه: همان‌طور که حضرت‌عالی فرمودید در حفظ و حمایت از رهبری همه باید کوشا باشیم. الآن دغدغه‌ای بین دلسوزان نظام، انقلاب وعلاقمندان به رهبری هست که درباره مسافرت‌های هیأت دولت و توقعاتی است که بالا می‌رود؛ چراکه تنها ۱۳ درصد وعده‌ها در قم اجرا شده و شاید در استان‌های دیگر، از این هم کمتر باشد.

حضرت‌عالی فرمودید که مردم مأیوس می‌شوند. این حمایت همه‌جانبه‌ای که الآن مقام معظم‌رهبری از این دولت دارند، همه دولت‌ها را حمایت می‌کردند و می‌گفتند وظیفه خود می‌دانم، اما نسبت به این دولت حمایت‌های بالایی دارند. اگر مثلاً این دولت لطمه بخورد، مسأله مهمی نیست. اما خوف ما این است با این حمایتی که می‌کنند، لطمه به رهبری بخورد. چه تدبیری می‌شود؟ این سفرها حتماً برکات و آثاری دارد؛ اما تبعاتی که ممکن است بعد پیدا کند و این تبعات مردم را مأیوس کند و توقعات مردم برآورده نشود، لطمه به رهبری است. خیلی‌ها به ما می‌گویند شما به آقا برسانید؛ ولی ما که نمی‌توانیم. خود حضرت‌عالی در این جهت نظری دارید؟ صلاح می‌دانید خدمت آقا صحبت شود یا صلاح نمی‌دانید؟

آیت‌الله هاشمی: صلاح می‌دانم که صحبت شود؛ ولی این‌که خود من صحبت کنم، بحث دیگری است. به‌علاوه این‌طور حس می‌کنم که رهبری احساس کرده‌اند که دولت مخالفان قوی‌ای دارد و خواسته‌اند با این حمایت‌هایی که می‌کنند، نگذارند دولت آسیب کلی ببیند؛ چون وقتی دولت آسیب کلی ببیند و نتواند کار کند، همه ما متضرر می‌شویم و دودش به چشم همه ما می‌رود. این‌که به رهبری گفته شود؛ هر کسی هر رابطه‌ای دارد و به هر شکلی می‌تواند به ایشان بگوید. من خودم روی جهاتی نمی‌خواهم در این مسأله خیلی دخالت کنم.

نکته‌ای که به همه شما مربوط می‌شود و من باید بگویم این است که همه نظام و دولت‌ها در گذشته به خاطر ارتباطشان با روحانیت و تقویت روحانیت، بهره‌های زیادی می‌گرفته‌اند. الآن رابطه دولت به خصوص با روحانیت تضعیف شده است. این‌که الآن مراجع دولت را نمی‌پذیرند یا چیزی نمی‌گویند، مسأله بی‌سابقه‌ای است. در زمان دولت‌های غاصب قبلی هم این مقدار بین مراجع و دولت‌ها فاصله نبود. دوستان دولت و کسانی که با آن‌ها هستند، باید این موارد را بگویند و رنجیدگی آقایان را برطرف کنند؛ آقایان هم ملاطفت کنند. خوب نیست حوزه و مراجع و بزرگان با دولت نباشند؛ این آسیب می‌زند.

> **همه نظام و دولت‌ها در گذشته به خاطر ارتباطشان با روحانیت و تقویت روحانیت، بهره‌های زیادی می‌گرفته‌اند. الآن رابطه دولت به خصوص با روحانیت تضعیف شده است.**

از اعضای جلسه: حضرت‌عالی پیشنهادی دارید؟

آیت‌الله هاشمی: خودتان ابتکار کنید. من هم نمی‌دانم چه باید بکنم. البته من خودم هم از همان حرف‌ها رنجیده‌ام؛ ولی فکر می‌کنم باید راهی پیدا کرد.

از اعضای جلسه: بنده به سهم خودم، به نمایندگی از جمع می‌روم و تمام تلاشم را می‌کنم.

آیت‌الله هاشمی: شما را می‌دانم؛ دیگران را می‌گویم.

از اعضای جلسه: جایگاه مرجعیت را همه ما می‌شناسیم. تمام تلاشمان را هم به‌کار برده‌ایم، اما متأسفانه تا الآن موفقیتی حاصل نشده است. حتی این دفعه که قرار بود ایشان بیاید، التماس کردیم که شما فقط به دیدن مراجع بیاید. گفتیم این از هر سفر استانی برای شما و نظام مهم‌تر است. گفتم من به عمرم برای مسائل مادی به هیچ‌کس التماس نکرده‌ام؛ اما این‌جا به‌عنوان یک طلبه التماس می‌کنم. بیش‌تر از این ما چه کاری می‌توانیم بکنیم؟

آیت‌الله هاشمی: ایشان باید بفهمند که روحیات مراجع به مقلّدان آن‌ها منتقل می‌شود؛ یعنی اگر مقلدین مراجع بدانند که نظر مرجع تقلیدشان این است، خیلی اثر منفی و عمیق روی روحیات مردم می‌گذارد. آن‌ها نباید منتظر باشند که روحانیت و مراجع شکست بخورند. ما کوچک نمی‌شویم که از مراجع عذرخواهی کنیم. چه عیبی دارد؟ یک مرجع تقلید استاد ماست. بروند و عذرخواهی کنند و بگویند که ما اشتباه کردیم. چه ضرری می‌تواند داشته باشد؟ بالاخره دوستانی مثل آقای کعبی و بعضی از آقایان، آشنایی بیش‌تری دارند. یک مدتی مسأله را پی‌گیری کنند.

از اعضای جلسه: همه آقایان مأیوس هستند.

آیت‌الله هاشمی: اشتباهی شد که باید رفع شود. تا کی می‌خواهد ادامه داشته باشد؟

- منظور آقای بروجردی از حاشیه بودن فقه شیعه بر فقه اهل سنت چه بود؟
- سید جلال آشتیانی نقطه‌ی تبلور یک نحوه هستی بود

منظور آقای بروجردی از حاشیه‌بودن فقه شیعه بر فقه اهل سنت چه بود؟

گزارشی از کمیسیون اول پیش کنگره نکوداشت آیت‌الله‌العظمی بروجردی

سید حسین میرخلیلی

پیش نشست نکوداشت آیت‌الله‌العظمی بروجردی (ره) که مقدمه‌ای برای کنگره بین‌المللی نکوداشت این عالم برجسته است، در قالب چهار کمیسیون علمی به همت انجمن اصول فقه حوزه علمیه قم و مسئولین کتابخانه آیت‌الله بروجردی برگزار گردید. کمیسیون فقه با سخنرانی حضرت آیت الله سیدمحمدجواد علوی بروجردی (نوه‌ی آیت‌الله‌العظمی بروجردی) آغاز گردید. بحث ایشان درباره‌ی نگاه آیت‌الله بروجردی بود به این مساله که آیا فقه شیعه حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت است؟ مباحثات گزارش مبسوط این کمیسیون را تقدیم خوانندگان عزیز می‌نماید.

مقدمه

انجمن اصول فقه در اسفند ماه ۱۳۹۰ تأسیس گردید و از ابتدا رهنمودهای مراجع عظام تقلید، مقام معظم رهبری و اساتید ملاک عمل این انجمن بوده است. انجمن اصول فقه در همه زمینه‌های اصولی (نقد و بررسی مسائل علم اصول، کاربردهای قواعد اصولی، اصول فقه مقارن، تاریخ علم اصول و فلسفه علم اصول) فعالیت‌های بسیاری داشته است. یکی از فعالیت‌های مهم این انجمن، برگزاری نکوداشت بزرگان حوزه است. در این راستا، سال ۱۳۹۴، هیئت مدیره انجمن اصول فقه حوزه، برگزاری نکوداشت عالم پرآوازه، فقیه اصولی، رجالی سترگ، شخصیت کم‌نظیر عالم تشیع، شکوه مرجعیت، حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی را تصویب نمود. شخصیتی که به فرموده مقام معظم رهبری در زمان بسیار حساس و پرتلاطم آن روزگار، حوزه علمیه قم را برای ایجاد انقلاب شکوهمند اسلامی توسط بزرگ‌مرد تاریخ حضرت امام خمینی آماده نمود. شخصیت عظیمی که امام در نامه‌ای به آیت‌الله‌العظمی شیخ مرتضی حائری درباره‌ی ایشان می‌نویسد: «آیت‌الله بروجردی همانند شیخ طوسی است» و به ایشان سفارش فرمود که از نجف به قم بیاید.

مباحث آیت الله علوی بروجردی

پیش از ورود بحث، نکته شبهه برانگیزی که مکرر و به صور مختلف از مرحوم آقای بروجردی نقل می‌شود که ایشان گفته‌اند «فقه شیعه حاشیه‌ای بر فقه سنی است» را مطرح می‌کنم. طبیعتاً ظاهر این کلام قابل قبول نیست؛ چون شکل‌گیری و تدوین فقه سنّی به‌وسیله ائمه اربعه اهل تسنن است و فقه شیعه در دوران امام باقر و امام صادق علیهماالسلام مرحله اوج خود را طی کرده است. پس مراد و مقصود ایشان چیست؟ چه چیزی را می‌خواستند بیان نمایند؟ چون به صور مختلف از ایشان نقل می‌شود و

برخی از عزیزان هم همین ظاهر کلام را اخذ می‌کنند.

مرحوم آقای بروجردی نظریه خاصی در این‌جا داشتند که آثار بسیار زیادی در مقام استنباط و اجتهاد دارد؛ ایشان می‌فرمودند: رسول اکرم(ص) در دوران خودشان فقه را برای مردم تبیین فرمودند. بعضی از این فروع در قرآن کریم آمده؛ اما اکثر این‌ها در قرآن نیامده؛ بلکه به‌وسیله خود پیامبر اکرم(ص) برای مردم تبیین شده است. آن‌چه که بعداً به معنای سنت پیغمبر اکرم(ص) به‌عنوان یك مستند برای ما در مقام استنباط به‌کار می‌رود، همین مطالبی است که پیغمبر فرموده‌اند؛ که شامل همه آن چیزهایی است که ضرورت داشت مردم بدانند و عمل بکنند. به عبارت دیگر، بعضی از این احکام بعداً بیان شده‌اند و به فرمایش صاحب کفایه احکامی هستند که فعلیتشان بعد از ظهور حضرت است. لذا آن‌چه که پیغمبر اکرم(ص) تبیین فرمودند، همان چیزی است که آن زمان لازم بوده است مردم بدانند و به آن عمل کنند. بنابراین ذهنیت مردم از احکام دین، همان مواردی بوده که رسول خدا(ص) تبیین فرمودند. در زمان امیرالمؤمنین، امام مجتبی و امام حسین علیهم السلام، یک‌سری اجتهاداتی از سوی خلفا صورت گرفت که البته وسیع و زیاد نبود. مرحوم شرف‌الدین در کتاب النص و الاجتهاد مقداری از این‌ها را بیان فرمودند. فی الجمله مشخص بود که خلیفه به‌عنوان خودش در مقابل پیامبر تصرف می‌کند؛ از قبیل تصرف در نماز تراویح، تصرف در اذان و... اما از اواخر دوران امام سجاد(ع)، مردم نسل‌شان تغییر پیدا کرد؛ صحابه کم شدند؛ تابعین پیدا شدند و ذهنیتی که همه مردم از احکامی که پیغمبر(ص) عنوان فرموده بود کم‌رنگ شد و در این وضعیت، فقها و قضاتی که همه حکومتی بودند، پیدا شدند. مردم به این‌ها مراجعه می‌کردند و این‌ها نیز جواب مسائل فقهی را می‌دادند و چون در نظر بسیاری از مردم، این فتوا با ذهنیتی که از زمان پیامبر مانده بود، منافات داشت، این‌ها گاه اختلاف پیدا می‌کردند و در یک مسأله احکام متعددی گفته می‌شد. همان زمان بود که بحث تخطئه و تصویب در کلام عامه شکل گرفت؛ این مسأله مطرح شد که حکم‌الله واقعی یکی است؛ پس چطور این فقها، انظار متعدد دارند؟ پس این موضوع مطرح شد که خداوند حکم‌الله واحد ندارد و حکم خداوند به تعداد انظار مجتهدین است. خود آقای بروجردی نیز در اصول‌شان چند جا به این مطلب اشاره می کنند که «تصویب باطل است، اما اجماع قابل استدلال و استناد برای بطلانش نیست؛ چون اجماع در مسأله فقهی نیست؛ بلکه در مسأله کلامی است».

> **شکل‌گیری و تدوین فقه سنّی به‌وسیله ائمه اربعه اهل تسنن است و فقه شیعه در دوران امام باقر و امام صادق علیهماالسلام مرحله اوج خود را طی کرده است.**

وقتی که این تفاوت پیدا شد، در آن زمان مردمی که اهل دقت بودند، به ائمه اهل بیت(ع) و امام سجاد(ع) مراجعه می‌کنند و این مسأله در زمان امام باقر و امام صادق علیهماالسلام اوج پیدا می‌کند. بنابراین نظر ایشان این بود که در غالب روایاتی که از ائمه(ع) سوال شده است، پیش زمینه‌ای وجود دارد و آن، آرائی است که فقهای عامه و قضات عامه در مسائل مطرح کرده‌اند. آرائی که با ذهنیت مردم و ذهنیت باقیمانده از زمان رسول خدا(ص) تنافی نداشته، کم‌تر مورد سوال واقع می‌شده و احکامی که تنافی داشته بیش‌تر. بنابراین وقتی راوی از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام سؤال می‌کرده، ناظر بوده به فتاوی خلافی که از ناحیه علمای عامه عنوان می‌شده است.

آقای بروجردی می‌فرماید: عمده مستند در فقه خودمان، روایات ائمه(ع) است؛ اما به این نکته توجه داشته باشیم که این روایات به همین سادگی قابل استدلال و استناد نیستند و فقیه لازم است پیش‌زمینه این روایات ـ که از آن به شأن صدور تعبیر می‌شود ـ را بداند؛ این‌که آیا سؤال راوی، هیچ پیش‌زمینه‌ای ندارد یا این‌که راوی بر اساس زمینه قبلی سوال

> **در غالب روایاتی که از ائمه(ع) سوال شده است، پیش زمینه‌ای وجود دارد و آن، آرائی است که فقهای عامه و قضات عامه در مسائل مطرح کرده‌اند.**

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

می‌کند. برای رسیدن به این مهم، آرای اهل تسنن، فقها و قضات عامه در آن عصر باید دیده شود. در این جا دیگر فتوای ابوحنیفه و مالك مناسب و کارآمد نیست؛ بلکه باید نسبت به آرای پیش از این‌ها ـ که عمدتاً فقها و قضات عامه‌ی هم‌زمان با امام سجاد(ع) و قبل از آن و اوائل امام باقر(ع) هستند ـ اطلاع داشته باشیم.

پس نظریه‌ی ایشان این است؛ و لذا فقه شیعه حاشیه بر فقه عامه است؛ و منظور از حاشیه معنای مصطلح آن نیست؛ منظور این است که اگر کسی بخواهد فقه شیعه را متوجه بشود باید این پیش‌زمینه را در نظر بگیرد و آرای فقهایی که خلاف آن امر مرتکَز بازمانده از زمان رسول خدا(ع) عنوان می‌کردند را بداند. این‌که اسم این قضیه را حاشیه‌بودن فقه شیعه بر فقه سنی بگذاریم، خیلی تعبیر خوبی نیست. بسیاری خیال می‌کنند که آغاز فقه سنی از زمان ائمه اربعه بوده؛ در حالی که قبل از این‌ها هم بوده است.

> **اگر کسی بخواهد فقه شیعه را متوجه بشود باید این پیش‌زمینه را در نظر بگیرد و آرای فقهایی که خلاف آن امر مرتکَز بازمانده از زمان رسول خدا(ع) عنوان می‌کردند را بداند.**

اختلاف هم زیاد بود و حکومت مداخله کرد و این چهار مذهب را انتخاب کرد. لذا در این‌جا ناچاریم این پیش‌زمینه را در نظر بگیریم.

البته استنباط بر این اساس کار ساده‌ای نیست. استنباط براساس مکتب نجف (ضمن احترام به اعاظم و بزرگان آن) که ما به آن فقه فنی یا فقه اصولی می‌گوییم و اوجش در فقه مرحوم آیت‌اللّه‌العظمی خویی متجلی هست، ساده‌تر است؛ یعنی این روایات را می‌بینیم و بر اساس مبانی‌ای که در اصول داریم، اعمال می‌کنیم.

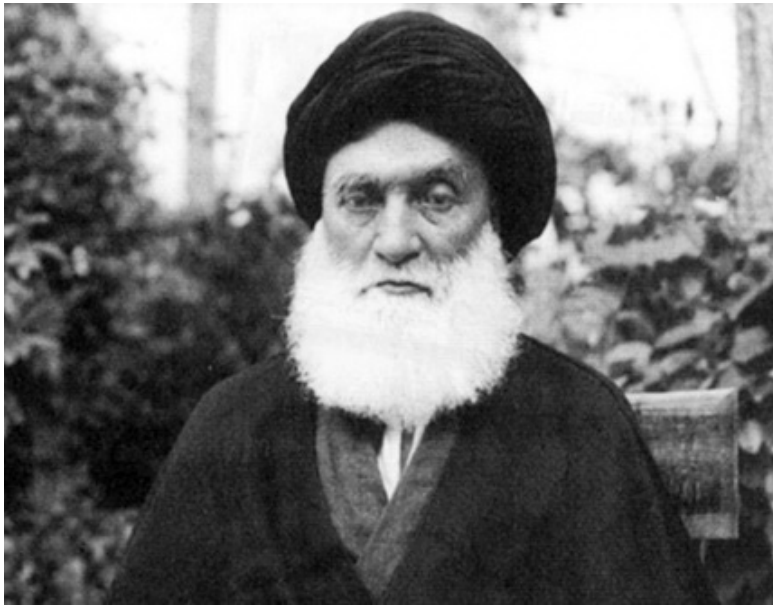

اما براساس نظریه مرحوم آقای بروجردی، نیاز به تتبّع است. ما باید آرای فقهای عامه قبل از این ائمه اربعه (مالک، ابوحنیفه و...) را به دست بیاوریم و یکی از مشکلات این جاست؛ علت این‌که روش ایشان به‌طور اساسی به وسیله شاگردان‌شان یا فقهای بعد دنبال نشد همین مشکل‌بودن آن است؛ چون تتبع وسیعی می‌طلبد. ما به همه آرای این فقها در عصر قبل از ائمه اربعه دسترسی نداریم. یکی از منابع بسیار مهم برای ما کتب مرحوم علامه حلی است. علامه حلی کتاب‌های زیادی از این فقهای عامه در اختیار داشته است؛ لذا وقتی در کتاب‌های مختلف مسائل را مطرح می‌کند، کم و بیش به آرای این فقها نیز اشاره می‌کند. نظر مرحوم آقای بروجردی این بود که وقتی ما خودمان دسترسی مستقیم پیدا نمی‌کنیم، به نقل مرحوم علامه اعتماد کنیم. علامه حلی هم آن‌قدر تتبّعش وسیع بوده است که چند سال پیش که مؤسسه آل‌البیت کتاب تذکرة الفقهاء از علامه حلی را می‌خواست تحقیق بکند، مصیبت داشت؛ چون بسیاری از این آرای فقهای عامه از کتبی نقل شده بود که الآن در اختیار ما نیستند یا از بین

رفته‌اند. آن زمان علام حلی رئیس بوده و این کتاب‌ها را در اختیار داشته است. حتی استاد بزرگوارمان حضرت آقای وحید خراسانی حفظه‌الله و روحی فداه در درس عنوان می‌فرمودند که ما برخلاف مرحوم آقای خویی به توثیقات علامه اعتماد می‌کنیم؛ ولو علامه مثل شیخ طوسی یا نجاشی قریب نیست و دور است؛ اما آن اسباب شهادت در کتب (اگر قول رجالی را از باب شهادت بگیریم)، به ایشان رسیده است. مرحوم آقای خوئی این جهت را نفی می‌کنند، ایشان اصرار داشتند و استدلال‌شان هم این بود که علامه رئیس بوده و غیر از ریاست، مرجع هم بوده است و از همه جا برای ایشان کتب مختلف می‌آوردند. این مطلب از تتبعی که در کتاب‌ها دارد پیداست. به هرحال ما این آرای را می‌توانیم لااقل تا آنجایی که ممکن است، به‌دست بیاوریم. لذا اگر ما مستقیماً به روایات مراجعه کنیم بدون این‌که به پیش‌زمینه نظر داشته باشیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم آن چیزی که اهل بیت(ع) در این روایات می‌خواستند تبیین بفرمایند را فهمیده‌ایم. این نکته اصلی مرحوم آقای بروجردی در نظریه‌شان است.

حال سؤال این است: ثمره دانستن شأن صدور روایات در فقه و مقام استنباط چیست؟ اثرش در فقه این است که در مقام استنباط و استدلال تا روایتی اطلاق یا عموم دارد، فوراً اطلاق را اخذ نکنیم و به آن اطلاق بخواهیم استناد کنیم. خیلی از این اطلاق‌ها به آن زمینه قبلی انصراف دارند و این در استنباط خیلی کارآمد است.

«براساس نظریه مرحوم آقای بروجردی، نیاز به تتبّع است. ما باید آرای فقهای عامه قبل از این ائمه اربعه (مالک، ابوحنیفه و...) را به دست بیاوریم.»

این نظریه آثار زیادی دارد؛ انصراف موضوع پیدا می‌کند. بعضی بزرگان انصراف را دعوایی بی‌پدر و مادر می‌دانند. اما مرحوم آقای خویی، انصراف را دائر مدار تشکیک در صدق می‌داند؛ و می‌شود ضابطه برایش تعیین کرد. ما نیاز پیدا می‌کنیم. یک قدری شکل استنباط تغییر می‌کند. باید توجه داشته باشیم این‌طور نیست که همه این روایات، اطلاقی که دارند را در همه‌جا به کار بگیریم و از آن پیش‌زمینه غافل باشیم. طبیعتاً اگر برای آن تعبیر بهتری از حاشیه وجود داشته باشد، بهتر است که حاشیه نگوییم. آن‌چه عرض شد، نظریه‌ی آقای بروجردی بود؛ نظریه‌ای که مورد شبهه واقع شده است و ایشان به آن ملتزم بودند و در فقه‌شان به‌کار می‌بردند. تقریراتی که از ایشان هست، نه به‌طور کامل، اما فی‌الجمله، در بسیاری از موارد این معنا را نشان می‌دهد.

«ثمره دانستن شأن صدور روایات در فقه این است که در مقام استنباط و استدلال تا روایتی اطلاق یا عموم دارد، فوراً اطلاق را اخذ و به آن استناد نکنیم.»

یك مشکلی که ما در مورد مرحوم آقای بروجردی داریم این است که از ایشان آثار کمی در دست است؛ یعنی نوشته فقهی مستقیم نداریم. ما در طول این مدت فقط یك کتاب مهور پیدا کردیم که چاپ شد و حاشیه‌ای بود بر مهور جواهر و شرایع. کتاب خوبی است و تتبّع دارد؛ اما آثار فقهی نداریم. لذا امر منحصر است در تقریراتی که از ایشان وجود دارد. در آن تقریرات هم ـ با حفظ احترامی که برای صاحبان‌شان قائلیم ـ آن‌گونه که باید و شاید این معنا متجلی نیست.

علتش هم این است که تقریرنویسی در قم مثل نجف نبوده است؛ مثلاً میرزای نائینی، مقررهای بزرگی مانند آقاشیخ محمدعلی کاظمینی و مرحوم آقای خوئی داشتند. ما این نحوه تقریرنویسی و فرهنگ بالای تقریرنویسی را در قم نداشتیم. این برای ما مشکلی است. بنابراین پی‌بردن به این جهات کار می‌طلبد.

درباره‌ی نظرات رجالی ایشان ـ که بعداً در کمیسیون رجال به‌طور تفصیلی عرض خواهم کرد ـ ما خیلی تلاش می‌کنیم که این نظرات رجالی لااقل در اختیار قرار بگیرد. الان جامع احادیث شیعه که با معماری ایشان تنظیم شده در اختیار همه نیست؛ مجلداتش در بازار موجود نیست. یک طبع اینجا و یك طبع هم در بیروت خورده است. ما الآن در مؤسسه مرحوم آقای بروجردی مشغول کار بر روی آن هستیم. ان‌شاءالله تمام بشود و به‌صورت وسیع عرضه کنیم. به‌هرحال این آثار در اختیار نیست.

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

◆ حجت‌الاسلام والمسلمین رضا اسلامی

حجت‌الاسلام رضا اسلامی دبیر این پیش کنگره، پس از مباحث آیت‌الله علوی بروجردی بیان داشت که این نکوداشت در مرحله مقدماتی است که مقالات در کمیسیون‌ها ارائه می‌شود و زمینه لازم برای برگزاری نشست اصلی با حضور اندیشمندان کشورهای دیگر، فراهم می‌شود. ایشان در ادامه ضمن برشمردن مقالاتی که به این کنگره ارسال گردیده بود، چهار مقاله را جهت ارائه انتخاب نمود که طرح بحث این مقالات بدین شرح است:

۱. «معالم الذوق الفقهی لدی المرجع الظاهر السید بروجردی»؛ استاد سیدریاض حکیم

هدف از این مقاله توجه به ذوق فقهی آیت‌الله برووجردی است که در بحث‌های مختلف کم‌تر به این موضوع پرداخته شده است؛ مثلاً ایشان با همان ذوق فقهی خود ثابت می‌کند که وصیت ایقاع است؛ نه عقد. نکاتی که در روایات نیست و بلکه ایشان با ذوق خود آن را بیان می‌کند. همچنین به عوامل سخت شدن تحصیل ملکه اجتهاد در پنج مورد در مقاله اشاره شده است؛ مواردی چون: پیشرفت جوامع بشری؛ لوازم حصول ملکه اجتهاد؛ اتیان نافله در اول وقت فریضه؛ و... .

۲. مقاله « قبله‌شناسی از دیدگاه آیت‌الله بروجردی»؛ حجت الاسلام والمسلمین محمدحسن زمانی

آیت‌الله بروجردی در مسأله قبله‌شناسی با صاحب‌عروه، هم‌گام هستند؛ فقط حاشیه مختصری دارند که روح آن نیز به هر دو یکی بودن بازگشت دارد. قبله‌شناسی یکی از مسائل عامه تمام مسلمانان در کره زمین است. دقیق‌ترین و بهترین راه برای قبله‌شناسی، از راه مثلثات کروی و کرات و هندسه فضایی است که در تمام دنیا جوابگوست؛ چون قبله‌شناسی امری مرتبط به فضا و زمین است. بنده این مقاله را نوشتم تا امروزه با مسائل جدیدی که دنیا با آن ارتباط دارد بحث کنیم؛ فرمول‌های هندسی را استخراج کردم و برای تسهیل در فهم، روایات را نیز به‌کار گرفته‌ام.

> **مشکلی که ما در مورد مرحوم آقای بروجردی داریم این است که از ایشان آثار کمی در دست است؛ یعنی نوشته فقهی مستقیم نداریم.**

۳. «میراث الازواج عند السید البروجردی»؛ استاد شکوری

آیه ۱۳ سوره نساء که مربوط به ارث زوجه هست، از این جهت که چه مقدار از مال زوج به زوجه می‌رسد اطلاق دارد. البته در اطلاق آیه برخی آقایان حرف دارند. نوشتن مقاله در این زمینه جرأت و جسارت می‌خواهد. البته علمیت مرحوم بروجردی فوق آن است که کسی بخواهد مسأله را خدشه‌دار کند. صرف نظر از آرای معاصرین، وقتی بحث ارث زوجه را ملاحظه می‌کنیم، آیه اطلاق دارد؛ و البته برخی در اطلاق آن تشکیک کرده‌اند. کم‌تر کسی را پیدا می‌کنیم که نسبت به ارث زوجه، قائل به این باشد که از تمام اموال زوج به زوجه ارث می‌رسد؛ مگر ادعایی که از سوی علامه نسبت به قول ابن جنید، مرحوم سلار و قاضی نعمان و... شده است. مرحوم بروجردی به قول سلار اشاره نمی‌کند. بنابراین دو نفر باقی می‌مانند. ادعای اجماع در این مسأله که زوجه در تمام اموال از زوج ارث نمی‌برد، مسلم است.

۴. «کثیرالسفر و مشابهات آن جهت وجوب نماز تمام و روزه در سفر از دیدگاه آیت‌الله بروجردی»؛ استاد تعظیمی‌فر

مقاله درباره این است که عنوان کثیرالسفر که در کلمات بزرگان مطرح می‌شود برای حکم وجوب قصر صلاة و افطار صوم، آیا این عنوانی است که از روایات فهمیده می‌شود یا عنوان دیگری هست. در مقاله بحث کرده‌ایم که قدما چه عناوینی استفاده می‌کردند و دیگر این‌که در روایات چه استفاده می‌شده است. در مجموع روایات، ده عنوان به‌دست می‌آید: مکاری، جمّال، کری، راعی، اشتقان و... و همچنین دو تعلیل در روایات معتبره. از تراث مکتوب برمی‌آید که نوعاً این عنوان از شروط قصر آمده: «ان لا یکون سفره اکثر من حضره». این عنوان و تعبیر در اکثر و بلکه موارد زیاد نزدیک به تمام آمده است. مرحوم بروجردی با مبنایی که در مسائل اصلی شهرت حجت است و در مسائل تفریعی حتی اجماع هم حجت نیست، این مسأله را باز می‌کند.

گزارشی از مراسم بزرگداشت سید جلال‌الدین آشتیانی

سید جلال، نقطه‌ی تبلور یک نحوه هستی بود

عصر روز یکشنبه، هفدهم بهمن ماه سال ۱۳۹۵، دویست و هشتاد و یکمین شب از سلسله شب‌های بخارا به زنده‌یاد سید جلال‌الدین آشتیانی اختصاص داشت. این جلسه که به همت مجله بخارا، بنیاد موقوفات دکتر افشار، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی و انتشارات گاندی کانون زبان فارسی برگزار شد، میزبان استادان و سخنرانانی چون مهدی محقق، داریوش شایگان، غلامحسین ابراهیمی دینانی و نصرالله پورجوادی بود. متن حاضر، گزارشی است از سخنان ایرادشده در این جلسه.

علی دهباشی

به‌دنبال انتشار ویژه‌نامه زمستانی مجله بخارا که به یاد استاد آشتیانی منتشر کردیم، این شب را برگزار می‌کنیم. آن‌چه به‌عنوان میراث معنوی از ایشان باقی مانده، کتاب‌هایی است که حاصل بیش از نیم‌قرن مطالعات و پژوهش‌های ایشان درباره جهان وسیع فلسفه اسلامی است.

احیای سنت فکری اسلامی و نشر آثار فلاسفه کار بزرگی بود که به همت استاد آشتیانی انجام گرفت. امروز پژوهشگری نیست که در حوزه فلسفه اسلامی، به‌ویژه در یک قرن اخیر، در هر جای دنیا بخواهد تحقیق و مطالعه کند و از مراجعه به کتاب‌های استاد آشتیانی بی‌نیاز باشد.

ویژگی دیگر استاد که زبانزد خاص و عام است، وارستگی و حقیقت‌جویی ایشان است که استادان ارجمندی که امشب در جایگاه سخن قرار خواهند گرفت و سوابق چندین و چندساله الفت و دوستی و مباحثه با ایشان را داشته‌اند در این باب حق مطلب را ادا خواهند کرد.

مهدی محقق

دوستی من با مرحوم استاد سید جلال‌الدین آشتیانی به سال ۱۳۲۳ش برمی‌گردد و آن وقتی بود که من در مدرسه سپهسالار قدیم در خدمت فیلسوف بزرگ ایران، مرحوم آقا میرزا مهدی آشتیانی درس می‌خواندم و مرحوم آشتیانی هم در همان درس شرکت می‌کرد. در قزوین به درس آیت‌الله قزوینی و در تهران هم به درس آقامیرزا مهدی آشتیانی می‌آمدند. آقامیرزا مهدی آشتیانی به «فیلسوف شرق» معروف بودند و در وقف‌نامه مدرسه سپهسالار قدیم آمده بود که بزرگ‌ترین فیلسوف ایران بایستی در آن‌جا تدریس کند. لذا در زمان ما، آقا میرزا مهدی آشتیانی و قبلش هم میرزا حسن کرمانشاهی و قبل از او هم میرزای جلوه در این مدرسه درس می‌دادند.

مرحوم سید جلال‌الدین آشتیانی، جنبه‌های مختلفی داشت؛ جنبه علمی او که واقعاً زبانزد خاص و عام بود. زمانی که ما درباره حاج ملا هادی سبزواری کار می‌کردیم، ایشان

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

رسائل حاج ملا هادی سبزواری را تصحیح و چاپ کردند. در معرفی سبزواری، مرحوم آشتیانی سهم بزرگی داشت. او «رسائل» متفرقه ایشان را چاپ کرد. همچنین مرحوم آشتیانی به معرفی آثار ملا صدرا و میرداماد و حکمای متألهین بزرگ مثل عبدالرزاق لاهیجی، فیض کاشانی و سایر فیلسوفانی که تقریباً در زاویه‌های گمنامی مانده بودند، همت گماشت. ایشان با همکاری مرحوم پروفسور هانری کربن چهار مجلد درباره حکمای الهیه ایران منتشر و تعدادی از دانشمندان و متفکرین ناشناخته ایرانی را به دنیای علم معرفی.

جنبه دیگر مرحوم آشتیانی این بود که همیشه سخنانش طنزآمیز بود و محضرش برای کسانی که با او سر و کار داشتند محضری شادی‌آور و سرورانگیز. در مدت عمر خود خدمات شایانی به علم و فلسفه این مملکت کرد. خوشبختانه آشتیانی جزو خبرگان بی‌مدرک وارد دانشگاه شد و در دانشگاه مشهد سالیان دراز تدریس کرد و شاگردان و همچنین طلاب حوزه از وجودش استفاده می‌کردند. او هم عالم بود، هم مدرسی توانا و هم نویسنده‌ای زبردست.

آخرین خاطره ای که من از مرحوم سیدجلال‌الدین آشتیانی دارم مربوط به شاید ۱۲ سال پیش است که کنگره‌ای در مشهد با نام «کتاب و کتابداری در جهان اسلام» تشکیل شده بود. آقای دکتر ولایتی از مرحوم دکتر ذبیح‌الله صفا ـ که مدتی بود در ایران نبودند ـ دعوت کرده بود تا در این کنگره شرکت کنند. در یکی از این شب‌ها آقای آشتیانی به دیدن دکتر صفا آمد و هنگامی که آشتیانی می‌خواست از دکتر صفا خداحافظی کند، خم شد و دست ایشان را بوسید. سابقه ندارد و من ندیده‌ام که یک سید معمم خم شود و دست کسی را ببوسد. این کار را آقای آشتیانی در حضور همه کرد.

◆ داریوش شایگان

(علی دهباشی به نمایندگی از داریوش شایگان به قرائت متن ایشان پرداخت):

«معرفی فرزانه‌مردی چون استاد سید جلال‌الدین آشتیانی که از ستون‌های استوار حکمت و فلسفه کشور ماست، کار چندان آسانی نیست. مضافاً به این‌که این فرزانه مرد، دوست هم باشد. دوستی ما به آغاز سال‌های چهل برمی‌گردد؛ هنگامی که تازه از خارج برگشته بودم و مشغول نوشتن رساله دکترا بودم. استاد از آن زمان مقیم مشهد بود و گهگاهی به تهران می‌آمد و در منزل دوستان خود اقامت می‌گزید و یا من برای دیدن ایشان روانه مشهد می‌شدم؛ و بدین نحو، همدیگر را مرتب می‌دیدیم. دوستی ما چندین جنبه داشت. ابتدا رابطه‌ی صرفاً انسانی. سید جلال، مرد بسیار مهربان و گشاده‌رو است و اگر به کسی مهر بورزد، دوستی‌اش را بی‌دریغ ایثار می‌کند و در مقابل، چشم‌داشتی نیز ندارد. جنبه دیگر این دوستی تلمذ بود؛ یعنی آموختن رموز عرفان و تصوف. رساله دکترای من کار تطبیقی بود؛ رابطه تفکر هندو و تصوف اسلامی؛ پس ناگزیر می‌بایستی به متون اصلی و از جمله فصوص‌الحکم ابن عربی رجوع می‌کردم؛ هم لطایف زبان را درمی‌یافتم و هم به‌معنای مستتر در آنان پی می‌بردم و نیازی به اعتراف کردن نیست که از انجام‌دادن این کار کاملاً عاجز بودم.

علی دهباشی

او نه فقط متن عربی را به سهولت خیره‌کننده به فارسی روان برمی‌گرداند، بلکه همزمان تفسیرهای عالمانه و بسیار عمیقی بدان‌ها می‌افزود و معانی را در مراتب مختلف فهم و تأویل می‌کرد و یا به قول موسیقیدانان در مقام‌های گوناگون می‌نواخت. این ممارست در متون، الحق حیرت‌انگیز بود. در القای معانی پیچیده نیز همین تبحر را داشت.

انسان در حضور او از حکمت روزمره نیز بهره می‌برد. در حضور استاد می‌شد به راحتی از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر لغزید، سیر در آفاق و انفس کرد و از مسائل روز نیز غافل نماند. استاد می‌توانست غامض‌ترین مبحث فلسفی را به سهولت خارق‌العاده بیان کند و بلافاصله موضوع را عوض کند و فی‌المثل، به همان سهولت به علم انساب که در آن چیره‌دست است، بپردازد. این گردش بی‌تکلف در معانی و احوال، این گذر از رفیع‌ترین اوج معقولات به متداول‌ترین سطح محسوسات، به عبارت دیگر این نوسان بی‌سابقه در احوال و اوضاع، منحصربه‌فرد خود او است. کم‌تر کسی را سراغ دارم که بتواند آن‌قدر در امور جدی باشد و در عین حال جدیت خود را در کنه به جد نگیرد؛ و در حین اشتغال در مسائل، این چنین فارغ‌بال، بی‌قید و آزاد باشد. بی‌گمان این از وجوه خاص استاد آشتیانی است. این صفت وصف‌ناپذیر حضورش را برخلاف حضور سنگین دیگران، بسیار سبکبال جلوه می‌دهد و معاشرت با آشتیانی را به باغ خرّمی بدل می‌کند که در آن هم صفا هست و بازیگوشی و هم عمق تأمل است و هم اندیشه؛ از این رو نمی‌توان هیچ‌گاه از محضر او بی‌بهره رفت و از فیض استاد توشه‌ای نگرفت.

صرف‌نظر از جنبه‌هایی که در بالا برشمردم، دوست عزیزم سید جلال، حسن دیگری نیز دارد که می‌توان گفت رسالت اوست. آشتیانی نقطه تبلور یك نحوه هستی است که از یك سو معطوف به قله‌های بزرگ تفکر این مرز و بوم است؛ یعنی ابن‌سینا، شیخ اشراق و صدرالمتألهین؛ و از سوی دیگر نگاهی است باز به سوی آینده. کوتاه‌سخن آشتیانی درگیرنده بهترین صفات معنوی این آب و خاك است در آنچه طی قرون متمادی روح این قوم کهنسال به تقطیر فراهم کرده است و با حوصله مورچه‌وار در کتب و رسائل، آداب و خلقات ساری نموده است. از این رو ملاقات با او فقط برخورد با یك شخصیت استثنایی نیست؛ هرچند این شخصیت کم‌نظیر، بزرگوار و وارسته باشد؛ بلکه به نظر بنده برخورد با او یعنی تشرف به یکی از وجوه اصیل روح ایرانی، یعنی برخورد با یك نهاد. نهادی که علی‌رغم گسست‌های زمانه و گردش چرخ گیتی همچنان پابرجاست و مانند صخره‌ای عظیم از بلندی‌ها به عرصه زمان، به گذشته و آینده می‌نگرد و شاید این دو را به هم پیوند می‌دهد و در این درنگ، لنگرگاهی نیز برای ما می‌جوید.

> **مهدی محقق: جنبه دیگر مرحوم آشتیانی این بود که همیشه سخنانش طنزآمیز بود و محضرش برای کسانی که با او سر و کار داشتند محضری شادی‌آور و سرورانگیز.**

آشتیانی چنان که متذکر شدم یك نهاد دیرینه است؛ ولی نه نهاد متحجر؛ بلکه نهادی که محل باززایی یك فرهنگ معنوی است و نقطه اتصال دو روی یك سکه است در ارتباطشان با مبدأ.

استاد آشتیانی تا آنجایی که من او را می‌شناسم نه فقط از تغییرات بیم ندارد، بلکه معتقد است که باید با آن‌ها جسورانه و شجاعانه مواجه شد.

هر کس استاد آشتیانی را بشناسد و در مکتب ایشان اندکی تلمذ کرده باشد، می‌داند که سید جلال از هرگونه توهم آزاد است و به فراست دریافته است که تداوم معنویت در تلاقی بارور با غیر است و هر آئینه هر یك از طرفین به نفی دیگری بپردازد عاقبت خود نیز نابود خواهد شد. شاید آشتیانی پاسخ چه باید کردها را نداند؛ شاید هم حوصله مطالعه این مطالب را نداشته باشد؛ ولی به گفت‌وگوی این برخورد اعتقاد راسخ دارد و بالاخص می‌داند که بزرگ‌ترین خطری که در کمین است روش فروکاستن‌ها (یکی در دیگری) و فرار از واقعیت‌های تلخ روزگار است».

◆ غلامحسین ابراهیمی دینانی

حال من بد نیست در تنهایی‌ام / با خودم
در خلوت‌ام، تنها نی‌ام

من اگر بخواهم درباره مرحوم آقا سید جلال آشتیانی، فیلسوف بزرگ عصر ما و دوست دیرینه بنده و بسیاری از حضاری که این‌جا تشریف دارند، صحبت کنم باید همین بیتی را که برایتان خواندم تفسیر کنم. آقای آشتیانی جمع متناقضات بود. خیلی تنها بود. تنها زندگی کرد و تنها از دنیا رفت. ازدواج هم

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

نکرد. با این حال اجتماعی‌ترین مرد هم بود. آن وقت که ما در قم طلبه بودیم و ایشان هم در قم بود، یعنی در زمان ریاست حضرت آیت‌الله بروجردی اعلی‌الله مقامه، کم‌تر کسی می‌توانست خدمت آقای بروجردی برود. ما طلبه‌ها هم که اصلاً راه به آن‌جا نداشتیم. تنها طلبه‌ای که هر وقت می‌خواست پیش آقای بروجردی می‌رفت آقای آشتیانی بود. او با آقای بروجردی رفیق بود. حالا آقای بروجردی یک مرجع اعلا و پیرمرد، و آقای آشتیانی یک طلبه جوان! او در عین حال که با آیت‌الله بروجردی رفیق بود، با بالخیر، آفتابه‌دار مدرسه فیضیه، هم‌رفیق بود.

ایشان فقه می‌دانست، اصول را خوب می‌دانست، ادبیات را خوب می‌شناخت و یکی از خوش‌خط‌ترین آدم‌های روزگار ما بود؛ ولی با این همه عاشق فلسفه بود. با فلسفه عنوان داشت. کسی او را به‌عنوان فقیه قبول نداشت. وقتی که دانشکده الهیات مشهد تأسیس شد از ایشان به‌عنوان خبرگان بی‌مدرک برای تدریس دعوت کردند و ایشان استاد شد. من چندین سال هم در مشهد با ایشان در گروه فلسفه همکار بودم.

آشتیانی مردی بود که محضرش بسیار شیرین بود. کسی نبود که یکدفعه با او صحبت کند و مجذوبش نشود. اما در عین حال تنهاترین مرد بود و این خصلت فلسفه است. او فیلسوف بود و در عصر ما خیلی کار کرد. کارهایی که آقای آشتیانی کرد، کم‌تر کسی کرده است. هیچ‌کس روی فلسفه اسلامی کار حسابی نکرده بود؛ مگر افراد نادری چون ملاصدرا، میرداماد، و جلوه. در عصر ما انصافاً آقای آشتیانی درباره فلسفه اسلامی خیلی کار کرد. باک هم نداشت. قلندر بود. به این حرف‌ها اصلاً کاری نداشت.

> **امروز پژوهشگری نیست که در حوزه فلسفه اسلامی، به‌ویژه در یک قرن اخیر، در هر جای دنیا بخواهد تحقیق و مطالعه کند و از مراجعه به کتاب‌های استاد آشتیانی بی‌نیاز باشد.**

مرحوم آشتیانی قلندر بود. امروزه شما قلندری را در دراویش و خانقاه‌ها می‌بینید که البته هیچ کدامشان هم قلندر نیستند و فقط اظهار قلندری می‌کنند. قلندری ترک تعلق است؛ ترک تعلق از امور دنیوی و بیش از همه نجات‌یافتن از اسارت فکری. مرحوم آشتیانی مردی بود که اسارت فکری نداشت. قلندر بود. آزاد بود. خودش می‌اندیشید. البته نمی‌توانم بگویم که دنیای جدید فلسفه را خیلی می‌شناخت. با فلاسفه جدید غرب آشنایی نداشت. ولی در فلسفه اسلامی خیلی کار کرد و کارهایش مورد استفاده همه است. البته خودش کم نوشت؛ به جز یک کتاب اصلی که تألیف و فکر خودش است، اکثر کتاب‌هایش تصحیح بود. او کتاب‌هایی را که مرده بود و هیچ‌کس از آن‌ها خبر نداشت زنده کرد و چاپ کرد. حالا ممکن است بگویید که همه می‌توانند تصحیح کتاب بکنند. البته الآن کسانی هستند که تصحیح می‌کنند و از کتابی که تصحیح می‌کنند چیزی هم نمی‌فهمند، اما مرحوم آشتیانی کتابی را که تصحیح می‌کرد خوب می‌فهمید، حتی بهتر از نویسنده‌اش.

مرحوم آشتیانی هم خلوت داشت و هم جلوت. هم به‌معنای واقعی کلمه خوش‌سخن و خوش‌محضر و اجتماعی بود و هم تنها

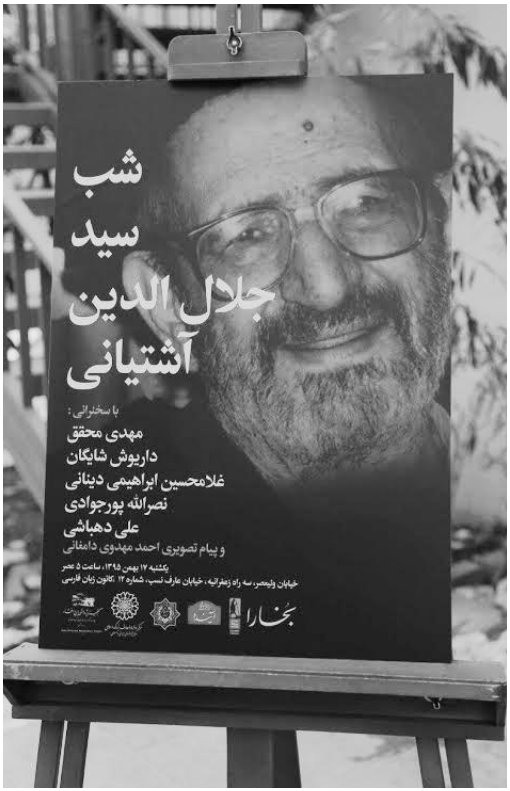

بود. یکی از خصلت‌های انسان این است که تنهاترین موجود عالم است و در عین حال اجتماعی‌ترین موجود. هیچ موجودی به غیر از انسان، اجتماعی نیست.

◆ نصرالله پورجوادی

مرحوم آشتیانی را قبل از انقلاب همه استادان و دانشجویان فلسفه به خوبی می‌شناختند. اسم او را شنیده بودند و آثارش را کم و بیش دیده بودند. یکی از معدودنمایندگان فلسفه اسلامی بود که نسلی از رجال فلسفی مهم مثل مرحوم رفیعی قزوینی و طباطبایی استادش بودند. او متعلق به نسل استادانی چون مرحوم مرتضی مطهری، حائری یزدی و جواد مصلح بود. در مشهد تدریس می‌کرد و آقایان دیگر در تهران. یکی از دیدارهای ما زمانی بود که در دانشگاه تهران با دکتر نصر کلاس سهروردی داشتیم. آقای دکتر نصر که خیلی ارادت داشت به مرحوم آشتیانی، از او دعوت کرده بود و مرحوم آشتیانی هم آمد و به ما درس داد. شاید بتوان بعضی از کارهای تحقیقی و نوشته‌های وی را مهم‌تر از نحوه تدریسش دانست. مرحوم آشتیانی بیش‌تر اهل تصحیح متون بود و کتاب‌های متعددی که تصحیح کرد به خوبی این را نشان می‌دهد. اما اهمیت مرحوم آشتیانی در این بود که وارث یک سنت مداوم و پایدار در فلسفه اسلامی در ایران بود و از جهات مختلف سعی می‌کرد تا این سنت فلسفی را حفظ کند؛ هم در تدریس و هم در احیای متون و معرفی شخصیت‌های فلسفی؛ به خصوص در چهار پنج قرن اخیر؛ به‌تعبیر دیگر، حافظ سنت فلسفی، به‌خصوص در ایران بود. ایران جایگاه فلسفه اسلامی بوده است. وقتی کشورهای عربی را ملاحظه کنیم می‌بینیم که اصلاً و ابداً صحبتی از فلسفه در آن‌ها نبوده است. هیچ کشوری بی‌گانه‌تر از عربستان سعودی با فلسفه نیست. کشورهای عربی دیگر و کشورهای شمال آفریقا هم کمابیش به همین صورت است. در حقیقت جای اصلی فلسفه اسلامی ایران بوده است. حتی در دوره‌هایی که فلسفه اسلامی را در هند یا در آسیای صغیر در دوره خلافت خلفای عثمانی می‌بینیم، این فلسفه در واقع از ایران به این کشورها منتقل شده است. ارتباط متفکرین و فلاسفه هند و عثمانی با ایران است. به‌خصوص در قرن نهم مهم‌ترین مرکز آموزش فلسفه در شیراز بوده و حکمای بزرگی مثل جلال دوامی و دشتکی‌ها در شیراز تدریس می‌کردند و از ممالک مختلف اسلامی کسانی که علاقه‌مند به فلسفه بودند به شیراز مراجعه می‌کردند. زمانی تحقیقی درباره انجامه‌ها یا کلوفون‌هایی می‌کردم که در مجموعه‌های فلسفی وجود دارد و متوجه شدم که در قرن نهم بسیاری از این مجموعه‌های فلسفی در شهر شیراز تهیه شده بود.

> **استاد دینانی: مرحوم آشتیانی قلندر بود. امروزه شما قلندری را در دراویش و خانقاه‌ها می‌بینید که البته هیچ کدامشان هم قلندر نیستند و فقط اظهار قلندری می‌کنند. قلندری ترک تعلق است؛ ترک تعلق از امور دنیوی و بیش از همه نجات‌یافتن از اسارت فکری. مرحوم آشتیانی مردی بود که اسارت فکری نداشت.**

مرحوم آشتیانی به تفکر فلسفی ایرانی قبل از اسلام اعتقاد نداشت. شاید هم آن دوران زمان آن نبود که اشخاصی بیایند و بخواهند از تفکر و فلسفه ایرانی دفاع بکنند؛ چون کاملاً جنبه سیاسی به خود می‌گرفت و فکر می‌کردند کسی که بخواهد از کوروش یا حتی فردوسی حرف بزند، لزوماً دارد از رژیم پهلوی دفاع می‌کند. اما بعد از انقلاب هم ندیدیم که مرحوم آشتیانی به این مسأله عنایتی داشته باشد. حتی به دوره‌های قدیم فلسفه در ایران هم زیاد توجه نداشت. بیش‌ترین عنایت و توجه‌اش به همین چهار پنج قرن اخیر بود. شکی نیست که مرحوم آشتیانی زحمت بسیاری در حوزه تصحیح متون و معرفی حکمای اسلامی از زمان صفویه تا عصر حاضر کشیده است؛ اما وقتی کمیت کار زیاد می‌شود مسلماً کیفیت مقداری پایین می‌آید. به همین دلیل کمیت کارهای آشتیانی بر کیفیت کارهای ایشان می‌چربد. مثلاً گاهی اوقات در مقدمه‌های ایشان، مطالب تکراری هست؛ مطالبی که قبلاً در جای دیگری یا حتی در همان مقاله گفته است. گاه حس می‌شود که متن فقط همان موقع که به چاپخانه رفته غلط‌گیری شده است. البته من نمی‌خواهم ایراد بگیرم؛ بلکه سعی‌ام بر این است که نگاهی که می‌کنیم منصفانه باشد. به هر تقدیر کار مرحوم سید جلال‌الدین آشتیانی در احیای فلسفه و آثار فلسفی و نیز معرفی فیلسوفان اسلامی در چهار پنج قرن اخیر در خور تقدیر است و خواهد بود.

Mobahesat.ir
@Mobahesatmagz

برگزیده مطلب منتشر شده در سایت مباحثات، بهمن ۱۳۹۵

مباحثات، مجله‌ای فکری تحلیلی با موضوع حوزه و روحانیت است که به صورت روزانه در آدرس اینترنتی **Mobahesat.ir** منتشر می‌شود. نسخه چاپی حاضر، برگزیده مطالبی است که در بهمن ۹۵ در این وبسایت منتشر شده است.

Mobahesat.ir